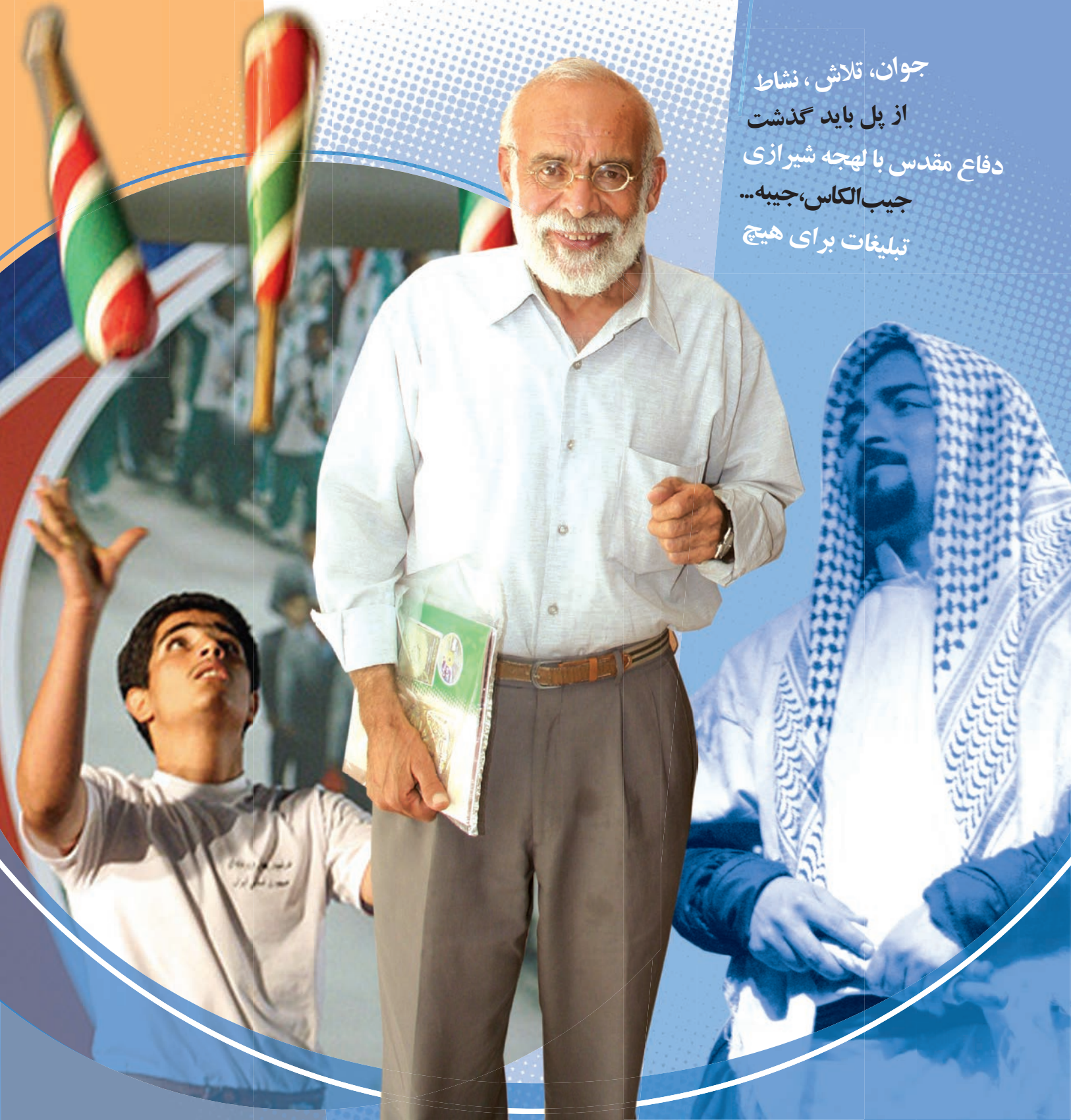


ماهنه فرهنگ اجتماع جوانان ایران
شماره ۲۶ پیاپی ۳۸۳ شهریور ماه ۱۳۸۶ - قیمت ۳۵۰ تومان

تتاهدا جوان

جوان، تلاش، نشاط
از پل باید گذشت
دفاع مقدس با لهجه شیرازی
جیب الکاس، جیبیه...
تبلیغات برای هیچ



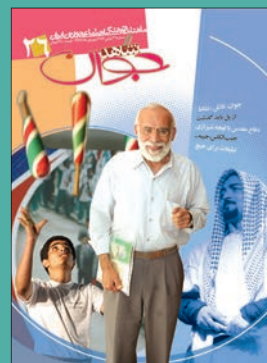


وقتی به تو نزدیکم
چقدر از خودم
دورم



فهرست

۴ / جوان، تلاش، نشاط	حرف اول:
۵ / زمان با تو پیوند خورده است	
۶ / پادگان و آماده باش برای جوان‌ها	خبرها و نظرها:
۷ / عدالت چنین می‌طلبد	
۸ / هراس از خود بودن	برداشت آزاد:
۹ / هزار راهی که نباید می‌رفتیم	
۱۰ / اختلافات پولی	اجتماع:
۱۱ / GAME OVER	گزارش ویژه:
۱۵ / نکاتی برای مطالعات مفیدتر	مهارت:
۱۶ / از پل باید گذشت	روبه‌رو:
۱۸ / شب دیدنی	از زندگی:
۲۲ / اقتصادی که ورشکست نشد	اقتصاد:
۲۴ / آرمی بر سینه ی یک ملت	سیاست:
۲۵ / جهان امروز نیازمند صلح و امنیت است	
۲۶ / از ماست که بر ماست	بین الملل:
۲۷ / حاشیه‌های یک باتلاق آمریکایی	
۲۸ / هیچ وقت انتهایی برای کارهایم متصور نیستم	پاره های پولاد:
۳۰ / جیب‌الکاس، جیبه	حرکت:
۳۱ / کسی به قیچی فکر نمی‌کرد	
۳۲ / مقابله با قدرت‌های بزرگ	یک، دو، سه:
۳۳ / صنعت ناقص مونتاژ مربی وطنی	
۳۴ / لحن حماسی آقای سرمربی	حرکت:
۳۶ / دفاع مقدس با لهجه ی شیرازی	نور و نقره:
۳۸ / احیای سینمای جنگ: یک فرصت طلایی	نقد و نظر:
۴۰ / راز چوب	نگارخانه:
۴۲ / ویستا در راه است	دریچه:
۴۴ / شعر	
۴۶ / کوثر	داستان:
۴۸ / کتابخانه	
۵۰ / موسیقی در ریاضیات	علمی:
۵۱ / ربانی که زیرآبی می‌رود	
۵۲ / تبلیغات برای هیچ	قاصدک:
۵۴ / بیماری قلب	سلامت:
۵۵ / این گرد، گردو است	
۵۶ / درد مشترک	طنز:
۵۷ / جدول	
۵۸ / انگلیسی	



جوان

ماهنامه فرهنگی و اجتماعی
شماره ۲۶، شهریور ماه ۸۶

قیمت: ۳۵۰ تومان

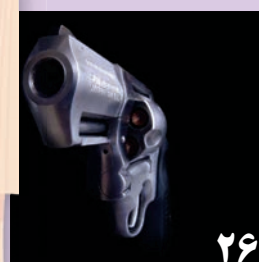
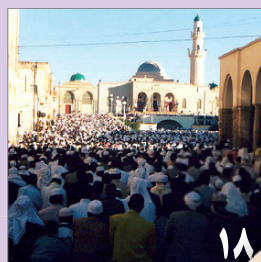
صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: دکتر حسین دهقان
سر دبیر: دکتر عباس خامه‌پار
جانشین سر دبیر: محمدعلی فقیه

دبیر تحریریه: آمنه آدینه
مدیر داخلی: نسترن زلف‌خانی
ویراستار: آرزو انواری
مدیر هنری: علیرضا ذاکری
صفحه‌آرا و گرافیک: مجید کاظمی
ناظر فنی چاپ: محمد رضا قادری
امور فنی: آتلیه شاهد
تلفن تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶
تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۳۵۸۴
دورنگار امور مشترکین: ۸۸۳۰۹۲۴۹

ناشر: انتشارات شاهد
تهران - خیابان طالقانی - خیابان ملک‌الشعرای
بهار شمالی - شماره ۳
تلفن: ۸۸۸۴۲۲۴۷
Email: javan@shahedmag.com
صندوق پستی: تهران ۱۵۷۱۵/۱۹۴

چاپ: چاپخانه بلاغ
خیابان شریعتی - بالاتر از حسینیه ارشاد -
کوچه بهشت‌آسا
توزیع: مؤسسه فرهنگی هنری شاهد
تلفن: ۸۸۸۲۹۵۲۳

* شاهد جوان برای جوانان ۱۷ تا ۲۵ سال
منتشر می‌شود.
* مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده
آزاد است
* مطالب رسیده بازگردانده نمی‌شود
* نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ مجاز است



جوان، تلاش، نشاط

هیچ می دانستی تو چقدر خوبی. چقدر پاک و زلالی. تا حالا کسی به تو گفته آنقدر شأن و منزلت داری که پیامبر گفته: خداوند بر وجود جوان عبادت پیشه بر ملائکه می نازد و مباحثات می کند.

به این فرموده رسول اکرم (ص) دقت کن، خوب، خوب توجه کن. بعد به خودت نگاه کن. به کارهای خودت. ببین تو کجا ایستاده ای؟ جایگاه تو کجاست؟

هیچ می دانستی وقتی بعد از کار روزانه، بعد از پایان درس، بعد از خستگی های فراوان، وقتی تمام دنیای تو در یک سجاده خلاصه می شود و دست هایت را به سوی آسمان بلند می کنی و با خدای خودت، فقط مثل خودت، ساده و صمیمی حرف می زنی، چقدر فرشته ها برایت دعا می کنند.

تو هم انسانی، هر انسانی اشتباه می کند. تو هم اشتباه می کنی. اما بین تو و بقیه یک تفاوت هست. تو خیلی فرصت داری، خیلی وقت جبران داری. چون ضمیرت پاک است و آینهوار، اما چه خوب است از این فرصت ها نه برای جبران خطا بلکه برای کارهای بزرگ دیگر استفاده کنی.

مقام معظم رهبری می فرماید: «وقتی با جوانان هستیم، احساس من، احساس کسی است که در هوای صبحگاهی تنفس می کند.»

پس خودت قدر این طراوات و نشاط را بدان. درست مثل آن جوانانی که در شهریور ۵۹، با نیروی جوانی و توکل به خدا در برابر دشمنی ایستادگی کردند که مسلح و مجهز بود به بسیاری از سلاح های پیشرفته. جوانانی که امنیت امروزمان مرهون جانفشانی دیروز آنهاست.

امروز ایران عزیز اسلامی برای رسیدن به توسعه پایدار به وجود تو، به اندیشه و علم تو نیازمند است. اگر تو از تمام ظرفیت هایت استفاده کنی، اگر تو کمر همت بیندی خواهی دید، چقدر جامعه به تو نیازمند است. خواهی دید چقدر در آبادانی وطن اسلامی ات نقش داری. آن وقت است که شب سر راحت بر بالین می گذاری.

سوم شهریور، همزمان با میلاد شبیه ترین کس به حضرت رسول اکرم (ص)، حضرت علی اکبر (ع) روز جوان است. از حضرت علی اکبر (ع) همین بگویم که نهایت ادب و تواضع بود. جوانی بزرگ که بزرگی در برابرش کم می آورد.

این روز مبارک را به تو دوست جوان و نازنینم تبریک می گویم. گرچه هر روز شما، روز جوان و نشاط و شادابی است. مادام که خود بخواهید.

یک پرونده ی دیگر هم بسته شد. پرونده ی فصل گرم تابستان. حالا به انتها رسیده ایم از خود می پرسیم: چقدر زود گذشت؟ چقدر برای اوقات فراغت برنامه داشتیم؟ چقدر کار و برنامه پیش بینی کرده بودیم؟ ما چه کردیم؟

طبیعت جوانی همین است. همیشه هدف های بزرگی در اندیشه داریم و برای رسیدن نیز نقشه و برنامه هایی طراحی می کنیم که چطور از کوتاه ترین مسیر به هدف برسیم. حالا چقدر موفق بوده ایم را خدا می داند. مهم تلاشی است که برای رسیدن کرده ایم.

تابستان امسال، تابستان جوانان ورزشکار بود. به خصوص قهرمانان بسکتبال است که برای اولین بار مدال طلایی جام ملت های آسیا را در این رشته به خانه آوردند.

پیشتر از این نیز بچه های والیبال جوانان، مقام سوم جهان را کسب کردند. این شیرینی های میسر نبود جز با تلاش و نیروی جوانی. از جانب همه ی شما به این جوانان برومند می گوییم: بچه ها متشکریم.

سردبیر





زمان با نام تو پیوند خورده است

عبدالحسین رحمتی

مولا هر جمعه که می آید بی قرار توایم، بی قرار آمدنت، آمدن مردی که آبروی روزگار است، وقتی عطر نرگس وزیدن می گیرد، سرمست از نسیم نام تو می شویم. چه قدر فاصله ها را باید بدویم تا به مرزهای معرفت تو برسیم، چه قدر از کوچه های انتظار دور مانده ایم، چه قدر چشم به راهی؟ خدا کند که بیایی!

تمام کوچه باغ ها، تمام درختان، چشم انتظار آمدن تو اند و نشانی از تو می جویند تا در زلال سلام تو سبز شوند.

دیروز سلمان هراتی می گفت: «او کنار تنور باغ / با «سیب گل» و «فاطمه» نان می پزد / برای بچه های جبهه / او در جبهه هست / با بچه ها فشنک خالی می کند / و صلوات می فرستند... او یعنی روشنایی، یعنی خوبی / او خیلی خوب است / خوب و صمیمی و ساده و مهربان / من می گویم و تو می شنوی / او خیلی مهربان است / او مثل آسمان است / او در بوی گل محمدی پنهان است. و هنوز هم برای آمدنت صلوات می فرستیم، هنوز این پنجره ها بدون چشم های تو تاریکند و چشمان منتظر بهار بی نگاهت می لرزند.

ای بهار هم نفس ذوالفقار! همه می گویند تو در راهی، اما من چه قدر این جمعه ها را بشمارم، آخر تو کدامین جمعه می آیی!

ای آقا! ای مولای من! دنیا به خاطر چشم های تو با بر جاست و ما هم دلخوشیم که دلت با ماست، باور کن! بی تو روزها، هزار سال پیر می شویم، بی تو این لحظه ها به اندازه ی قرن، بر شانه های ما سنگینی می کنند. دنیا با ظهور تو دیدن دارد، چه محشری می شود وقتی تو بیایی! خوشا به حال آنان که در رکاب تو سر از پا نمی شناسند. مولای من! ما هر روز چشم انتظار توایم و با خویش زمزمه می کنیم:

زمان با نام تو پیوند خورده است
زمین بی روی تو سردست مرده است
بتاب ای آفتاب از مشرق عشق
خدا ما را به دست تو سپرده است



پادگان‌ها؛ و آماده‌باش برای جوان‌ها

خبر و نظرها

رئیس سازمان ملی جوانان، بین جوانان خراسان جنوبی رفت و برایشان صحبت کرد. از ازدواج گفت و توانمندسازی خانواده‌ها برای این کار. به گفته مهر، حجت‌الاسلام اکبری این جمله را هم داخل حرف‌هایش داشت: «از انجمن اولیاء و مربیان به عنوان یک شبکه کشور، به منظور توانمندسازی خانواده‌ها در امر ازدواج جوانان استفاده می‌کنیم و پادگان‌ها را برای آموزش پیش از ازدواج جوانان به مدرسه زندگی تبدیل خواهیم کرد.»

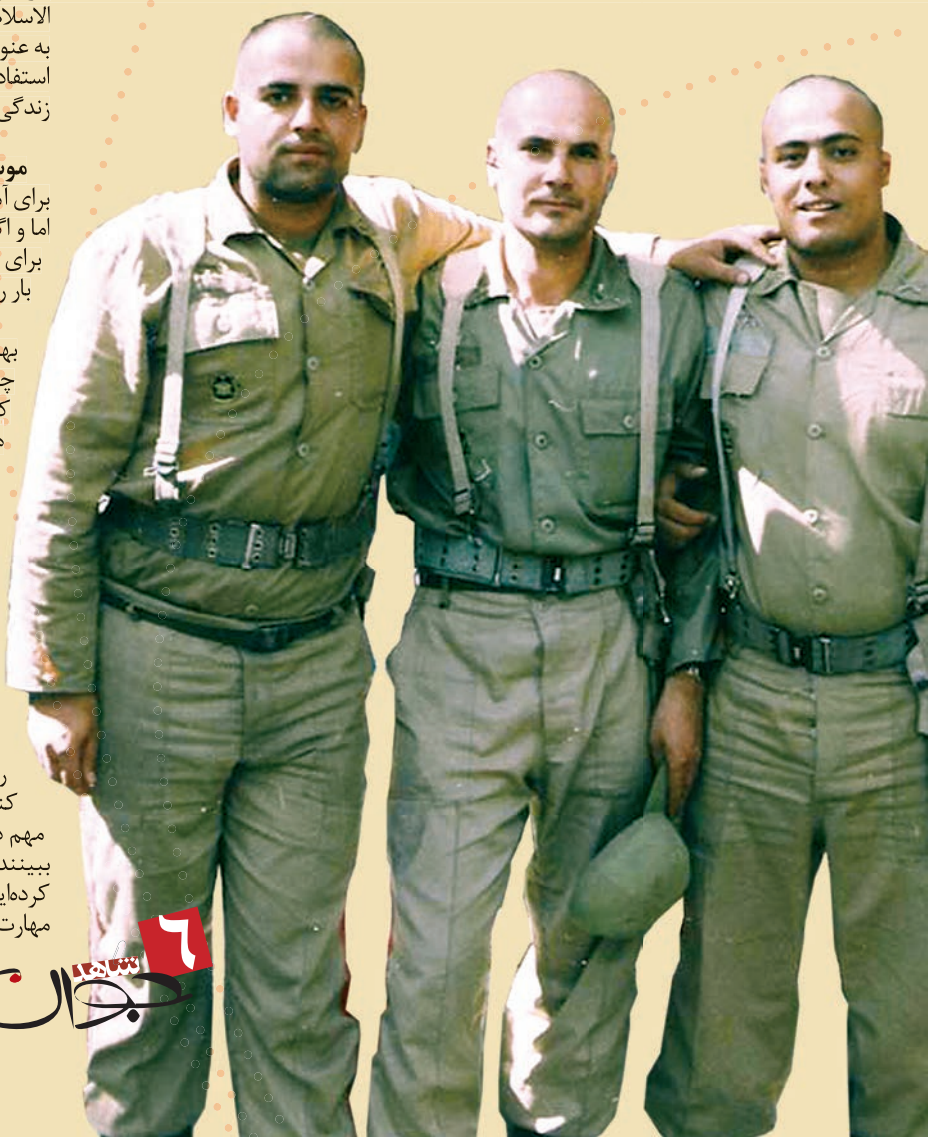
موسی علوی - البته که تبدیل کردن پادگان‌ها به مدرسه زندگی، و به جایی برای آموزش پیش از ازدواج جوانان، ایده و طرح بسیار خوبی است و شاید هم جای اما و اگر نداشته باشد. فقط یک سؤال: حالا چرا پادگان‌ها؟ یعنی جای بهتری برای تبدیل شدن به مدرسه زندگی، دم دست نیست که دوستان، می‌خواهند این بار را روی شانه پادگان‌ها بگذارند؟

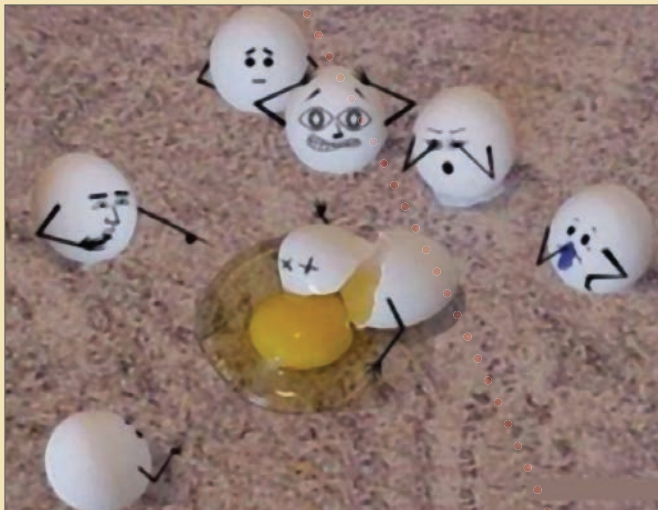
اگر متولیان سازمان ملی جوانان، کمی به عقب‌تر برگردند، متوجه فرصت‌های بهتر و بیشتری که دارد از دست می‌رود هم خواهند شد. جوانان و نوجوانان ما، چهار سال تمام را در دبیرستان و هنرستان و فنی و حرفه‌ای و ... می‌گذرانند اما کوچکترین آموزشی برای این چیزها نمی‌بینند. جالب‌تر این که این چهار سال هم، در مدرسه گذرانده می‌شود. جایی که رسماً اسمش را مدرسه گذاشته‌اند و به رسم آموزش می‌شناسندش.

به این یکی، اضافه کنید رسانه‌ها و صدا و سیما و فرهنگسراها و امکانات اجتماعی دیگر را. ما این همه امکان دم دست داریم، اما از هیچ کدامشان استفاده لازم را نمی‌کنیم، آن وقت گیر دادیم به پادگان‌ها! عجیب نیست!

اسم پادگان خودش به تنهایی می‌تواند، ذهن را به سمت دو سال دوری از خانواده، دو سال دلتنگی، آموزش نظامی و... ببرد. جوانان ذهنیت خوبی از آن نخواهند داشت و آنقدر برای خود دغدغه درست می‌کنند که دل و دماغی برای آموزش مهارت‌های زندگی نمی‌ماند.

شاید هم مسئولان و متولیان امر به این نکته توجه داشته‌اند که پادگان را از یک محیط نظامی صرف به یک محیط فرهنگی تبدیل کنند. اما قبول کنید که ما فرصت‌ها و اولویت‌های بهتر برای این نوع آموزش‌ها داریم. نکته‌ی مهم دیگر این است که مگر جوانان ما فقط پسر هستند که باید آموزش زندگی ببینند. مگر پسران ما فقط راه و رسم درست زندگی کردن نمی‌دانند. نکند فراموش کرده‌ایم که بخشی از جوانان ما از جنس مونث هستند و آنها هم نیاز به این مهارت‌ها دارند.





عدالت، چنین می طلبد

آوایی، رییس کل دادگستری استان تهران است. با خبرگزاری مهر صحبت کرد و کلی حرف خوب زد. مثل این که بزرگترین خطر فعالیت دستگاه قضایی، این است که به مشکلات مردم بی توجهی شود. به قول خبرنگارها، آوایی همچنین گفت: «برای رفع این نقیصه شایسته است دستاورد کاران ضمن همدردی با مردم با تعهد و تلاش مضاعف در جهت حل مشکلات آنان گام بردارند و این حساسیت روز به روز بیشتر شود، چرا که گاهی اوقات کوچکترین حادثه در یک خانواده ممکن است تأثیرات منفی شگرفی در بر داشته باشد.» آوایی این را هم گفت که به هر حال، قاضی‌ها هم انسان‌اند و ممکن است مست قدرت شوند و به خاطر احترامی که مردم به آنها می‌گذارند و قدرتی که پیدا می‌کنند، به ورطه تکبر و غرور بیفتند.

ابراهیم فاطمی - بزرگ‌ترین مشکل امروز ما، جابه‌جایی آدم‌ها و قانون است. تعارف‌بردار هم نیست. یک جامعه، یک کشور، یک ساختار اجتماعی گسترده، وقتی قوام می‌آید که کارهایش را از روی قانون انجام بدهد و باری به هر جهت نباشد. البته قانونش هم جای اما و اگر دارد و هر قانونی را هم نمی‌شود شامل حال این قانون دانست.

وقتی قانونی خوب داشته باشیم، وقتی مجریانی خوب داشته باشیم، وقتی آدم‌ها به نسبت حرف‌هایشان در برابر قانون قرار بگیرند نه به خاطر شخصیت و جایگاه اجتماعی‌شان؛ آن وقت است که می‌شود ادعا کرد که همه چیز به سامان خواهد شد.

اما بدون تعارف باید اعتراف کنیم امروز، با این تصویر آرمانی فاصله داریم، امروز، آدم‌ها جای قانون را گرفته‌اند و همین، منشأ مشکلات بسیاری می‌شود. البته این هم یک اصل کلی نیست؛ اما به هر حال در دستگاه حساسی مانند دستگاه قضایی، همین مقدار هم باید به نشانه زنگ خطری باشد. چرا که آتش‌های عظیم، از شعله‌های کوچک شروع می‌شوند و شکل می‌گیرند.

روزگاری، صاحب‌نظری گفته بود که تا در این مملکت، سیستم قضایی درست نشود، خبری از عدالت نخواهد بود. می‌بینید! ما وقتی می‌توانیم ادعای عدالت را داشته باشیم که ضعیف‌مان، بدون ترس و لرز، روبه‌روی قوی‌مان بایستد و بدون لکنت زبان، حرفش را بزند و حقش را بگیرد.

حرکت‌های خوبی هم دارد می‌شود. حرف‌های خوبی هم داریم می‌شنویم. اما از حرف تا عمل، فاصله زیاد است. پله اول را خوب دارند بالا می‌روند مسئولان قضایی‌مان؛ اما باید به انتظار پله‌های آخر آن بنشینیم تا ببینیم سرانجامش به کجا می‌کشد. هر چه قدر از این مسأله و موضوع بگوییم و بنویسیم، کم گفته‌ایم و کم‌نوشته‌ایم. تیراهن و بتن، پایه‌های خانه‌های ماندگارند و دستگاه قضایی خوب، لازمه عدالتی پایدار. ماجرا، بسیار حساس‌تر از این حرف‌هاست. باید که بسیار بگوییم و بنویسیم؛ چرا که عدالت، چنین می‌طلبد.

سلامت ما را هم سند زده‌اند!

رییس مرکز تحقیقات روانپزشکی، با فارس گفت و گو کرد و چیزهای جالبی هم گفت. اول حرف‌هایش را مرور می‌کنیم تا بعد:

* مدیریت سلامت جوانان بدون متولی، برنامه و امکانات است و سند ملی سلامت جوانان نیز بدون همفکری با کارشناسان این حوزه و فقط توسط تعدادی از مدیران دولتی تدوین می‌شود.

* مهم‌ترین مسائلی که جوانان ما با آن مواجه هستند ادامه تحصیل، ازدواج، شغل و سلامت روحی و جسمی است و متأسفانه به جز بحث تحصیلی در بقیه موارد برنامه مشخصی در این زمینه وجود ندارد.

* برنامه‌هایی که در زمینه سلامت روانی جوانان تدوین می‌شود، خیلی وقت‌ها مبتنی بر شواهد و مستندات واقعی نیست. حتی دو سال پیش برنامه سلامت روانی ایرانیان در وزارت بهداشت با همکاری هلال احمر، مرکز تحقیقات روانپزشکی و انجمن روانپزشکی ایران تدوین شد اما، اجرای این برنامه نیز تاکنون معوق مانده است.

* مهم‌ترین اختلالات روانی که در ایران و همه کشورها وجود دارد اختلال اضطراب و افسردگی است که بین دو تا ۶ درصد مردم در جوامع مختلف به اختلالات افسردگی و اضطرابی شدید مبتلا هستند و بین ۷ تا ۱۰ درصد مردم نیز در جوامع مختلف به انواع این اختلالات از خفیف تا شدید مبتلا هستند.

* در تمام دنیا افسردگی بالاترین بار بیماری‌ها در جامعه را زنان دارد. به همین علت برنامه‌ریزی و آموزش همگانی برای کنترل این اختلالات باید مورد توجه مسئولان باشد.

بارها نوشته‌ایم و بار دگر هم می‌نویسیم که واژه‌های «جوانان» و «جوان» و «جوانی»، بار قشنگی دارد و بیشتر مدیران و متولیان اجتماعی و فرهنگی ما، دوست دارند از این بار قشنگ استفاده کنند و برنامه‌شان را به پسوند و پیشوند آنها زینت ببخشند. زینتی که عاریتی است و هیچ نفعی برای جوانان ندارد. انگار که شده باشند گوشت قربانی و مدام این دست و آن دست بچرخند!

از قدیم و ندیم گفته‌اند که «از آن نترس که های و هو داره، از آن بترس که سر به تو داره». حالا حکایت ماست. هزار تا از این برنامه‌ها را هم اگر به ضرب و زور رسانه و تبلیغات ارائه کنند، هیچ افافه نمی‌کند. ای کاش کمی کم سر و صدا تر این کار را می‌کردند اما دست کم، حرف و حدیثی برای گفتن داشتند و باری از دوش جوانان بر می‌داشتند.



برداشت آزاد

هراس از «خود بودن»

لئوبوسکالیا
ترجمه: لادن
خضری

دیگران قسمت کنید، زیرا تنها راه دارا بودن و داشتن، بخشیدن است.

سخت‌ترین نبردی که تا به حال با آن درگیر شده‌اید، نبرد خود بودن است. در دنیایی که مردم تصور می‌کنند شما را برای رفاه حال آنها خلق کرده‌اند، باید بقیه‌ی عمرتان را به خاطر این هدف بچنگید اما، یادتان باشد: اگر خود را تسلیم کنید، دیگر هیچ چیز برایتان باقی نمی‌ماند!

اگر بتوانیم خرت و پرت‌های خودمان را کنار هم قرار بدهیم، آن وقت همه‌ی ما همان چیزی می‌شویم که هستیم و فقط آن موقع است که می‌توانیم بگوییم، «من هستم! من دارم همایی می‌شوم که باید بشوم. من عاشقم، چون هر چیزی را که دارم، بی‌توقع و چشمداشتی به تو می‌بخشم. هرچه دارم رایگان به تو می‌دهم.» چقدر عالی است که بشود این را گفت. آن را از دست ندهید. خودتان را از دست ندهید. یک جایی در طول این مسیر، با خودتان روبه‌رو شوید. با خودتان دست بدهید و بگویید، «سلام! این همه سال کدام گوری بودی؟

خب! حالا که آمدی می‌توانیم بقیه‌ی راه را با هم برویم.» و آن وقت متوجه می‌شوید که برای شما هیچ پایانی نیست و استعدادهای نهفته‌ی شما بی‌پایانند.

هرگز نمی‌توان برای توانایی‌های انسان، مرزی قائل شد. هر لحظه و هر ساعت و هر روزی می‌توانید طوری نگاه کنید که تا به حال نگاه نکرده‌اید، طوری بشنوید که تا به حال نشنیده‌اید، طوری احساس کنید که تا به حال احساس نکرده‌اید، جوری باشید که تا به حال نبوده‌اید و بعد از اینکه این کارها را کردید، متوجه می‌شوید که دائماً

دارید بیشتر و بیشتر رشد می‌کنید، به دست می‌آورید و به دیگران می‌بخشید و این، چقدر محشر است! حالا یک خود درست و حسابی هستید و وقتی خدا در کنار دروازه‌ی بهشت از شما بپرسد: «ایا خودت شدی؟» جواب می‌دهید: «البته!»



هنگامی که می‌میریم و با خالق خود ملاقات می‌کنیم، از ما نمی‌پرسد که چرا چیزی کشف نکردی، دانشمند نشدی، پزشک نشدی تا این و آن را معالجه کنی؟ بلکه تنها چیزی که در آن لحظه‌ی باشکوه از ما می‌پرسد این است که، «چرا خودت نشدی؟»

اولین مسئولیت انسان این است که خودش بشود. اگر این گونه نبود، این قدر منحصر به فرد ساخته نمی‌شد. هرگز در دنیا دو نفر نبوده‌اند و نیستند و نخواهند بود که دقیقاً مثل هم باشند. گیریم که همه‌ی سلول‌های بدنشان هم مثل هم باشد، حداقل اثر انگشت آنها با هم فرق دارد. همه با هم فرق دارند. هر کسی چیزی یا چیزهایی را در اختیار دارد که هیچ کس دیگری در دنیا، آنها را ندارد. آیا این نکته، جالب و شادی‌بخش نیست؟ آیا وقتش نشده که به خودتان بگویید، «عزیز جان! بالاخره باید سر در بیاورم که تو چه موجودی هستی!»

اسباب تأسف است وقتی با آدم‌ها حرف می‌زنم،

اغلبشان با حیرت نگاه می‌کنند، آن هم جوری که کرده و بعد با چهره‌ای عبوس می‌گویند «من؟! مثلاً از چه چیز خودم باید سر در بیاورم؟» خب! اگر شما به این باور رسیده‌اید که در وجودتان هیچ چیز «به درد بخوری» سراغ ندارید، کافی است به حرف‌های دیگران هم گوش بدهید تا کاملاً قانع‌تان کنند که حق با شماست! من که هیچ وقت نفهمیدم چرا آدم‌ها به جای اینکه همدیگر را تشویق کنند که «چیزی بشنوند»، مدام توی سر هم می‌زنند و همدیگر را تحقیر می‌کنند و پایین می‌آورند؟ مگر ما نمی‌دانیم که اگر «چیزی نشویم» چیزی هم نداریم که به یکدیگر هدیه بدهیم و دنیای بدون «هدیه دادن و بخشیدن» اساساً به چه دردی می‌خورد؟ یکی از مشکل‌ترین کارهایی که باید حتماً انجام بدهید و البته می‌تواند راحت‌ترین کار هم باشد، آن است که خودتان باشید؛ بفهمید چه کسی هستید و چه چیزهایی دارید تا با





هزار راهی که نباید می رفتیم

زهرا رضائی

رفتار آنان، نشانه‌هایی از خوش سلیقگی و زیبایی را در منظر مردمان قرار می‌دهد؟ آیا آنان خود، ظاهری آراسته و متناسب دارند و با عبارات زیبا با مردم سخن گفته‌اند و می‌گویند؟ آیا نوعی کج سلیقگی، فربهی، بی‌تناسبی، فرار از نقوش و رنگ‌های طبیعی و فرحبخش و ریا کاری حتی در پوشش و معایب خانمان سوزی که ریشه‌ی هر فرهنگ سالمی را می‌خشکاند دلیل اصلی گرفتاری‌های اجتماعی نیستند؟ باز گلی به جمال ریشه‌های قدرتمند فرهنگ اسلامی و ایرانی ما که پس از حمله‌های اساسی، باز هم از گوشه و کنار زندگی ما سر بر می‌آورند. آیا ما در خانواده، مدرسه، دانشگاه و سایر مراکز فرهنگی خود، زیبایی و تناسب را براساس فرهنگ اسلامی - ایرانی خود تعیین کرده و آموزش داده‌ایم یا اقشار مختلف جامعه را به امان خود رها کرده تا نوع پوشش و گفتار و رفتار خود را در پایین‌ترین طبقات اجتماعی غرب‌الگو بگیرند؟ گاهی منصفانه به نوع پوشش سیاستمداران و نجیبان غرب، اعم از زن و مرد، به خوبی بیانگر آن است که آنان براساس اعتقادات خود، بسیار مقیدتر از ما هستند تا در مقابل نگاه مردم و دوربین‌های تلویزیونی با ظاهری آراسته حاضر شوند و انصافاً نوع پوشش اغلب آنها، حاکی از نوعی برنامه‌ریزی و

**پوشش، بی‌تردید یکی از ابزارهای
ابراز وجود و اثبات هویت فردی و به
خصوص در سنین نوجوانی و جوانی،
یکی از راه‌های نمایش استقلال طلبی و
خودمختاری است**

خوش سلیقگی است. چگونه می‌توان به جوان ایرانی آموخت که حجاب، پوشش با وقار و زیبایی برای زنان و مردان ماست، وقتی که الگوهای اجتماعی از طریق رسانه‌ها و به ویژه تلویزیون، به او چنین القاء می‌کنند که کافی است چادر سر کنی یا ریش بگذاری، ولی آرامش، متانت و طرز حرف زدن و نگاه کردن و ادا و اطوارهای آن گونه باشد که مخاطب، متوجه هر چیزی باشد، جز پیام غالباً بی‌مزه‌ای که قرار است از میان این همه تناقض، خودش را به ذهن او برساند. نمی‌توان انسان را از غرایز سالم و فطری او جدا کرد و اگر راه را بر بروز سالم و سازنده‌ی خواسته‌های مشروع او ببندیم، راه را برای انحراف او گشاده‌ایم؛ همچنان که در ظاهر و سخن گفتن و رفتارهای اجتماعی، دچار چنین دشواری‌هایی شدیم و زیبایی از ساحت جامعه‌ی ما، در بسیاری از ابعاد رخت برپست و روح لطیف ایرانی را دچار پرخاشگری، درشتی و عدم لطافت کرد. هر چند که اصلاح این نقیصه با توجه به پیشینه و فطرت زیبایی‌شناسی ایرانی، کار می‌برد اما، دور از انتظار هم نیست، به شرط آنکه عناصر بی‌بدیل زیبایی را در فرهنگ خود بشناسیم و در احیای آنان بکوشیم. بی‌تردید «پوشش زن و مرد ایرانی» نیز از این مجموعه، جدا نیست.

گاهی عملکرد فردی و اجتماعی ما به گونه‌ای است که اگر ناظری بی‌خبر از پیشینه‌ی تاریخی و فرهنگی‌مان از بیرون به ما نگاهی بیندازد، واقعا متحیر می‌ماند که این رفتارها در سطح خرد و این برنامه‌ریزی‌ها در سطح کلان، مبتنی بر چه منطق و اصولی هستند و راه به کجا خواهند برد؟! این تناقض کاریکار تورگونه را در بسیاری از رفتارهای فردی و جمعی می‌توان به چشم دید. بد نیست قبل از اینکه دیگران، این ضعف‌ها و عیوب را با بوق و کرنا در رسانه‌های خود جار بزنند (یا در جاهایی که درست در جهت اهداف آنها حرکت می‌کنیم، سکوت معناداری را در پیش بگیرند تا کار، که چه عرض کنم، خرابکاری خودمان را بکنیم)، خودمان منصفانه به نقد عملکردمان بپردازیم و هر چند در بسیاری از زمینه‌ها، مهار کار از دست همه در رفته است، برای باقی مسائل فکری بکنیم.

متأسفانه دشمن و دشمنان ما، در بسیاری از زمینه‌ها از ما هوشیارتر، کارآمدتر و به خصوص پیگیرتر و به تعبیر درست «سمج‌تر» هستند و با همین سماجت، توانسته‌اند در عرصه‌های مختلفی، به ویژه فرهنگ، موفق شوند. یکی از این عرصه‌ها مسئله‌ی «انتخاب پوشش مناسب» و درک شرایط زمانی و مکانی در این زمینه است که بر خلاف تصور همگان، زن و مرد نمی‌شناسد و هر دو جنس به اندازه‌ی کافی از نوعی کج سلیقگی و بی‌تناسبی مزمن برخوردارند!!

مرحوم دکتر علی شریعتی، نسل جوان دوران خود را در بسیاری از زمینه‌ها، با «جور دیگر دیدن» آشنا کرد. وقتی که صحبت از اوقات فراغت و سرگرمی شد، او حرف درستی زد که البته با اعتراض خیلی‌ها روبه‌رو شد. او می‌گفت: «سری که سودایی دارد، نیاز به سرگرمی ندارد.»

آن روزها چندان متوجه نشدیم که چه گفت، ولی بعدها به عمق این عبارت ساده پی بردیم. بی‌تناسبی و اعوجاج در همه‌ی امور زندگی، عارضه‌ی ناشی از بیکاری و بی‌کاری ذهن است. ذهنی که مقوله‌ی زندگی را نه امری تصادفی و باری به هر جهت، که موضوعی جدی (نه به معنای عبوس، مرادم از جدی در برابر معنای فرصت سوزی است) می‌داند، در هر مسئله‌ای، دنبال جمال و زیبایی و تناسب است و به همین خاطر نه با خود و نه با شرایط محیطی و اجتماعیش، دچار تضاد و تعارض نمی‌شود. چنین انسانی چون هر جا هست، بهترین استفاده را از فرصت خویش می‌کند، به اصطلاح جوان‌ها «کم نمی‌آورد» تا بخواهد احساس کمبود و حقارت خود را با شیوه‌های نامعقول، جبران کند.

پوشش، بی‌تردید یکی از ابزارهای ابراز وجود و اثبات هویت فردی و به خصوص در سنین نوجوانی و جوانی، یکی از راه‌های نمایش استقلال طلبی و خودمختاری است. چنین احساس قدرتمندی را با اعلامیه و اطلاعیه و صدور فرامین متعدد نمی‌توان مهار کرد. تنها وظیفه‌ی ما، هدایت آن به سوی وضعیتی به سامان و متناسب است. انسان تا به مدارج کمال نرسد، دچار نقصان‌هایی چون «چشم مردم»، «قضاوت مردم»، «جلب توجه و تحسین دیگران» و امثال اینها هست. متأسفانه به دلیل تربیت‌های خانوادگی و اجتماعی ناقص یا غلط، معمولاً این ویژگی‌های خلقی تا سنین بالا نیز در افراد باقی می‌ماند و وقتی با احساساتی چون حسد، بخل، بدبینی و... همراه شود، معجونی تماشایی می‌سازد. با آنکه فرهنگ اصیل اسلامی، ارزش‌گذاری بر اعمال را مبتنی بر «رضایت خداوند» و «انجام تکلیف» به جای «نگرانی برای نتیجه» می‌داند، ولی متأسفانه مردم ما، در اثر یک تکرار تاریخی برنامه‌ریزی شده، اعتماد به نفس خود را در زمینه‌ی زیبایی‌شناسی و رفتارهای متناسب فردی و اجتماعی از دست داده‌اند و در عین حال که راه رفتن کبک را نیاموخته‌اند، راه رفتن خود را نیز از یاد برده‌اند.

انگار همه تبدیل شده‌اند به شخصیت ماندگار پادشاه در اثر بی‌نظیر «شازده کوچولو» که هیچ وظیفه‌ای ندارد جز اینکه بر تختی جلوس کند و در دفتری به بزرگی همه‌ی جهان، نام «تأییدکنندگان» خود را بنویسد. آن دختر و پسر جوانی که قصد دارند «به هر ضرب و زوری» که هست، «توجه» و «احیاناً «تأیید و تحسین دیگران» را به دست آورند و برایشان فرق نمی‌کند که این توجه از سوی چه کسانی و با چه نیت‌هایی باشد، از عارضه‌ی دردناک «احساس حقارت و کمبود» رنج می‌برد که متأسفانه در همه‌ی ما، در تمام سطوح، دیده می‌شود، ولی تجلیات آن تفاوت دارد.

بعید می‌دانم کسی با نگاه خیرخواهانه و به خاطر «اصلاح» اقدامی بکند و به نتیجه نرسد. اگر به نتیجه نمی‌رسیم، باید به خود رجوع کنیم و انگیزه‌های خود را برای انجام هر عملی، بازبینی و واکاوی دقیق کنیم. آدمی بالفطره خواهان زیبایی است. اگر زندگی شهری ما، چه از لحاظ معماری، چه از نظر پوشش افراد و چه از لحاظ هزاران جنبه‌ی دیگر، عاری از زیبایی است، باید پیش از هر اقدامی به این بیندیشیم که آیا واقعا زیبا بودن، زیبا زیستن، زیبا پوشیدن، زیبا دیدن، زیبا شنیدن و همه‌ی وجوه زیبایی را به فرزندان خود آموخته‌ایم و آیا متولیان سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ما، خود از دانش زیبایی بهره‌مند هستند؟ آیا پوشش و کلام و



اختلافات پولی

○ فهمیه مددی

برای همین لب به نصیحت گشودم که: عزیزان من، قرار نیست از اول، همه صاحب خانه و ماشین باشند، لوازم لوکس و... یواش، یواش. زندگی وقتی معنا دارد که با تلاش و زحمت ذره، ذره آن را جمع کنی. آن وقت قدرش را بیشتر می دانی و... این ماجرا به خیر و خوشی تمام شد. اما امروزه عوامل اقتصادی، ریشه بسیاری از اختلافات زندگی زناشویی است. مسکن، وسایل زندگی، هزینه های رفاهی و معیشتی امکاناتی هستند که در زندگی نقش مهمی دارند که نبود یا کمبود آنها می تواند عامل اختلاف شود. این ها نکاتی است که زوجها پیش از ازدواج باید، به آنها توجه کنند.

ریشه های اقتصادی اختلاف های زوجین

۱- نداشتن مسکن و ناراحتی زوجین از اجاره نشینی یا سکونت در محل های نامناسب.

۲- درآمد زنانی که در دنیای صنعتی و یا نیمه صنعتی وارد بازار کار شده اند، برای خانواده مطرح است و از آنجا که تأمین هزینه خانواده و نفقه زن بر عهده مرد است، اکثر اوقات بین زن و مرد در هزینه کردن درآمد زن اختلاف وجود دارد و گاه مشاجره و ناسازگاری در پی می آید.

۳- چون زن بیشتر وقت خود را در خانه می گذراند و به علاوه کار آشپزی و نظافت و سایر امور خانه به عهده اوست لذا رغبت زیادی به استفاده از وسایل مدرن نشان می دهد و فشار زیادی برای خرید آنها به شوهر وارد می کند و چون غالباً تهیه آنها برای شوهر میسر نیست، اختلاف و ناسازگاری پیش می آید.

۴- بالا بودن هزینه های زندگی و احتمالاً مهمانداری از خانواده های وابسته.

۵- شوهرانی که به خاطر ثروت زن با وی ازدواج کرده اند و در عمل زن ثروت خود را در اختیار آنان نمی گذارد.

۶- رفاه طلبی بعضی زنان که بدون توجه به درآمد شوهر، به خریدهای غیر ضروری می پردازند.

۷- همسرانی که قناعت و صرفه جویی برای آنان مطرح نیست و در مهمانی و مصرف آب و برق و تلفن و سایر موارد هزینه های زیادی به خانواده تحمیل می کنند، موجبات نارضایتی و در نتیجه ناخشنودی همسر خود را فراهم می کنند.

۸- شوهری که زیر بار هزینه های خانواده کمرش خم می شود؛ مجبور است به

آن شب میهمان ناخوانده ای زوج جوانی بودم که از دوستان نزدیک به حساب می آمدند. وقتی وارد خانه شدم فضای خانه به شدت ملتهب و آشفته بود. عروس و داماد هم آنقدر عصبانی بودند که محض رضای خاطر میهمان که من بودم حاضر نبودند آن گره ابرو و ناراحتی را پنهان کنند. سکوت سنگینی در فضای خانه حاکم بود. آنقدر جو سنگینی بود که نتوانستم تحمل کنم و پرسیدم: معلوم هست اینجا چه خبر است؟ به شما یاد نداده اند که وقتی یک میهمان وارد خانه و زندگی تان می شود، حرمت نگهدارید؟ آبروداری کنید؟ عروس جوان که گویا منتظر چنین پرسشی بود با ناراحتی گفت: از آقا بپرسید؟ فکر کرده چون خانواده ام مال و منال دارند، همه را باید همراه من می فرستادند در خانه ای آقا؟ و داماد وسط حرفش پرید و گفت: نه خانم عزیز، این شماست که هنوز شش ماه نشده از من خانه و ماشین می خواهی؟ مگر از اول نمی دانستی حقوق و درآمد من چقدر است؟ مگر نمی دانستی من خانه و ماشین ندارم؟ و من تا آخر قضیه را خواندم.





چند دقیقه در دادگاه خانواده

همان طور که قطره‌های اشک از زیر عینک آفتابی‌اش غلت می‌خورد و روی برگه‌ی زیر دستش می‌افتاد، دادخواست طلاق را پر می‌کرد. گاهی نفس عمیقی می‌کشید و سرش را بلند می‌کرد و بعد ادامه می‌داد. انگار صدای النگوهایش اعصابش را خرد کرده بود، چون خیلی سریع آنها را در آورد و با عصبانیت انداخت درون کیفش. بعد نگاهی به دست چپش انداخت. کمی با حلقه‌ی الماس نشانش بازی کرد و به نوشتن ادامه داد.

بعد از سر زدن به چند اتاق روی یکی از صندلی‌ها نشست. هنوز عینک آفتابی روی چشم‌هایش بود. هر از گاهی قطره اشکی روی گونه‌هایش می‌لغزید. دست‌هایم را روی شانهاش گذاشتم و گفتم کمکی از من برمی‌آید. کمی مکث کرد. بعد دست‌هایم را محکم گرفت و به شدت گریه کرد. آرام‌تر که شد گفت: «لااقل بگذار پیش تو که غریبه‌ای حرف‌هایم را بگویم، اینقدر حرف نزدم دارم خفه می‌شوم. اشتباه کردم. حالا فهمیدم که خیلی دیر شده، ولی دیگر دل چاره‌ای ندارم. خانواده‌ام از اول با ازدواج من با بهرام مخالف بودند. می‌گفتند از نظر طبقاتی و فرهنگی با هم فرق داریم. ولی باور من این بود که مرد باید درآمد عالی داشته باشد. برای زنش خرج کند. او را به سفر ببرد. حالا خودش هر کاری کرد و هر جا رفت مهم نیست. این هم نتیجه‌اش» و عینکش را از چشم‌هایش برداشت. باورم نمی‌شد. یکی از چشم‌هایش به قدری ورم کرده بود که به سختی باز می‌شد. چشم‌هایش کاسه‌ی خون بود و دور چشم‌هایش کیود.

عینکش را دوباره گذاشت و ادامه داد. بهرام از نظر مالی هیچ چیز برایم کم نگذاشت. بهترین عروسی، بهترین مسافرت، بهترین خرید و بهترین... ولی چیزی که فکرش را نمی‌کردم این بود که او بابت این همه حاتم‌بخشی‌اش فقط در زندگی یک عروسک می‌خواست که نه حرف بزند، نه اظهار نظر کند و نه حتی فکر کند.

می‌ترسم. ولی چاره‌ای ندارم. دیگر نمی‌توانم تحمل کنم. در این هشت ماه این چهارمین بار است که به شدت کتک خوردم. من در یک خانواده‌ی فرهنگی بزرگ شدم تحمل تحقیر و توهین را ندارم. می‌خواهم آزاد باشم. حرف بزنم. فکر کنم...

شغل دوم و سوم روی آورد و در نتیجه همیشه خسته و عصبانی است؛ و ممکن است در خانه با اندک بهانه‌ای به رفتارهای خشونت‌آمیز متوسل شود. این امر اثرات سوء تربیتی روی فرزندان می‌گذارد. در خانواده‌های دو شغله اعم از این که زن شاغل دو شغل باشد یا مرد، مشکلات زندگی بیش از خانواده یک شغله است.

۹- تعادل بوجه و کنترل مخارج خانواده در زندگی زناشویی نقش مهمی ایفا می‌کند. زیاد خرج کردن و قرض و گرفتاری‌های ناشی از آن، صمیمیت را در خانواده از بین می‌برد و باعث از هم گسیختن خانواده می‌شود. بنابراین باید هزینه‌ها تحت کنترل باشد. این که چه کسی این کار را انجام می‌دهد، زن یا مرد، به توافق و قدرت مدیریت اقتصادی آنان بستگی دارد.

۱۰- مخفی نگاه داشتن در آمد زن و شوهر از یکدیگر.

۱۱- در کشور ما پدر و مادر تا پایان عمر به فرزندان خود وابسته‌اند. یکی از موارد وابستگی آن است که چنانچه در زمان پیری از کار افتاده و از نظر مالی در مضیقه باشند، از فرزندان خود توقع کمک دارند؛ و شرعاً نیز نفقه پدر و مادر نیازمند و از کار افتاده به عهده فرزند پسر است. در چنین حالتی پسر یا دختر موظف است هزینه زندگی پدر و مادر پیر خود را تأمین کند. گاه همسران تازه به دوران رسیده و یا کم ایمان، در قبال این کمک بنای ناسازگاری می‌گذارند و اظهار می‌دارند که همسرشان نباید از دهان بچه‌ها بگیرد و خرج پدر و مادر خود کند. در این موارد باید حد تعادل حفظ شود در صورت ضرورت برای قانع کردن و توجیه همسران از مشاوران و روحانیون کمک گرفته شود.

وظایف مشاوران در قبال مشکلات اقتصادی در خانواده

مشاوران در قبال مشکلات ازدواج و مسائل اقتصادی خانواده پیش از هر چیز باید جنبه‌های روانی امر را در نظر بگیرند و واقعیت‌ها و شرایط موجود را مورد توجه قرار دهند. اهم فعالیت‌هایی که مشاوران در این زمینه می‌توانند انجام دهند به شرح زیر است:

۱- دختر و پسر که قصد ازدواج دارند، باید در جریان مسائل مالی و قدرت اقتصادی یکدیگر قرار گیرند. آنچه در وهله اول اهمیت دارد وضع مسکن و میزان درآمد ماهانه پسر است که دختر باید اطلاعات لازم را در این مورد کسب کند. یکی از مواردی که دختران را به ناسازگاری می‌کشاند، آن است که پسر قبل از ازدواج، خود را صاحب امکانات معرفی کند و بعد از ازدواج مشخص شود که پسر آه در بساط ندارد. مشاوران باید در مورد اهمیت بررسی وضعیت مالی پسر و میزان صداقت او اطلاعات لازم را به دختر بدهند و آنان متذکر شوند که با تحقیق کافی در این زمینه تصمیم بگیرند.

۲- خانمی که شاغل است و دارایی درآمد ماهانه، قبل از ازدواج باید وضعیت خود را با همسرش روشن کند، او باید مشخص کند که درآمد شخصی خود را در اختیار شوهر خواهد گذاشت یا خیر. این موضوع موجب خواهد شد که همسرش پس از ازدواج در این مورد توقع بی‌جا نداشته باشد. بعضی از شوهران حاضر به ادامه تحصیل یا کار همسرشان خارج از خانه نیستند. این مسائل باید قبل از ازدواج مشخص، و جزء شرایط عقد ملحوظ شود. در این زمینه مشاوران باید اطلاعات لازم را به مراجعان خود بدهند.

۳- بعضی از خانواده‌ها اولین عاملی را که در زندگی زناشویی مورد توجه قرار می‌دهند، میزان درآمد و ثروت طرف مقابل است. توجه افراطی به این عامل و نادیده گرفتن عوامل دیگر، سنگ بنای ازدواج را بر مادیات استوار می‌کند و به احتمال زیاد ناهماهنگی‌های اخلاقی و فرهنگی را پدید می‌آورد و موجب اختلاف و ناشادی در زندگی زناشویی می‌شود. وظیفه مشاوران این است که به مراجعان خود در مورد مسائل اقتصادی از ازدواج، آگاهی دهند و در عین حال اهمیت عوامل دیگر را نیز به آنان تفهیم کنند؛ و متذکر شوند که مسائل اقتصادی نباید موجب شود که اهمیت عوامل دیگر را مورد غفلت قرار دهند.

۴- مشاوران باید اطلاعات لازم را مورد عوامل اقتصادی که موجب اختلاف و ناسازگاری می‌شود، در اختیار زوجین قرار دهند. از جمله مواردی که باید خانم‌ها بدان توجه کنند عبارت از:

- پایین آوردن سطح توقع در حد درآمد خانواده؛

- جلوگیری از اسراف و هزینه‌های غیر ضروری؛

- تنظیم هزینه‌ها بر اساس درآمد بدون تحمیل شغل دوم و سوم به همسر.

مشاوران باید قبل از ازدواج حدود توقعات و شرایط زوجین را از نظر مالی بررسی کنند و توصیه انجام ازدواج را محدود به مواردی کنند که فاصله‌ای در این زمینه زیاد نباشد. در این حالت با تشکیل جلسات مشاوره‌ای و توجیهی، امکان هماهنگی وجود خواهد داشت.



Game Over



نگاهی به تأثیرات بازی‌های رایانه‌ای در نوجوانان و جوانان

محسن قزلی، الناز باباخانی

اروپا و آمریکا نسبت به کشورهای جهان سوم و به خصوص کشورهای شرقی و جنوب شرقی آسیا بسیار پایین‌تر است. حال آنکه این کشورها خود تولیدکننده‌ی این بازی‌ها در سراسر دنیا هستند و بیشترین تنوع و میزان تولیدی محصول را در دنیا دارند. مشکل اصلی در این زمینه عدم برنامه‌ریزی و دقت نظر دولت‌های جهان سوم بر این مسئله است. برای مثال در یکی از ایالت‌های آمریکا، دبیرستان‌ها موظف هستند تا در هفته سه ساعت، یک بازی کامپیوتری خاص که به کاربران طریقه‌ی برنامه‌ریزی و دقت نظر در کارها و... را آموزش می‌دهد را تدریس کنند. حال آنکه در کشور ما یا سایر کشورهای دنیا به این موضوع هیچ‌گونه اهمیتی داده نمی‌شود و به آن به دیده‌ی یک موضوع فاقد ارزش و اهمیت نگریسته می‌شود. زمانی هم که روی این موضوع کار می‌شود و فریاد مبارزه‌ی فرهنگی با این موضوع فراگیر می‌شود، گروهی از برنامه‌سازان خلاق ما بدون داشتن امکانات لازم آش شوربایی را درست می‌کنند که کاربران این بازی‌ها آن را به دیده‌ی یک شوخی نگاه می‌کنند. در حقیقت یک کپی دست چندی از بازی‌های رایانه‌ای را تولید می‌کنند که فاقد نگاه ملی و بومی است و اگر هم این دیدگاه را داشته باشد به خاطر عدم پرداخت درست و نداشتن تکنولوژی لازم برای تولید، فاقد تأثیرگذاری لازم است. در حقیقت یکی از بهترین راه‌ها برای شناساندن هویت ملی، بومی و دینی‌مان به جوانانی که در حال حاضر با آن بیگانه هستند، همین بازی‌های کامپیوتری است. برای مثال جوانان ما به جای اینکه اسپایدرمن بازی کنند، رستم و سهراب بازی کنند. آقای خوراکیان، دبیر سابق اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان معتقد است: «در پروسه‌ی برنامه‌سازی بازی‌های رایانه‌ای باید دقت کافی به کار گرفته شود تا انرژی و هزینه‌ای که بابت آن مصرف می‌شود، هدر نرود. ۱- مخاطب‌شناسی آن است؛ یعنی کاری تولید شود که با ذائقه‌ی جوانان همخوانی و مطابقت داشته باشد. ۲- فیلم‌نامه‌ی خوب. ۳- گرافیک، امکانات فنی بالا و... که با در کنار هم قرار دادن این عناصر می‌توان محصولی تولید کرد که جوانان از بازی با آن لذت ببرند و به جای استفاده از بازی‌های خارجی که در حقیقت برنامه‌ی ضدفرهنگی و ضد ایرانی دستگاه تبلیغاتی غرب است، از این بازی‌ها استفاده کنند.»

از مدرسه که می‌آید می‌رود توی اتاقش. کیفش را در می‌آورد و می‌گذارد روی میز. کامپیوتر را روشن می‌کند و بازی جدیدی را که با خود آورده، می‌گذارد توی کامپیوتر و می‌نشیند پای آن. مادر صدایش می‌کند. وقت ناهار است. پسر همچنان بی‌توجه بازی می‌کند. دستش را می‌کند لای موهایش و آنها را به بازی می‌گیرد. محکم می‌گوید روی کیبورد. کهمانده موس را از جا بکند. باز مادر صدایش می‌کند پسر می‌گوید الان می‌یام، بذار این یه دست و بازی کنم. مادر ناراحت وارد اتاق می‌شود. کامپیوتر را از برق می‌کشد. مادر دست به کمر ایستاده و نگاهش می‌کند، نگاهی طولانی.

یکم: بازی را نباید به بازی گرفت.

اصولاً بازی فرآیندی تفکرساز است و باعث رشد مهارت‌ها در کودکی، نوجوانی و جوانی می‌شود اما، حقیقت این است که بازی با بازی‌های کامپیوتری فرق فاحشی دارد. در حقیقت در زبان انگلیسی معنای play و game تفاوت دارد، ولی در زبان ما هر دو به یک معنا ترجمه شده‌اند. پس معنای تفکرسازی در باب این مسئله، یعنی بازی‌های کامپیوتری با تعریفی که از بازی به معنای play شده تفاوت عمده‌ای دارند. برخورد با این بازی‌ها پدیده‌ای روانشناسانه یا جامعه‌شناسانه‌ی صرف نیست، بلکه یک پدیده‌ی فرهنگی در زمینه‌ی ملی است: در حقیقت یکی از شاخصه‌های گذر از سنت به مدرنیته است.

نکته‌ای که در اینجا باید به آن توجه کرد شیوع بی‌رویه و بدون برنامه‌ریزی این بازی‌ها میان نوجوانان و جوانان است. این به معنای تغییر ذائقه‌ی نوجوانان و جوانان امروزی است. در واقع فضای مجازی به خاطر جذابیت‌ها و قابلیت‌های بصری که دارد قدرت تأثیرگذاری فوق‌العاده‌ای بر قشر جوان جامعه دارد. این موضوع بین جوانان جهان سوم گستردگی بیشتری دارد و به صورت یک اپیدمی فعال در آمده است. نکته‌ی جالبی که در اینجا باید به آن پرداخت این است که میزان کاربران بازی‌های رایانه‌ای در



دوم: تأثیر بازی‌های کامپیوتری بر کاربرها

بازی‌های رایانه‌ای به خاطر جذابیت بالایی که در نوع تصویر، صدا و حرکات شخصیت‌ها دارد می‌تواند تأثیر بسیار زیادی بر کاربران خود بگذارد؛ یعنی وقتی که کودک و نوجوان یا حتی جوان مشغول این بازی‌ها می‌شود در واقع غرق در بازی می‌شود. به عبارتی تفکر ارادی او کمتر می‌شود و به شکل غیر ارادی در مسیری قرار می‌گیرد که بازی‌ها او را به آن هدایت می‌کنند. همین موضوع باعث می‌شود خلایقیت کاربر کاهش پیدا کند و به لحاظ فکری هم، حافظه‌اش به شکل طوطی‌وار تقویت می‌شود. چون کاربر مسیری را که بازی طی می‌کند یاد می‌گیرد و با چند بار تکرار می‌آموزد که چه ترفندی به کار ببرد. از لحاظ بدنی هم اصولا کاربرانی که از این بازی‌ها استفاده می‌کنند، خیلی زود به مشکلات جسمانی مبتلا می‌شوند. کودک، نوجوان و جوان به تحرک نیاز دارد و باید ورزش کند تا انرژی مازاد روحی و جسمی‌اش تخلیه شود.

پرخاشگری روی دوم این بازی‌ها است به نظر خانم دکتر بخشی، (روانشناس): «این بازی‌ها معمولا پیام‌های منفی دارد. برای مثال پرخاشگری. کاربر خیلی زود تحت تأثیر قرار می‌گیرد. چون می‌بیند که قهرمان بازی برای رسیدن به هدفش از خشونت استفاده می‌کند و موفق هم می‌شود.» این موضوع بر نوجوانان تأثیرات بسیار مخرب‌تری دارد. ایشان همچنین می‌گویند: «درباره‌ی نوجوانان باید بگوییم که نوجوان‌ها خصوصا پسران در سن بلوغ خودشان به دلیل شرایط خاصی که دارند یک مقدار پرخاشگری را دارند که البته این امر به خاطر تغییرات هورمون‌های جنسی است و وقتی این بازی‌ها نیز به آن اضافه شوند حالت مخربی در نوجوانان به وجود می‌آورند.» درباره‌ی این بازی‌ها نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد، هیجان موجود در بازی است که معمولا سیستم سمپاتیک بدن را فعال می‌کند که همراه با صرف انرژی است. در حقیقت کاربرانی که از این بازی‌ها استفاده می‌کنند مدام در حال صرف انرژی روانی هستند. این افراد اصولا آدم‌هایی بی‌حوصله، عصبی مزاج و با آرامش کمتری هستند. البته این، بدان معنا نیست که هیجان بد است، نه. در اصل این موضوع بحث خوب یا بد بودن هیجان مورد نظر نیست. بلکه هیجان کنترل شده مدنظر است. در واقع اگر هیجان وجود نداشته باشد انگیزه‌ای وجود نخواهد داشت. دکتر اسماعیل پور، روانشناس، در این زمینه می‌گوید: «بیشتر بازی‌های کامپیوتری با این هدف طراحی می‌شوند که نوجوانان را به چیزی مشغول کند و آنها را به مسیری هدایت کند که می‌خواهد. چون این دوره، دوره‌ی شکل‌گیری هویت است و اصولا این هیجانات کاذب، شخصیتی ضداجتماعی و بی‌هویت را برای فرد به ارمغان می‌آورد.»

همین مسئله بر روابط فرد تأثیر می‌گذارد و این تأثیر عمدتا به صورت پرخاشگری خود را نمایان می‌کند چون کاربران الگوهای پرخاشگری را از این بازی‌ها می‌گیرند و انتخاب می‌کنند و انتظاراتی از خود دارند که انتظارات بسیار بالایی است و این به

این دلیل است که ویژگی‌های

خود را براساس هویتشان شکل

نداده‌اند. دکتر شاه بهاری درباره‌ی

تأثیر بازی‌های رایانه‌ای روی نوجوانان و جوانان

نظر خاصی دارد: «نوجوان پای کامپیوتر می‌نشیند.

داخل ماشین خاصی که از همه جلو می‌زند و بسیار

هم شیک است، می‌نشیند و از خیابان‌ها عبور می‌کند.

چراغ قرمز را رد می‌کند، از دست پلیس فرار می‌کند و این در حالی است که پلیس هم نمی‌تواند کاری بکند. بعدها همین مشخصه‌ها تبدیل به الگوهای رفتاری نوجوان می‌شود و هویت اجتماعی او را شکل می‌دهد. همین موضوع در باب خشونت و پرخاشگری درباره‌ی نوجوانان هم صدق می‌کند و تأثیرات خود را در رده‌ی جوانی در فرد نمایان می‌کند.»

شاید جالب‌ترین و در عین حال بدترین تأثیر بازی‌های رایانه‌ای اعتیاد باشد. دکتر طاهری نخست، مسئول کلینیک سوء مصرف مواد محرک می‌گوید: «اصولا اعتیاد مشخصه‌هایی دارد که به آن می‌گویند سندرم و اگر این مشخصه‌ها خود را در فرد ظاهر کنند شخص دارای اعتیاد است. در حقیقت این مشخصه‌ها به دو گونه هستند. یک باید دید که آیا اختلال است یا نه؟! اختلال یعنی چیزی که زندگی عادی را مختل می‌کند و دوم اینکه حداقل شش ماه دوام داشته باشد. در صورت وجود این دو عامل می‌توانیم به شخص به عنوان یک معتاد نگاه

کنیم و اقدامات لازم را برای درمان او به کار بگیریم.»

درباره‌ی این نوع خاص از اعتیاد باید گفت در حقیقت این نوع اعتیاد، وابستگی روانی است. یعنی همان‌طور که دکتر طاهری نخست معتقد است در اعتیاد یک اختلال شخصیتی به وجود می‌آید و تغییراتی پیش می‌آید که شخصیت فرد را تغییر می‌دهد. درباره‌ی اعتیاد به بازی‌های رایانه‌ای رابطه، رابطه‌ی انسان با شی و یک فضای مجازی است که اساس این وابستگی کاملا کاذب است. در حقیقت از بارزترین

مشکلاتی که اعتیاد

به بازی‌های رایانه‌ای

در کاربران و به

خصوص نوجوانان

و جوانان ایجاد

می‌کند، افسردگی

است.

سوم: بازی‌های

قدیمی و سنتی

کجا بازی‌های

کامپیوتری کجا!

بازی‌های رایانه‌ای با گذشت زمان از تکنولوژی‌های برتر استفاده می‌کند و همین موضوع باعث ارتقاء و تغییر برنامه‌های داخلی و هدایتی بازی‌ها می‌شود که این امر به نوبه‌ی خود بر افراد هم تأثیر می‌گذارد. دکتر کریمی، جامعه‌شناس در این باره معتقد است: «این بازی‌ها به امکاناتی دست یافته‌اند که کاربر شکست را کمتر تجربه می‌کند. برای مثال وقتی یک نوجوان یا جوان بازی می‌کند چند باری می‌بازد اما، بعد از چند دست بازی، روش بازی دستش می‌آید یا مثلا بازی را از جایی save می‌کند و اگر باخت دوباره از جایی که ذخیره کرده، به بازی ادامه می‌دهد. این موضوع اثری را روی نوجوان و جوان بر جا می‌گذارد که به شدت مخرب است. این حالت را به نام شکست‌ناپذیری تعبیر کرده‌اند.»

این امر یکی از موارد منفی بازی‌های کامپیوتری است. در حقیقت در آینده، وقتی شخص وارد جامعه می‌شود به همان نسبت متحمل صدمات محکمی می‌شود. در بازی‌های سنتی شکست وجود دارد، یعنی در یک گروه بازی می‌کنید و شکست می‌خورید. همین در جمع بودن و شکست خوردن خود عاملی برای قبول حس شکست‌پذیری در فرد می‌شود و می‌تواند در آینده از آن استفاده شود تا باعث واقعیت‌پذیری نوجوان شود.

دکتر شاه بهاری معتقد است: «بازی‌های سنتی و قدیمی

فرهنگ‌ساز بودند؛ یعنی فرآیندی داشتند که فرد با

قرار گرفتن در آن می‌توانست اصول زندگی آینده

را نیز فرا بگیرد. برای مثال زمانی که یک

کودک از درختی بالا می‌رفته می‌آمخته

که پای خود را روی کدام شاخه بگذارد

تا نشکند یا کدام شاخه تحمل وزن او

را ندارد. در حقیقت اگر زندگی آینده‌ی

فرد را هم به درخت تشبیه کنیم،

متوجه می‌شویم که همین کودک در

زندگی آینده‌ی خود می‌دانسته که کجا

چه کاری را انجام دهد و پا روی کدام

شاخه‌ی زندگی بگذارد که مطمئن

باشد. باتوجه به این نکته در می‌یابیم

که این بازی‌ها می‌تواند تأثیر قابل

توجهی بر قدرت‌های فکری و

شخصیت کودک و نوجوان

بگذارد.

دکتر دماوندی هم درباره‌ی

بازی‌های سنتی نظری مشابه

دارد: «بازی‌های سنتی می‌تواند

تأثیر فوق‌العاده‌ای به لحاظ

شخصیتی و سایر شاخصه‌های

انسانی روی کودک و نوجوان بگذارد.

این امر یک نکته‌ی غیر قابل کتمان است

و من به آن ایمان کامل دارم. اما، حقیقت

●●● در حقیقت یکی از بهترین راه‌ها برای شناساندن هویت ملی، بومی و دینی‌مان به جوانانی که در حال حاضر با آن بیگانه هستند، همین بازی‌های کامپیوتری است. برای مثال جوانان ما به جای اینکه اسپایدرمن بازی کنند، رستم و سهراب بازی کنند





امر این است دورهای که بچه‌های ما در آن زندگی می‌کنند مثل دوره‌ی کودکی ما نیست. ما در کودکی و نوجوانی خودمان در خانه‌هایی با حیاط‌های بزرگ و کوچک و پر از درخت زندگی می‌کردیم اما، کودکان ما در آپارتمان‌های بسیار کوچک زندگی می‌کنند که جای هیچ‌گونه فعالیت جسمی و حرکتی را ندارند. همین باعث می‌شود تا والدین برای سرگرم کردن کودکان و نوجوانان خود مجبور باشند برای آنها کامپیوتر و بازی‌های رایانه‌ای فراهم کنند. غافل از اینکه این بازی‌ها می‌تواند چه عواقبی برای کودکانشان داشته باشد.»

بازی‌های رایانه‌ای بازی‌هایی به شدت فردگرا هستند؛ یعنی کاربری که از آنها استفاده می‌کند در حقیقت در



حال تعامل یک جانبه با فضایی است که فاقد شعور، حس و اندیشه است. در حقیقت افرادی که دچار اعتیاد به بازی‌های رایانه‌ای می‌شوند افرادی منزوی و گوشه‌گیر هستند و نمی‌توانند با محیط و اطرافیان خود تعامل قابل قبولی داشته باشند. حال آنکه در بازی‌های سنتی افراد روابط اجتماعی را یاد می‌گیرند. یاد می‌گیرند تا از یک سری مقررات پیروی کنند. در بازی‌های سنتی گروه وجود دارد و افراد با هم تعامل دارند. با هم صحبت می‌کنند و به هم احترام می‌گذارند و در حقیقت به مدل کوچکی از جامعه دست پیدا می‌کنند که باید به هنجارها و ارزش‌های درون گروهی آن احترام بگذارند.

چهارم: بازی‌های کامپیوتری خوب هم وجود دارند!

اصولا همه‌ی بازی‌ها اثرات مخربی ندارند. تعدادی از بازی‌ها هم وجود دارند که می‌توانند تأثیرات

مثبتی داشته باشند. برای نمونه فرمت جدید بازی‌هایی که وارد بازار شده‌اند و از آن به عنوان کپسول بازی‌های استراتژیک نام برده می‌شود، ویژگی‌هایی

دارند که کاربر را به تفکر و پیدا کردن راه‌حل و راهمایی برای به پایان بردن و موفقیت در بازی مجبور می‌کند. این نوع بازی فرآیند ذهنی فرد را فعال می‌کند و کاربر را به استفاده از خلاقیت وامی‌دارد. نوع دیگری از بازی‌ها وجود دارند که به

بازی‌های آموزشی شهرت دارند و در حقیقت یک موضوع را به وسیله‌ی بازی به کاربر آموزش می‌دهند، مثلاً آموزش فتوشاپ به وسیله‌ی بازی‌های رایانه‌ای. این نوع آموزش بسیار خلاقانه است و تأثیرات فوق‌العاده‌ی آموزشی بر کاربران دارد. اصولاً بعضی از کاربران پر و پا قرص بازی‌های رایانه‌ای به شدت علاقه‌مند به این گونه بازی‌ها هستند. همین موضوع باعث می‌شود که نوعی انگیزه برای یادگیری اصول تولید و برنامه‌نویسی این نوع بازی‌ها ایجاد شود و چه بسا در آینده، انگیزه‌ی آنها به سوی هنر و ساخت فیلم‌های انیمیشین سوق پیدا کند. همچنین جالب‌ترین کاربرد بازی‌های رایانه‌ای، بازی درمانی است که محققان در حال بررسی روی آن هستند. آنها معتقدند می‌توان بسیاری از اختلالات رفتاری - فکری افراد را با استفاده از این بازی‌ها درمان کرد.

پنجم: این بازی نیست، یک رسانه است

انگیزه‌ی اصلی همه‌ی تولیدکنندگان بازی‌های کامپیوتری چیزی جز کسب سود نیست؛ یعنی همه‌ی تولیدکنندگان با این انگیزه وارد عرصه‌ی بازار می‌شوند و اصولاً برای کسب سود بیشتر از هیچ ترفندی نیز فروگذار نیستند. به همین علت است که تولید بازی‌های رایانه‌ای در سال ۲۰۰۵ سومین تجارت پر سود در جهان شناخته شده است. اصولاً این کمپانی‌ها مطابق با ذائقه‌ی مخاطبان خود کار ساخت بازی‌ها را پیش می‌گیرند و در حقیقت ذائقه‌ی مخاطب برای آنها مساوی با طراحی بازی جدید، تولید بیشتر و در نهایت فروش و سود بیشتر است.

در کشور ما یکی که از بزرگ‌ترین بازارهای مصرف این نوع بازی‌ها در خاورمیانه است، چندی است ارگان‌های فرهنگی برای مقابله با بازی‌های خارجی دست به طراحی و تولید یک سری بازی‌های رایانه‌ای زده‌اند که می‌خواهیم آن را با نمونه‌های خارجی مقایسه کنیم. یک سازمان دانش‌آموزی در سال ۸۳ و ۸۴ اقدام به تولید یک بازی کرد و آن را به بازار داد. این بازی کپی دست چندی از بازی‌های رایانه‌ای آمریکایی بود؛ سرشار از صحنه‌های خشن با شخصیت‌هایی مانند شخصیت‌های آنان. این بازی فیلم‌نامه‌ای ضعیف داشت و گرافیک و صدایی که در آن به کار رفته بود به نسبت بازی‌های مشابه خارجی آن به شدت ضعیف بود. از لحاظ مضمونی هم، مضمونی شعار زده و ایدئولوژیک داشت که برای مخاطب، کلیشه‌ای و غیرقابل تحمل بود.

از دیگر سازمان‌هایی که به تولید بازی‌های رایانه‌ای می‌پردازد. کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است که بازی‌هایی با گرافیک، صدا و فیلم‌نامه‌ای به مراتب ضعیف‌تر از کار قبلی روانه‌ی بازار کرده است. واقعیت امر این است که اگر این موضوع برای مسئولان فرهنگی ما اهمیت دارد باید چند سازمان فرهنگی با هم ائتلاف کنند و بودجه‌ای بالا برای آن اختصاص دهند. همچنین از بیان مضمون‌های کلیشه‌ای و بدون ریتم و ضرباهنگ پرهیز کنند.

ما صاحب فرهنگی غنی و تاریخی هستیم. ادبیاتی با اسطوره‌ها، افسانه‌ها و شخصیت‌های خارق‌العاده. جذاب و جوان پسندیم؛ طوری که یکی از کمپانی‌های تولید بازی‌های کامپیوتری یک بازی به نام شاهزاده‌ی ایرانی را در سال ۲۰۰۴ که براساس اسطوره‌های ایرانی بود تولید کرد و جزء سه بازی پر فروش سال هم انتخاب شد. البته نباید از بُعد فرهنگی این نوع بازی‌ها هم غافل بود. دو سال پیش یکی از کمپانی‌های تولید بازی‌های رایانه‌ای در آمریکا به سفارش سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) یک بازی به نام «یا مهدی» تولید کرد. این بازی بدین ترتیب بود که کاربر با شنیدن صدای «یا مهدی» یک چریک ایرانی یا عرب را که تفنگ به دست داشت، هدف قرار می‌داد. این بازی از طرف کشورهای اسلامی به خصوص شیعیان تحریم شد و حزب... لبنان هم در مقابل آن یک بازی بر ضد اسرائیلی‌ها و آمریکایی‌ها تولید کرد که قابل رقابت با همتای آمریکایی خود بود. پیشتر نیز گفتیم این نوع بازی‌ها به خاطر فضای مجازی و سه بعدی که امکان هر گونه حرکت و عکس‌العملی را برای مخاطب ایجاد می‌کند، به شدت مورد توجه کودکان، نوجوانان و جوانان است و سازمان جاسوسی آمریکا هم با استفاده از این موضوع بازی یا مهدی را تولید کرد. در حقیقت سیاق‌قصد دارد از کودکی به کودکان آمریکایی و جهان یاد بدهد که مسلمانان و به خصوص شیعیان تروریست‌هایی بیش نیستند و هر جا که ندای الله‌اکبر و یامهدی بلند است تروریست‌ها سکنی دارند. برداشت تبلیغاتی آمریکا از این موضوع در نوع خود برداشت جالب و جدیدی است. امیدواریم که مسئولان فرهنگی ما با اختصاص بودجه‌ای شایان توجه به تولید این بازی‌ها و اعتماد به جوانان متخصص، هم بتوانند بازار داخلی را تغذیه کنند و هم بتوانند در مقابل ترفندهای تبلیغاتی و ضد اسلامی جدیدی که آمریکا در پیش گرفته، مقابله کنند.

مطالعه و کیفیت آن مطلبی است که درباره‌ی آن بسیار شنیده‌ایم. بیشتر ما ساعاتی از شبانه‌روز را به این امر، اختصاص می‌دهیم اما، بهره‌ای که هر کدام از ما از این لحظات می‌بریم متفاوت است. تمرکز حواس و اشتیاق به یادگیری دو عاملی هستند که برای یک مطالعه‌ی خوب لازمند اما، نکات دیگری نیز هستند که توجه به آنها می‌تواند به بهره‌وری بیشتر مطالعه کمک کند.

۱- خواب کافی

به اندازه‌ی لازم بخوابید. خستگی باعث می‌شود تا برای یادگیری شور و اشتیاق لازم را نداشته باشید و به راحتی حواستان پرت شود. استراحت کافی ذهن را در شرایط آرامی قرار می‌دهد. پس نگران اتلاف وقت در این باره نباشید؛ هر چه با انرژی بیشتری به مطالعه بپردازید، نتیجه‌ی بهتری می‌گیرید.

۲- تغذیه‌ی مناسب

از هم‌گروه‌های غذایی استفاده کنید. سعی کنید رژیم غذایی‌تان حاوی مقادیر کافی فسفر، اسیدهای چرب و ویتامین‌ها و همچنین حجم مناسبی از پروتئین‌ها و کربوهیدرات‌های قابل هضم باشد. از زیاد خوردن و به خصوص غذاهای خیلی چرب پرهیز کنید. برای تأمین ویتامین لازم بدن همراه غذا کمی سالاد بخورید. ویتامین‌ها بدن‌تان را برای انجام وظایف، هوشیار نگه می‌دارند.

۳- زمان و مکان مناسب

سعی کنید هر روز در یک زمان و مکان مشخص مطالعه کنید. یک اتاق ساده و خلوت با تهویه و نور کافی برای مطالعه مناسب است. اتاق خواب معمولاً بهترین مکان نیست؛ زیرا در اتاق خواب وسایل مورد علاقه‌ی زیادی دارید که باعث پراکندگی افکار‌تان می‌شود. بهتر است لوازم ضروری مثل کاغذ، مداد، خودکار و... دم دست‌تان باشد. ساعت رومیزی را فراموش نکنید.

۴- دوری از عوامل مزاحم

خود را از شر مزاحمان خلاص کنید و غرق در مطالعه شوید. هر چند این کار راحت نیست اما، با تلاش و اراده‌ی قوی می‌توانید موفق شوید. تلفن، موبایل، تلویزیون، رادیو، کامپیوتر و حتی اطرافیان شما که با حرف زدن حواس شما را پرت می‌کنند، جزء مزاحمان محسوب می‌شوند. یاد بگیرید تا به همه‌ی آنها «نه» بگویید.

۵- رهایی از مشکلات و تنش‌ها

سرکلاس موقع مطالعه یا وقت امتحان به مشکلات فکر نکنید. آنها را از ذهن خود دور کنید و با خود بگویید «در آینده به آن فکر خواهیم کرد». زمانی را در آینده مشخص کنید تا به آن مشکل فکر کنید. هر وقت موفق نشدید این افکار را از خود دور کنید، دست از خواندن بکشید و چشمان‌تان را ببندید. به مشکلات و عواقب آنها فکر کنید.

سپس بدترین حالت را در نظر بگیرید و به راه حل آن بیندیشید. بهترین راه حل را انتخاب کنید و آن را بنویسید. راه حل یادداشت شده‌ی خود را در جایی قرار دهید و با خود بگویید به زودی با عمل به این راه حل، مشکلم را بر طرف خواهم کرد. به خدا توکل کنید و نفس عمیقی بکشید. حال با خیال راحت‌تر به مطالعه بپردازید.

۶- برنامه‌ی زمان‌بندی شده

برای خود و اهداف‌تان برنامه‌ریزی کنید. به برنامه‌ی خود عمل کنید و به خود‌تان پاداش بدهید. برای خود مهلت تعیین کنید و در صورت رعایت نکردن آن خود را تنبیه یا جریمه کنید. اهداف خود را روی کاغذ بیاورید. هدف‌ها تا وقتی در ذهن هستند فقط رویا می‌مانند اما، وقتی به صورت کلمات نوشته می‌شوند موجودیت پیدا می‌کنند. با نوشتن و برنامه‌ریزی، علاوه بر کاستن از اضطراب و تنش، نظم بر کارهایتان حکمفرما می‌شود.

۷- دسته‌بندی مطالب از نظر اهمیت

مطالب را به سه گروه دسته‌بندی کنید. سخت، متوسط و آسان. سخت‌ترین و مهم‌ترین مطالب را در بهترین زمان مطالعه کنید. هنگامی مطالعه، بیشترین انرژی و اشتیاق را دارید؛ پس این زمان را به مطالب سخت‌تر بپردازید. هر گاه احساس خستگی کردید، ادامه ندهید. برخیزید و کمی قدم بزنید. به یک موسیقی آرام گوش دهید و پس از رفع خستگی، موضوع مطالعه را تغییر دهید.

۸- شناسایی و درک استعداد

هر فردی روش خاصی برای مطالعه و یادگیری دارد. به تجربیات خود رجوع کنید و بهترین روش را که مخصوص خودتان است، انتخاب کنید. این امر باعث می‌شود که شما انرژی خود را به صورت فعال روی مؤثرترین راه متمرکز کنید. اگر شک دارید و پس از مدتی به نتیجه‌ی دلخواه نرسیدید، با شهامت روستان را عوض کنید. نگران نباشید! پس از مدتی به روش جدید خو می‌گیرید اما، مطمئن شوید که این روش برای شما مناسب است.

۹- فرآیند یادگیری

یادگیری یک فرآیند چهار مرحله‌ای است که شامل رویارویی با اطلاعات جدید، طبقه‌بندی اطلاعات، سپردن به ذهن، و یادآوری آن اطلاعات در هنگام نیاز است. پس لازمه‌ی یادگیری توجه کردن است. هنگام مطالعه نکات مهم را مشخص کنید و آنها را دسته‌بندی کنید. از همه‌ی حواستان برای به خاطر سپردن مطلب کمک بگیرید. مطالب را دوره کنید و آنها را به فراموش کردادید، علامت بزنید. همچنین یک روش مناسب برای یادگیری بهتر، تقسیم کردن مطلب به قطعات کوچک‌تر است. برخی افراد مطالب را کدبندی می‌کنند، یعنی برای هر مطلب نشانه‌هایی در نظر می‌گیرند. این امر به آنها کمک می‌کند تا با یادآوری آن نشانه‌ها موضوع را سریع‌تر به خاطر بیاورند.

۱۰- مطالعه‌ی گروهی

مطالعه با فرد یا افرادی که مانند خودتان علاقمند به یادگیری باشند، علاوه بر اینکه به شما انگیزه‌ی بیشتری برای خواندن می‌دهد، باعث می‌شود لحظات شادتری داشته باشید. می‌توانید با سؤال کردن و مشورت کردن درباره‌ی اشکالات خود مطالب را بهتر بفهمید. از ایده‌های یکدیگر استفاده کنید و با امتحان گرفتن از هم به نقاط ضعف‌تان پی ببرید. برای همدیگر برنامه‌ریزی کنید و به آن احترام بگذارید. در نظر داشته باشید که بهترین روش یادگیری هر مطلب، تدریس آن به دیگران است. این یک اصل است که مطالعه‌ی موفق، شما را به خواندن علاقمند می‌کند. هر چه بیشتر بفهمید اشتیاق‌تان به مطالعه بیشتر می‌شود، پس سعی کنید درست بخوانید.

نکاتی برای یک مطالعه‌ی مفیدتر

○ نکته مختاری

دیر آموزش و پرورش



سال ۸۲ بود که آمدم قزوین و وارد انجمن نمایش شده و به صورت جدی کار نمایش را ادامه دادم.

* تاکنون در چند کار نقش داشته‌ای؟

حدود ۱۹ تا کار نمایش داشته‌ام و ۳ تا هم کار فیلم، در ۵ کار هم به عنوان عوامل کارگردان، طراح صحنه و بازیگردان، فعالیت داشته‌ام.

* چطور شد که احساس کردی، می‌توانی یک بازیگر تئاتر باشی؟

من قبل از اینکه وارد کار تئاتر بشوم، در کارهایی مثل تلاوت قرآن و نقاشی و داستان‌نویسی هم تجربه کار داشتم، اما همیشه احساس می‌کردم که درونم چیز دیگری طلب می‌کند. می‌گویند هنر همانند الماس نتراشیده‌ای است که انسان هر گونه که آن را بتراشد، به همان شکل در می‌آید، لذا الماس وجودی من هم تئاتر بود که به مرور استعدادم در این زمینه شکوفا شد و وقتی به آن رسیدم، دقیقاً احساس کردم که ارضا شده‌ام و به آنچه که می‌خواستم رسیدم.

* چرا تئاتر؟

به نظر من، دلیل اصلی‌اش این است که تئاتر یک دنیای دیگری است، تئاتر برای آدم‌هایی که تخیلاتشان یک مقدار زیاد است، دنیایی است که خیلی زود آنها را به آرزوهایشان می‌رساند.

در صحنه‌ی تئاتر خیلی زود می‌توان در سن ۲۰ سالگی، ۸۰ سالگی‌ات را تجربه کنی و این تجربه، تجربه بسیار جالبی است که عطش و لذت آن هیچ وقت تمامی ندارد.

* با کدام تلنگر به تئاتر علاقمند شدی؟

زمانی که دانش آموز دوره‌ی راهنمایی بودم، دو تا از بچه‌های شهید که از دوستانم بودند، یک تئاتر طنزی را بازی می‌کردند که هم موضوع آن جالب و خنده‌دار بود و هم بازی بچه‌ها قشنگ بود. آن روزها، هر وقت هر جا جشنی برپا می‌شد از آن دونفر دعوت می‌کردند که بیایند و برنامه اجرا بکنند و من وقتی این برنامه را می‌دیدم، هم دوست داشتم جای آنها باشم و هم احساس می‌کردم می‌توانم بازیگری‌ام از آنها بیستراست، ولی متأسفانه هیچ وقت به من اجازه نمی‌دادند که بازی کنم و این موضوع برایم عقدی شده بود تا اینکه یک روز دوست همکلاسی‌ام آقای علیجانی به من گفت: می‌خواهم تئاتر کار بکنم، به نظر تو کسی هست که در این مدرسه تئاتر بلد باشد؟ من هم با آنکه تا آن روز اصلاً تئاتر کار نکرده بودم، گفتم: کی از من بهتر؟

گفت: تا به حال کار کرده‌ای؟

من هم برای اینکه این موقعیت را از دست ندهم گفتم: حالا بیا برویم امتحان کن، اگر بلد نبودم، به من نقش نده.

این را که گفتم، رفتیم برای خواندن نمایش و وقتی من دیالوگ‌ها را مطرح کردم از همه بهتر خواندم.

* از چه چیز تئاتر بیشتر خوشت می‌آید؟

خیلی‌ها تئاتر را دوست دارند به خاطر لذتی که دارد و یا به خاطر مشهور شدن و یا خیلی چیزهای دیگر، ولی به نظر من، در ارتباط نفس به نفس بازیگر با تماشاچی، عشقی نهفته است که با هیچ چیز دیگر نمی‌توان مقایسه کرد.

اگر یک بازیگر تماشاچی‌اش را در دست داشته باشد، هیچ وقت دست از تئاتر بر نمی‌دارد، من هم به نوبه‌ی خود تماشاچی‌ام را خیلی دوست دارم، کسی که می‌تواند برود سینما با آن زرق و برقش، می‌تواند به پارک برود و کافی‌شاپ برود، اما می‌آید تئاتر، من دوستش دارم، بنابراین به همان میزان هم برایش انرژی و وقت می‌گذارم و سعی می‌کنم که کارهای بعدی‌ام بهتر و جذاب‌تر باشد.

* به نظر تو، تئاتر چگونه هنری است؟

به نظر من تنها هنری که زنده و واقعی است تئاتر است، در همه‌ی هنرها «کات» دارد، اما در تئاتر اینچنین نیست.

شما وقتی در حال کشیدن نقاشی هستی، اگر کارت خراب شود، آن را پاک کرده و دوباره درستش می‌کنی، اگر فیلم بسازی، هر جایی از فیلمات خراب شود، دوباره فیلم می‌گیری و مونتاژ می‌کنی، اما در تئاتر نمی‌توانی بگویی کات، وقتی در اجرای تئاتر اتفاقی برایت بیفتد، باید تا آخرش بروی و این موضوع کار را جذاب‌تر می‌کند.

* قشنگ‌ترین کاری که تاکنون اجرا کردی از نظر خودت کدام است؟

گفت‌وگو با عمار رسولی، هنرمند تأثر:

از پل باید گذشت

• گفت‌وگو و عکس: حسن شکیب زاده



اولین بار بازی جذابی را در نمایش پل دیدم، یک روز هم که به مناسبتی قبل از افطاری یک روز ماه رمضان، قرآن تلاوت می‌کردند، عمار را دیدم که با آن صوت دلنشین، همه را مجذوب خود کرده بود. ماه محرم امسال، تبلیغات نمایش پل را که در سطح شهر دیدم، خانواده را جمع کردم تا یک بار دیگر پل را از نزدیک ببینم. نمایش زیبایی بود، یک ماهی بود که مردم مشتاقانه برای دیدنش به سالن امام می‌آمدند.

آن شب که برای بار دوم پل را دیدم، مجذوب بازی قشنگ عمار شدم و همانجا تصمیم گرفتم با او گفت‌وگویی بکنم.

* کار تئاتر را از کی شروع کردی؟

سال سوم دبیرستان بودم، حدود سال ۸۴، من و آقای علیجانی که همکلاسی‌ام بود، یک گروه تئاتر در مدرسه راهاندازی کردیم و اولین کار مشترکمان را اجرا کردیم که در همان سال، کار ما در سطح آموزشگاه‌های استان، مقام اول را به دست آورد. پس از آن به مسابقات کشوری رفتیم که جایزه بازیگر برتر مسابقات کشوری به من داده شد. بعد از آن یک سری کار با هلال احمر انجام دادیم و سپس فعالیت‌هایم را با اداره ارشاد شروع کردم.

* بخش عمده فعالیت‌ها بابت کجا بود؟

عمده‌ترین فعالیت‌هایم در انجمن نمایش رامسر بود.

* چطور از رامسر سر در آوردی؟

سال ۷۷ دانشگاه کشاورزی رامسر قبول شدم و برای ادامه تحصیل چهار سال در رامسر بودم.

* آنجا چطور وارد انجمن شدی؟

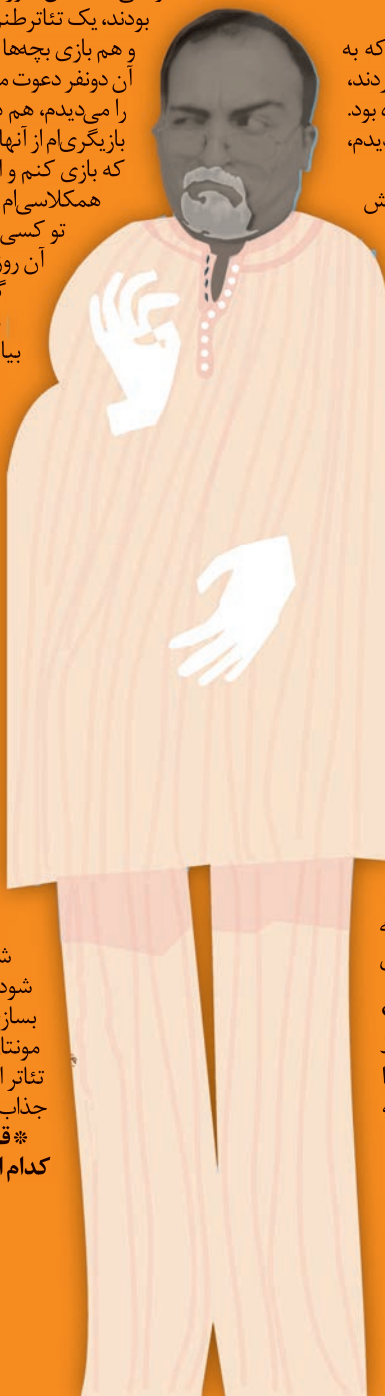
معمولاً بچه‌های تئاتر وارد هر شهری که می‌شوند، اول به سراغ انجمن نمایش آن شهر می‌روند. من هم بلافاصله پس از ثبت نام و آغاز درس، رفتم انجمن نمایش رامسر و گفتم: آقا من علاقمند به تئاتر هستم، کار تئاتر هم کرده‌ام و دوست دارم با شما همکاری کنم. بعد از چند بار که به انجمن رفتم خلاصه یک نقش کوچکی در یکی از کارهایشان به من دادند که همان نقش کوچک باعث شد از آن پس غیر از نقش اصلی، نقشی قبول نکنم.

* راز موفقیت تو برای حضور در انجمن نمایش چه بود؟

به نظر من این هنرمند است که باید خودش را نشان بدهد. فقط کافی است که برای ورود در چنین محافلی، یک مقدار توقعات را کم کنیم. من در رامسر موفقیت‌های زیادی داشتم و کارهایی که اجرا داشتم در جشنواره‌های مختلف شرکت کرد.

* بعد از اتمام درس چه کار کردی؟

قسمتی از پوستر نمایش «خواستگاری» با بازی عمار رسولی که در سال ۸۴ در سالن علامه رفیعی قزوین به روی صحنه رفت. طراح: مجید کاظمی



شما وقتی در حال کشیدن نقاشی هستی، اگر کارت خراب شود، آن را پاک کرده و دوباره درستش می‌کنی، اگر فیلم بسازی، هر جایی از فیلمات خراب شود، دوباره فیلم می‌گیری و مونتاژ می‌کنی، اما در تئاتر نمی‌توانی بگویی کات، وقتی در اجرای تئاتر اتفاقی برایت بیفتد، باید تا آخرش بروی و این موضوع کار را جذاب‌تر می‌کند

جمله‌ای دارد به این مفهوم: من تا کی بایستم پای تخته سیاه، گچ را بردارم و بنویسم: آب، بابا و توی اخبار بشنوم که دخترها را در مناطق جنگی می‌دزدند و می‌پزند، مگر ما ناموس نداریم؟ حال وقتش فرا رسیده که گچ و تخته را کنار بگذارم و بروم.

*** به نظر تو، پدر و امثال او با چه فکری به جبهه‌ها می‌رفتند؟**
آنها در یک دنیای دیگر بودند، آرزوهایشان و تفکراتشان یک چیز دیگر بود، نمی‌دانم، شاید اگر در کنار ما می‌ماندند، ما هم از آنها تأثیر می‌گرفتیم. یک جمله خیلی قشنگی آقای آوینی دارد و می‌گوید: همه فکر می‌کنیم که ما مانده‌ایم و شهدا رفته‌اند، در حالی که واقعیت این است که شهدا مانده‌اند و زمانه ما را با خودش برده است. ما خیلی دور شدم، از خیلی چیزها دور شدیم، از من که بر نمی‌آید، اصلاً هم ادعا نمی‌کنم، اصلاً کار من نیست، ماها آنقدر دغدغه‌ی زندگی داریم که بعضی وقتها اصلاً یادمان می‌رود کی و چه کاره هستیم.

*** مهم‌ترین دغدغه‌ات در زندگی چیست؟**

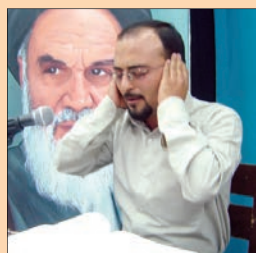
همیشه از خدا خواسته‌ام که عاقبت به خیر شوم.

*** از کی با قرآن مأنوس شدی؟**
قرائت قرآن در خانه‌ی ما یک چیز ارزشی است و از بچگی با قرآن اخت هستم.

*** تو از جامعه، طلبکار هم هستی؟**

اصلاً در زندگی سعی نکردم که طلبکارانه با این مسئله برخورد کنم، پدرم هر کاری که کرده به خاطر خودش و اهدافش بوده است، من اصلاً طلبکار نیستم و دوست دارم که خودم باشم. من اصلاً دوست ندارم پاره‌ی شانه‌های او بگذارم و وای به حال کسی که پیش را روی شانه شهید بگذارد و بالا برود. من که اصلاً این کار را نمی‌کنم، موفقیت‌های زیادی هم بوده است که خیلی جاها اگر می‌گفتم من فرزند شهیدم، راه‌ها برایم هموار می‌شد، ولی هیچ وقت این کار را نکردم و نمی‌کنم، من همین قدر مرد باشم که او را بدنام نکنم، باقی‌اش پیشکش.

*** الان چکار می‌کنی؟**
معلم هستم و سر کلاس با بچه‌ها کار می‌کنم.



*** از کارت راضی هستی؟**

فکر می‌کنم استعداد این کار را دارم.

*** بهترین اتفاقی که دوست داری برایت بیفتد چیست؟**

اینکه وقتی مردم، و اما دار هیچکس نباشم، چه به لحاظ مادی و چه به لحاظ معنوی، یعنی اینجوری نباشد که وقتی مردم، به خدا بگویم: تو را به خدا بگذار من یک بار دیگر برگردم دنیا و کارهایم را درست کنم.

*** اگر سکان تئاتر شهر را به شما بدهند، اولین کاری که می‌کنی چیست؟**

اولین کارم این خواهد بود که وضعیت معیشتی هنرمندان را درست کنم تا فاکرش درست کار کند و غم نان نداشته باشد.

من هم‌هی کارهایم را دوست دارم، اما یک کاری بود که در رامسر استارت‌اش خورد و تا جشنواره بنیاد شهید ادامه پیدا کرد، آن نمایش، کار خیلی قشنگی بود و یکی هم کار عشق‌آباد بود که خیلی دوستش داشتم.

*** اگر می‌شود از قشنگ‌ترین اتفاقی که در اجراها برایت افتاده، بگو؟**

مدتی بود که نمایش کمدر را در سالن علامه رفیعی قزوین اجرا می‌کردیم، موضوع این نمایش در مورد یک جانباز اعصاب و روان بود.

نمایش از صحنه‌ای شروع می‌شد که وقتی تماشاچی‌ها داخل سالن نشستند، من در یک کمدر بسته می‌رفتم و نور موضعی می‌آمد و من شروع می‌کردم به خواندن و زمزمه کردن، داستان هم داستان کسی بود که وقتی عصبی می‌شود داد و بیداد می‌کند و برای اینکه همسایه‌ها از دست او شاکی نشوند، می‌رود داخل کمدر و در را می‌بندد و حسابی سر و صدا می‌کند و وقتی آرام می‌شود از کمدر می‌آید بیرون.

آن شب، اجرا که شروع شد، من داخل کمدر بودم، حال عجیبی داشتم و احساس کردم حالم اصلاً خوب نیست و از نظر عصبی کاملاً به هم ریختم، از نظر جسمی هم کاملاً ضعیف شده بودم. گفتم خدایا امشب من اصلاً توان بازی کردن را ندارم، توی دلم گفتم بروم بیرون و از تماشاچی‌ها معذرت خواهی کنم و راست حسینی بگویم که من توانایی اجرا را ندارم.

داخل کمدر یک سری از عکس‌های شهدا را هم نصب کرده بودیم، وقتی دستم را بردم به سمت کمدر که در را باز کنم و ببایم بیرون، یک هاله‌ای از نور از لای در کمدر افتاد روی دیواری که بر روی آن عکس شهدا، پوتین، پلاک و چغیه شهدا آویزان بود، وقتی این صحنه را دیدم، تمام بدنم شروع کرد به لرزیدن، انگار شهیدی که عکسش آنجا بود داشت به من می‌گفت: کم آوردی بیچاره، این تن مرا ندیدی پاره پاره شده و بعد هم ادعا داری که داری کار دفاع مقدس می‌کنی؟

در همین حال از چشمه‌های شهید یک برق عجیبی بیرون زد، به طوری که من بی‌اختیار از کمدر بیرون آمدم و برنامه را اجرا کردم، اجرایی که شاید قوی‌ترین و با احساس‌ترین کارم طی زندگی‌ام بود.

*** تا کی کار تئاتر را ادامه خواهی داد؟**

تا وقتی که تماشاچی مرا تحمل کند ادامه خواهیم داد، البته هیچ وقت در اجراهایم کم نمی‌گذارم، همواره به دنبال پیشرفت کارم هستم و مطالعه هم می‌کنم.

*** به کار تماشاچی پسند چقدر اعتقاد داری؟**

به نظر من، کاری خوب است که هم تماشاچی فنی آن را بپذیرد و هم تماشاچی عامی از آن لذت ببرد به همین دلیل هم همه‌ی تلاش ما این است که تماشاچی از کارمان راضی باشد.

*** تاکنون در چند جشنواره شرکت کرده‌ای؟**

در بیش از ۱۰ جشنواره در سطح کشور حضور داشته‌ام و نزدیک به ۱۳ جایزه بازیگری گرفته‌ام، همچنین جوایزی هم در بخش کارگردانی و طراح صحنه دریافت کرده‌ام.

*** آخرین جشنواره‌ای که حضور داشتی کدام بود؟**

جشنواره بنیاد شهید بود که ما از استان قزوین برای نخستین بار شرکت کردیم و اجرای ما همه را متعجب کرده بود. آن روز قبل از اجرای ما، همه می‌گفتند مگر قزوین هم گروه تئاتر دارد؟ اما وقتی کار را اجرا کردیم همه راضی بودند. در این اجرا ۳ جایزه جشنواره که در بخش کارگردانی، بازیگری و طراحی صحنه بود، از آن اجرای ما شد.

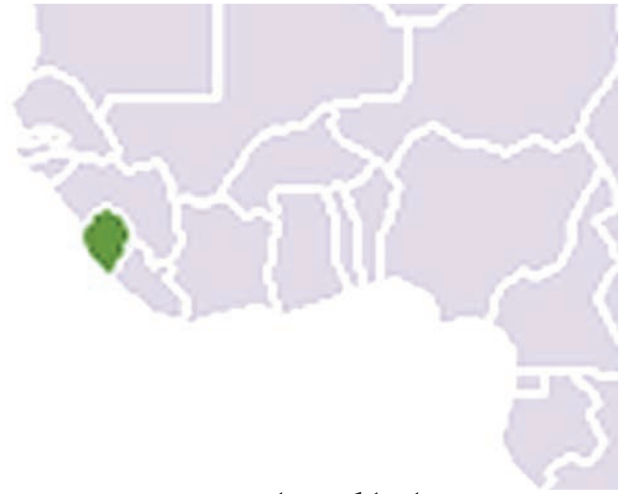
*** وقتی پدر شهید شد تو چند سالت بود؟**

فقط ۲ سال و نیم داشتم.

*** پدر وصیت‌نامه هم دارد؟**

بله

*** یک جمله از وصیت‌نامه‌اش یادت هست که بگویی؟**



ماه مبارک رمضان در
فولکور و فرهنگ مردم سیرالئون

شب دیدنی Watch night



محمد رضا قزلسفلی

مقدمه:

اسلام تقریباً در قرن شانزدهم توسط مسلمانان کشورهای موریتانی، مالی، سنگال و گینه وارد سیرالئون شده است. این گروه مسلمانها پیروان مالک ابن انس، بنیانگذار فرقه‌ی مالکیه بودند. آنها بعد از استقرار در بین بومیان با ترویج اعتقادات دینی خود و پذیرش برخی آداب و رسوم بومی در مردم سیرالئون موفقیت چشمگیری به دست آوردند. با ورود مسلمانان

سایر کشورها و همچنین عزیمت دانشجو و طلبه به ایران، عربستان و... شناخت مسلمانان سیرالئون نسبت به اعتقادات و فرهنگ اسلامی گسترش یافت.

مسلمانان متدین سیرالئون بیش از ۷۵ درصد جمعیت شش میلیونی این کشور را تشکیل می‌دهند. در بین ماههای قمری مسلمانان سیرالئون تنها با ماههای ربیع‌الاول و رمضان آشنا هستند. آشنایی آنها با ربیع‌الاول به خاطر میلاد با سعادت رسول اکرم، حضرت محمد(ص) در این ماه است.

ماه مبارک رمضان که مهم‌ترین جلوه‌ی اسلام در سیرالئون است یکی از مباحث مهم در فرهنگ مردم این کشور است و مورد توجه همگان نیز هست. قبایل متعدد مسلمان در سیرالئون یکپارچه برای انجام تکالیف شرعی خود با آداب و تشریفات خاصی مراسم ماه مبارک رمضان را برگزار می‌کنند.

برای آشنایی دوستداران فرهنگ اسلامی در سایر ملل، در اینجا بخشی از آداب، رسوم و باورهای مسلمانان این کشور را می‌آوریم.

شعبان ماه از دواج‌ها:

اکثر از دواج‌ها در ماه شعبان صورت می‌گیرد. زیرا مسلمانان این کشور معتقد هستند که دختران جوان باید در ماه رمضان در کنار همسران خود باشند. در غیر این صورت در قبولی روزه‌های آنها خلل ایجاد خواهد شد.

اعتقاد عمومی بر این است افراد مجرد اجازه ندارند تمام ماه رمضان را به طور کامل روزه بگیرند. براساس این عقیده بسیاری دختران مجرد تا پانزده روز اول را روزه می‌گیرند و بقیه‌ی روزه‌های خود را به عهده‌ی امام‌ها و متاهلان می‌گذارند. این

فرهنگ هنوز در بسیاری از شهرها و مناطق دورافتاده‌ی سیرالئون رواج دارد.

رسیدگی به وضعیت مساجد:

رسیدگی به وضعیت مساجد از جمله تعمیر خرابی‌ها، نقاشی ساختمان مسجد، تهیه‌ی حصیر جدید برای پوشاندن محوطه‌ی مسجد، خرید انواع وسایل صوتی، تهیه‌ی آذوقه برای افطاری و... از جمله فعالیت‌هایی است که مسلمانان سیرالئون قبل از فرا رسیدن ماه مبارک رمضان انجام می‌دهند. هیئت‌های امناء و انجمن‌های اسلامی مساجد و مؤسسات علمی و فرهنگی با ارسال نامه‌های رسمی و مراجعه به مراکز فرهنگی و اسلامی برای انجام این امور تقاضای کمک و مساعدت می‌کنند. در این زمینه دولت و مؤسسات لائیک وابسته به آن هیچ‌گونه همکاری به عمل نمی‌آورند.

استقبال از ماه مبارک رمضان:

به خاطر عمق اعتقادات دینی در جامعه‌ی مسلمانان سیرالئون، تقریباً تمام چهره‌ی مناطق شهری و روستایی این کشور از نیمه‌ی دوم ماه شعبان دگرگون می‌شود و اعمال خلاف نیز به حداقل ممکن می‌رسد. در آستانه‌ی ماه رمضان مردم این کشور به نظافت و پاکسازی خانه‌ها و اماکن عمومی، شستشوی لحاف، تشک و وسایل خانه می‌پردازند. آشتی کردن با اقوام و همسایه‌ها از جمله آداب خوبی است که در ماه مبارک رمضان بین سیرالئونی‌ها رواج دارد. زنان و مردانی که به دلیلی با همسران خود مشکل داشته‌اند و امکان رجوع وجود دارند با تشویق





امام‌های جماعت، ریش‌سفیدان و رؤسای قبایل آشتی می‌کنند و به خانه‌ی خود بر می‌گردند. زیرا اعتقاد دارند که روزه‌ی کسی که با بستگان و همسایگان خود خصوصی داشته باشد، مورد قبول خداوند متعال قرار نخواهد گرفت. سه تا هفت روز به پیشواز رفتن ماه مبارک رمضان از جمله آداب مسلمانان سیرالئون است.

تعیین آغاز ماه مبارک رمضان

امروزه تعیین اولین روز ماه مبارک رمضان در این کشور به عهده‌ی «کنگره‌ی مسلمانان سیرالئون» است. دو هفته قبل از ماه مبارک رمضان اعضای این کنگره در نشستی به استناد اخباری از برخی کشورهای اسلامی اقدام به تعیین آغاز ماه مبارک رمضان می‌کنند. با این همه امام‌های جوان‌تر و آگاه‌تر، شخصیت‌ها و سازمان‌های اسلامی برخی قبایل مانند فولا، مینگو، تمنی و... بر اساس اعتقادات خود عمل می‌کنند آغاز ماه رمضان را به رویت ماه نو مشروط می‌دانند. از این رو امروزه در سیرالئون معمولاً درباره‌ی ابتدا و انتهای ماه مبارک رمضان اختلاف است.

واج نایت - Watch night

مسلمانان سیرالئون از صدها سال قبل، پیش از ورود گروه‌های تبلیغی هدفدار و مأمور به این کشور به رویت ماه نو اعتقاد داشته‌اند. بر اساس این اعتقاد در اولین و آخرین شب ماه مبارک رمضان، مسلمانان این کشور گروه گروه برای رویت ماه به خیابان‌ها می‌آمدند و تا پاسی از شب، شب‌زنده‌داری می‌کنند.

نمازهای نافله:

ماه مبارک رمضان در سیرالئون بعد از نماز عشاء آخرین روز ماه شعبان با شروع یازده رکعت نماز نافله به طور رسمی آغاز می‌شود. مسلمانان سیرالئون اقامه‌ی نماز نافله را در طول ماه مبارک رمضان از ضروریات روزداری می‌دانند. زیرا معتقدند مسلمان بدون اقامه‌ی نافله نمی‌تواند روزه بگیرد. این اعتقاد را اولین مبلغانی که وارد سیرالئون شده‌اند با خود به ارمغان آورده‌اند. نماز نافله باید به جماعت در مساجد یا مکانی که امکان برگزاری نماز جماعت در آن وجود دارد اقامه شود. علاوه بر جنبه‌های اعتقادی اقامه‌ی نماز نافله، دلایلی برای ضرورت اقامه‌ی آن ذکر می‌کنند:

۱- دلیل اقتصادی: مسلمانان اعتقاد دارند که خداوند بعد از اقامه‌ی نافله، صواب کمک‌های مالی عام‌المنفعه‌ی اشخاص را تا ده برابر افزایش می‌دهد. از این روی با گرداندن صندوق‌های صدقات و کمک‌ها بعد از اقامه‌ی نافله در هر شب مبالغ قابل توجهی جمع‌آوری می‌شود.

۲- دلیل اجتماعی: در این ایام اگر کسی در طول سال به هر دلیلی در مساجد حضور نداشته است به عنوان توبه و بازگشت به درگاه خداوند متعال و میهمان ماه مبارک رمضان در نماز نافله شرکت می‌کند. نمازگزار اگر با کسی خصوصیت و دشمنی داشته باشد از کرده‌ی خود پشیمان می‌شود و برای برقراری صلح، آشتی، اعلام همبستگی و تجدید اخوت و برادری در جمع نمازگزاران حاضر می‌شود.

سحری یا سوکولی (Sokoli):

روزداران سیرالئون بین ساعت‌های چهار و پنج صبح برای خوردن سحری که در زبان خود به آن سوکولی (Sokoli) می‌گویند بیدار می‌شوند. نیم ساعت قبل از اذان صبح از خوردن امساک می‌ورزند. قوت غالب سحری برای روزداران انواع برنج از جمله چلوخت (برنج با خورش گوشت)، کاساوالیف (برنج با خورش برگ درخت کاساوا)، برنج با خورش بادام زمینی است که با روغن نخل پخته می‌شوند.

شیوه‌های بیداری برای سحری:

۱- پخش اذان از مساجد- امروزه در مناطقی که از امکانات برق، ژنراتور و وسایل صوتی برخوردار هستند از مناره‌ی مساجد دو بار اذان پخش می‌شود. اذان اول برای بیدار شدن و اذان دوم برای امساک و شرکت در نماز جماعت صبح در مساجد.

۲- از روی تجربه با کمک ستاره‌ها و ماه - در مناطق دور افتاده‌ی شرق، جنوب و شمال کشور امام‌های جماعت، ریش‌سفیدان و رؤسای قبایل براساس تجربیات خود از جمله کمک از علائمی چون ستارگان و ماه برای سحری بیدار می‌شوند. صدای حیوانات تربیت شده - در برخی مناطق دور افتاده، چند روز قبل از ماه



۳- بانگ دسته‌جمعی خروس‌ها

- این شیوه عمدتاً در مناطق روستایی که از قدیم‌الایام به صدای خروس عادت داشته‌اند به کار گرفته می‌شود.

۴- نواختن بر طبل و جعبه‌های

حلبی - چند نفر از سوی رئیس قبیله، ریش‌سفیدان و امام‌ها مأمور نواختن طبل در فواصل مختلف برای بیدار کردن روزداران برای سحری هستند. طبل اول برای بیدار شدن و طبل دوم برای امساک و آمادگی برای اقامه‌ی نماز صبح است.

تشخیص زمان افطار:

در بخش‌هایی از شهر و مناطق روستایی مرکزی، شمالی و جنوبی

سیرالئون که هنوز از توسعه‌ی نسبی برخوردار نیستند این روزداران به این شیوه از زمان مغرب شرعی مطلع می‌شوند و براساس آن افطار می‌کنند:

۱- نواختن طبل: رئیس قبیله یا امام جماعت با نواختن طبل زمان افطار را اعلام می‌کند. چندین نفر که در فواصل مختلف قرار گرفته‌اند با شنیدن صدای طبل امام جماعت همزمان اقدام به نواختن طبل‌های خود می‌کنند. در بیدار کردن روزداران برای سحری نیز از همین شیوه استفاده می‌شود.

۲- آخرین پرنده از کاروان پرندگان: به هنگام غروب آفتاب پرندگان به صورت دسته‌جمعی به سوی لانه‌های خود در حرکت هستند و زمان پرواز آخرین پرنده وقت افطار است.

۳- در شهرستان‌های بزرگ‌تر که از بعضی امکانات مثل موتور برق و وسایل

صوتی برخوردار هستند با پخش اذان مغرب افطار انجام می‌شود.

اول نماز جماعت مغرب بعد افطار:

روزداران ابتدا در صفوف نماز جماعت مسجد، اماکن عمومی و خیابان‌ها قرار می‌گیرند و سپس افطار می‌کنند. مسلمانان در گوشه و کنار شهر و روستا، غذاهای مختلفی را برای افطار تهیه می‌کنند. افطار با یک نوع سوپ که در زبان محلی پاپ (pap) نام دارد، آغاز می‌شود. پاپ نوعی خوراک نرم و رقیق، مشابه فرنی است. روزداران بعد از اقامه‌ی نماز مغرب در غالب دسته‌ها و گروه‌های چند نفره

زنان و مردانی که به دلیلی با همسران خود مشکل داشته‌اند و امکان رجوع وجود دارند با تشویق امام‌های جماعت، ریش‌سفیدان و رؤسای قبایل آشتی می‌کنند و به خانه‌ی خود بر می‌گردند



یکی از مراسم قابل توجه شب قدر، قرائت یک دور کامل قرآن مجید به طور همزمان است.

در وسط مسجد پارچه‌ی سفید رنگی پهن می‌کنند و روی آن مقداری قابل توجهی میوه‌ی «کولا» و «بیترکولا» که دو میوه‌ی مقدس هستند قرار می‌دهند. افرادی حاجت‌دار برای برآورده شدن حاجت‌های خود این میوه‌ها را که به اندازه‌ی یک گردو بیضوی شکل است در شب قدر به عنوان نذر به مسجد اهداء می‌کنند. قداست و اهمیت میوه‌های «کولا» و «بیترکولا» که به رنگ‌های سفید و قرمز هستند به قدری است که به عنوان یکی از مقدس‌ترین و ضروری‌ترین اقلام جهیزیه‌ی زنان تقدیم داماد می‌شود. این میوه‌ها ارزش غذایی ندارد و لیکن از خواب و گرسنگی افراد تا بیش از نصف روز جلوگیری می‌کند.

علاوه بر آن سی جزء کلام الله مجید، مقداری شکلات تند مزه، شمع، جعبه‌هایی برای کمک‌های نقدی، فانوس و... روی پارچه‌ی سفید می‌گذارند.

شب‌زنده‌داران به شکل دایره براساس مقام دینی و اجتماعی خود اطراف پارچه‌ی سفید در شعاع‌های متوازن می‌نشینند. علماء و قاریان قرآن مجید نزدیک‌ترین دور به پارچه‌ی سفید هستند. همزمان هر فردی که توانایی خواندن قرآن را دارد جزئی از کلام الله مجید را انتخاب می‌کند و با صدای بلند قرائت می‌کند.

همزمان با قرائت قرآن مجید، شب‌زنده‌داران به وجد آمده، برای ادای حاجات خود و تشویق قاریان اسکناس‌هایی روی پارچه سفید پرت می‌کنند. برخی مسلمانان هم اسکناس‌ها را مستقیماً در جیب امام جماعت و قاری قرآن قرار می‌دهند و به عنوان تبرک و کسب فیض دستی بر سر و روی او می‌کشند. در سیرالئون امام جماعت، منبع درآمد و مقرری ندارد و به همین خاطر اهدای این مبالغ کمک خوبی برای آنها محسوب می‌شود. در پایان مراسم مبلغ قابل توجهی نیز برای مسجد جمع‌آوری می‌شود. سپس میوه‌های «کولا» و «بیترکولا» بین افراد توزیع می‌شود. بعد از قرائت یک دور کلام الله مجید از سخنران میهمان برای وعظ دعوت می‌شود.

مراسم آتش نورانی (Lighted Fire Night):

در بخش‌های وسیعی از مناطق استان‌ها و شهرستان‌های پورت لوگو، لوماساما، کومرابای، پپل، کاماکوئی و... در نیمه‌شب لیل‌القدر در حیاط مسجد یا محلی که در آن نماز اقامه می‌شود، با هیزم فراوانی که قبلاً آماده شده آتش روشن می‌کنند. مسلمانان این منطقه معتقدند که قرآن مجید در همان زمان نازل شده است و وقتی که پیامبر اسلام اولین آیات را توسط جبرئیل دریافت کردند برق و آتشی نورانی در برابر ایشان ظاهر شده است.

مردم در دسته‌های متعدد دور آتش حلقه می‌زنند و طواف کنان اطراف آن حرکت می‌کنند. آنها معتقد هستند که در چنین زمان مهمی خداوند متعال دعاهايشان را قبول می‌کند.

تعیین عید فطر:

۱- اعلام از طریق منابع رسمی - امروزه اعضای کنگره مسلمانان سیرالئون ظرف هفته‌ی آخر ماه مبارک رمضان با بررسی اطلاعات واصله از کشورهای اسلامی، روز عید فطر را تعیین می‌کنند. دولت سیرالئون طبق نظر این کنگره روز عید فطر را تعطیل رسمی اعلام می‌کند.

۲- سنت ماه نویایی و بیداری در شب عید فطر (واچ نایت) - Watch Night و Vigil Night: از اولین ساعات شب عید فطر مسلمانان سیرالئون طبق سنت و اعتقاد خود برای دیدن ماه نو در قالب گروه‌های مختلف از مساجد در صفوفی منظم به صورت راهپیمایی روانه‌ی خیابان‌های شهر و منطقه می‌شوند.

۳- تشریفات خاص سنت ماهیایی - راهپیمایی این گروه‌ها با تشریفات خاص و قابل توجهی توأم است. پیشاپیش هر گروه افرادی برج‌ها، تمثال‌ها و گلدسته‌های خاص خود که از پیش ساخته شده و قابل حمل است را حرکت می‌دهند. در ساخت این برج‌ها، تمثال‌ها و گلدسته‌ها که به شکل‌های مختلف چون مساجد، تمثال‌هایی از پیامبران الهی، حضرت علی (ع) در حال جنگیدن با کفار، مجسمه‌های شخصیت‌های تاریخی و دینی و طاق‌های نصرت مزین به شمع و فانوس‌های روشن است از کاغذهای رنگی، شاخه‌های نرم و برگ درختان و غیره استفاده می‌شود. در



گرد ظرف‌های حاوی یکی پاپ که توسط افراد خیر تهیه شده است، می‌نشینند و روزه‌ی خود را افطار می‌کنند. معمولاً هر فرد با خود قاشقی همراه دارد. این نوع افطار موجب تشویق مردم به روزه‌داری می‌شود. رأس ساعت هشت شب نیز با اعلام اذان، مسلمانان در نماز جماعت عشاء حضور پیدا می‌کنند و بلافاصله نمازهای نافله را می‌خوانند. بین ساعت نه و ده شب نیز غذای اصلی که عمدتاً برنج است را می‌خورند.

مراسم شب قدر :

شب قدر برای مسلمانان سیرالئون اهمیت فراوانی برای مسلمانان سیرالئون دارد و اکثر آنها اعتقاد دارند شب قدر در ۲۷ ماه رمضان اتفاق افتاده است. مراسم شب قدر که از ساعت ده شب تا پنج بامداد انجام می‌شود شامل اقامه‌ی نافله‌های طولانی، قرائت یک دور کامل قرآن مجید، تواشیح در وصف پیامبر اکرم اسلام و سخنرانی

است. از شخصیت‌های دینی و فرهنگی نیز برای سخنرانی در مساجد و مراکز دعوت می‌شود.

شب‌زنده‌داران به شکل دایره براساس مقام دینی و اجتماعی خود اطراف پارچه‌ی سفید در شعاع‌های متوازن می‌نشینند. علماء و قاریان قرآن مجید نزدیک‌ترین دور به پارچه‌ی سفید هستند. همزمان هر فردی که توانایی خواندن قرآن را دارد جزئی از کلام الله مجید را انتخاب می‌کند و با صدای بلند قرائت می‌کند





۷- پرداخت عیدی (Salimafu): بعد از اقامه‌ی نماز عیدفطر مسلمانان برای انجام صله‌ی رحم و دیدار از اقوام خود به خانه‌های یکدیگر می‌روند. دیدار از علما و شخصیت‌های دینی در اولویت برنامه‌های روز عیدفطر مسلمانان سیرالئون قرار دارد. مردها به همسران و فرزندان خود به خاطر موفقیت در ماه

مبارک رمضان، سلیموفو یا عیدی از نقدی و جنسی می‌دهند.

سنت سلیموفو از قدیم در بین سیرالئونی‌ها مرسوم بوده است. روز عیدفطر وقتی دو سیرالئونی در بین راه و یا در خانه به هم می‌رسند، اولین کسی که کلمه‌ی سلیموفو را بر زبان بیاورد عیدی را دریافت می‌کند. این سنت رواج دارد و حتی بین مسلمانان و مسیحیان این کشور برقرار است. علاوه بر آنچه که گفته شد در روز عیدفطر نوجوانان دختر و پسر در قالب گروه‌های مختلف در خیابان‌ها در حالی که اشعاری در وصف رسول گرامی اسلام (ص) می‌خوانند به در خانه‌ها می‌روند و عیدی (سلیموفو) دریافت می‌کنند. سلیموفو علاوه بر پول نقد ممکن است نان، برنج، ذرت و... باشد.

۸- شش روز بدرقه از ماه مبارک رمضان:

مسلمانان سیرالئون با عنایت به آیه‌ی مبارکه: «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها» اعتقاد دارند که خداوند متعال هر روز روزه‌ی آنها را ده برابر می‌کند و مجموعاً در صورت سی روز ماه مبارک رمضان، تعداد روزه‌هایشان در سال به

سیصد روز می‌رسد. از این رو، برای مساوی کردن تعداد روزه‌های خود با ایام سال قمری شش روز و در صورت بیست و نه روز بودن ماه رمضان هفت روز بعد از عیدفطر را روزه می‌گیرند. براساس این اعتقاد، آنها همدی سال را روزه گرفته‌اند. $(300 = 30 \times 10)$ و $60 = 6 \times 10$ جمعا ۳۶۰ روز.

علاوه بر آنچه گفته شد مسلمانان سیرالئون به خاطر برخورداری از روحیه‌ی مهمان‌نوازی معتقد هستند که هنگام خداحافظی با میهمان شایسته است چند قدمی او را همراهی کرد و بنابراین شش یا هفت روز گرفتن بعد از عیدفطر به منزله‌ی بدرقه و خداحافظی با ماه مبارک رمضان تلقی می‌شود. این فرهنگ در روابط اجتماعی سیرالئونی‌ها نسبت به میهمان نیز کاملاً رعایت می‌شود.

دهه‌ی هفتاد در میان این تمثال‌ها، تمثالی از امام خمینی (ره) نیز ساخته شده بود. این فرهنگ که اساساً جنبه‌ی دینی دارد برای دیدن ماه نو وضع شده و تا پاسی از شب ادامه دارد. لذا شب عید فطر در سیرالئون به «واچ نایت» (Watch Night) یا شب زنده‌داری (Vigil Night) معروف است.

مراسم صبح روز عید فطر:

۱- پختن غذای خداحافظی ماه رمضان: زنان در اولین ساعات روز عید فطر غذاهای ویژه‌ای می‌پزند. این غذاها که در محل به آن «فول بندی» (Ful Bandy) گفته می‌شود و از ارزش معنوی خاصی برخوردار است، در واقع غذای خداحافظی با ماه رمضان است و مسلمانان قبل از رفتن به نماز عید فطر از آن می‌خورند.

۲- پختن نان برنج برای اموات: زنان بعد از اقامه‌ی نماز صبح عید فطر غذای ویژه‌ای برای اموات خود می‌پزند. تعدادی نان از آرد برنج آمیخته با مواد شیرین کننده می‌پزند و آنها را همراه چند عدد میوه‌ی مقدس «کولا» با یک لیوان آب، برای مردگان خود در زیر تختخواب قرار می‌دهند. آنها معتقد هستند که در سحرگاه روز عیدفطر اجدادشان برای کسب روزی به خانه‌های وابستگان خود می‌آیند و اگر آن غذای ویژه برای اموات مهیا نباشد، عصبانی و خشمگین می‌شوند. این اتفاق موجب بدشگونی برای افراد خانواده در سال خواهد شد.

افراد خانواده بعد از بازگشت از نماز عیدفطر به سراغ غذای ویژه‌ی اموات خود می‌روند و اگر مجموعه‌ای از مورچه را روی غذا ببینند مطمئن می‌شوند که اموات آنها از غذای مذکور خورده‌اند و با شادی کامل برگشته‌اند. سپس غذای اجداد خود را بین کودکان و مستمندان توزیع می‌کنند.

۳- پوشیدن لباس‌های نو: تقریباً تمام مسلمانان سیرالئون هر یک براساس توان مالی خود برای عیدفطر لباس نو و بلند می‌دوزند. آنها چنین تصور می‌کنند که پوشیدن لباس بلند و کلاه از نشانه‌های بارز مسلمان بودن است.

۴- زکات عیدفطر: مسلمانان سیرالئون قبل از اقامه‌ی نماز عیدفطر زکات فطره که بیشتر برنج است و در زبان محلی «مود» (Mudd) نامیده می‌شود را پرداخت می‌کنند.

۵- شیوه‌ی پرداخت زکات عیدفطر، میزان و موارد مصرف آن: سرپرست خانواده دهانه‌ی گونی یا ظرف برنج را باز می‌کند و هر یک از اعضای خانواده دو دست خود را مشت کرده و درون گونی یا ظرف برنج می‌کنند. هر کس باید هشت بار (هشت مود) از برنج بر دارد. این عمل باید توسط خود افراد خانواده انجام شود. با این همه در مواردی که برخی اعضای خانواده حضور ندارند یا بیماری هستند سرپرست آنها به نیابت، زکات را پرداخت می‌کند. برخی، پرداخت معادل آن را نیز جازب می‌دانند. افراد بی‌بضاعت، فقرا، زنان بیوه، یتام، مساجد و امام‌ها از جمله گزینه‌های مصرف زکات عیدفطر در سیرالئون هستند.

۶- هجوم سیل جمعیت به سوی جایگاه‌های اقامه‌ی نماز عیدفطر: از ساعت هشت تا ده صبح روز عیدفطر، خیابان‌های شهرها و روستاها پوشیده از انبوه جمعیت از اقشار مختلف با پیراهن‌های سفید رنگ و کلاه به سر است. اهالی هر منطقه با پوشیدن لباس‌های نو، با سر دادن اذکار تکبیر و در حالی که دو نفر بر طبل می‌کوبند، طی تشریفات خاصی به خانه‌ی امام کل و جماعت خود می‌روند. امام جماعت بعد از خوشامدگویی و عرض تبریک در حالی که چند شخصیت دینی وی را همراهی می‌کنند، پیشاپیش جمعیت تکبیرگویان به سوی جایگاه‌های وسیع و غیرمستقر حرکت می‌کنند. استقبال جمعیت به قدری است که گویا مخمل سفید رنگی بر خیابان‌ها و جایگاه‌های نماز عید فطر گسترانده‌اند. قبل از اقامه‌ی نماز، اذکار تکبیر و توسط فردی خوانده می‌شود و مردم آنها را تکرار می‌کنند. امام جماعت خطبه‌های کوتاهی در خصوص تحسین و تمجید پیامبر اکرم (ص) و اسلام ایراد می‌کند. امروزه برخی امامان جوان‌تر و آگاه‌تر در خطبه‌های خود به مسائل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی نیز اشاره می‌کنند.

بعد از اقامه‌ی نماز عیدفطر مردم امام جماعت را طی تشریفات با سلام و صلوات تا منزل ایشان همراهی می‌کنند. در مناطقی که اسب و استر وجود دارد، امام سواره تا منزل بدرقه می‌شود.

قداست و اهمیت میوه‌های «کولا» و «بیتر کولا» که به رنگ‌های سفید و قرمز هستند به قدری است که به عنوان یکی از مقدس‌ترین و ضروری‌ترین اقلام جهیزیه‌ی زنان تقدیم داماد می‌شود





اقتصادی که ور شکست نشد



محمد ابراهیمی

برای بررسی تحولات اقتصادی هر دوره‌ای نیازمند توجه به شاخص‌های اقتصادی خاصی هستیم، تولید ناخالص داخلی، درآمد سرانه، تورم، صادرات و بودجه دولت از جمله شاخص‌هایی هستند که در مجموع نمایانگر وضعیت اقتصادی هر کشوری است، لذا برای بررسی علمی تأثیر جنگ بر اقتصاد ایران یا «اقتصاد جنگ» نیازمند توجه به این شاخص‌ها هستیم.

با توجه به مطالعات صورت گرفته، اقتصاد کشور طی سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۷، یک رشد اقتصادی متوسط منفی ۱/۹ درصدی را تجربه کرده است، این در حالی است که میزان تورم در این دوره حدود ۱۸/۹ درصد بوده است.

رشد تولید ناخالص داخلی نمای کلی از تحولات اقتصادی هر کشور است. منظور از این شاخص، مجموع تولیدات کالا و خدمات کشورها طی یک دوره خاص، مثلاً دوره یک ساله است. وقتی این شاخص منفی باشد نشان دهنده روند نامطلوب شرایط اقتصادی است.

از آنجا که اقتصاد ایران خصوصاً طی دوران جنگ به نفت وابسته است. لذا تحولات بازار نفت از دلایل عمده کاهش رشد اقتصادی کشور است. آنچه باید به آن توجه شود شرایط جنگ و تخریب زیرساخت‌های اقتصادی ایران طی سال‌های ۵۸ تا ۶۷ است که این مسأله نیز بر تولیدات کشور ضربه زده است.

نکته قابل توجه این است که ایران طی دوره سال‌های ۶۱ تا ۶۳ دارای رشد اقتصادی بسیار بالا و در حدود ۸/۱ درصد بوده است، رشد اقتصادی‌ای که در اقتصاد ایران کمتر دیده شده است.

بعد از سال ۶۳ رشد اقتصادی کشور روند نزولی خود را آغاز می‌کند، به طوری که این میزان در سال ۶۴ تنها دو دهم درصد بود و به ۱۱ هزار و ۶۰۷ میلیارد ریال رسید.

براساس مطالعات صورت گرفته در بانک مرکزی این کاهش عمدتاً ناشی از تقلیل ارزش تولیدات بخش نفت و صنایع و معادن بوده است. جالب است که در این سالها بخش کشاورزی وضعیت مناسبی داشته و شاهد رشد ۸/۹ درصدی در تولیدات بخش زراعی و دامداری در سالهای اولیه جنگ هستیم.

اما سال ۶۵ تا ۶۷ را باید اوج سالهای سخت اقتصاد ایران برشمرد، اقتصادی که از سال ۵۳ تا ۶۴ به درآمدهای سرشار نفتی عادت کرده، در سال ۶۵ با کاهش

شدید درآمدها مواجه می‌شود. کاهش درآمدهای نفتی و جنگ باعث شد که رشد اقتصادی کشور در سالهای ۶۵ تا ۶۷ سالانه ۷/۴ درصد کاهش داشته باشد، امری که در اقتصاد ایران نه تا آن زمان تجربه شده بود و نه دیگر تکرار شد.

حجم تولید ناخالص داخلی ایران در پایان سال ۶۷ به حدود ۹ هزار و ۲۳۴ میلیارد ریال کاهش یافت.

گفتنی است جمعیت ایران طی سالهای جنگ از حدود ۴۰ میلیون نفر در سالهای ابتدایی جنگ به حدود ۵۳ میلیون نفر در پایان جنگ افزایش یافت، به عبارت دیگر، در این دوران هر سال بیش از ۱/۵ میلیون نفر به جمعیت کشور افزوده شد، در حالی که تولیدات و در نتیجه درآمدهای کشور در دوران جنگ کاهش یافته است.

براساس آمار بانک مرکزی درآمد سرانه هر ایرانی در سال ۶۱ حدود ۲۱ هزار تومان افزایش می‌یابد، اما درآمد سرانه هر ایرانی در پایان جنگ با کاهش شدیدی به حدود ۱۵ هزار تومان می‌رسد.

تولیدات بخش نفت

همانطور که اشاره شد تغییر و تحول در بخش نفت رابطه مستقیمی با تحولات اقتصادی ایران دارد، لذا درک اقتصاد جنگ بدون بررسی تحولات تولید و صادرات نفت کشور در دوران جنگ ممکن نیست. طی هشت سال دفاع مقدس بنا به شرایط گوناگون سیاسی استراتژی‌های کشور در بخش انرژی نیز متفاوت بود.

طی دوره ۶۰ تا ۶۸ تمام هم و غم مسئولان متولی بخش انرژی کشور تلاش برای تأمین انرژی مورد نیاز داخل کشور اعم از نفت، گاز و برق و از سوی دیگر صدور نفت جهت تأمین نیازهای ارزی کشور بود.

در این دوره، خسارات وارده بر نیروگاه‌های برق کشور و نیز خارج شدن پالایشگاه‌های آبادان و باختران از مسیر تولید به واسطه بمباران رژیم عراق، از یکسو موجب اختلال در شبکه سراسری برق و ایجاد خاموشی‌های گسترده در سطح کشور شد و از سوی دیگر نارسائیهای فراوانی را در امر تأمین فرآورده‌های نفتی و سوخت مورد نیاز جامعه به وجود آورد. با وجود این موانع، تلاش کارکنان صنایع برق و نفت کشور، جهت ترمیم نیروگاه‌های خسارت دیده و نیز حداکثر بهره‌برداری از پالایشگاه‌های فعال کشور به ویژه پالایشگاه‌های اصفهان و تهران و اجرای سیاست جیره‌بندی مواد سوختی و برقراری خاموشی‌های نوبتی برق، توانست تا حدی توازن بین عرضه و تقاضای انرژی در این دوران را برقرار سازد. در سال ۱۳۶۰ مسئولان برای جبران کمبود فرآورده‌های نفتی خصوصاً نفت سفید، بنزین و نفت و گاز دست به ابتکار تازه‌ای در قالب قراردادهای تصفیه نفت زدند.

این سیاست که از مرداد ۱۳۶۰ اجرا شد طی سال‌های ۶۱ تا ۶۵ نیز ادامه یافت. در سال‌های ۶۱ و ۶۲ کشور قراردادهایی با چند پالایشگاه واقع در کشورهای اسپانیا، ایتالیا و یمن جنوبی به امضا رساند که به موجب آن مقداری نفت خام به پالایشگاه‌های مذکور تحویل می‌شد تا پس از تصفیه فرآورده‌های مورد نیاز ایران به کشور وارد و مازاد آن جهت خرید فرآورده‌های دیگر فروخته شود.

به عقیده کارشناسان اجرای این طرح موجب شد تا ضمن رفع قسمت عمده‌ای از تنگنای داخلی، از واردات مستقیم این گونه فرآورده‌ها و تحمیل هزینه ارزی فراوان بر اقتصاد کشور به میزان قابل ملاحظه‌ای جلوگیری شود.

بعدها این سیاست اندکی تغییر یافت و به تعویض فرآورده‌های مازاد با فرآورده‌های مورد نیاز (به جای خرید و فروش آنها) تبدیل شد.

از سال ۶۶ به بعد، سیاست انعقاد قراردادهای تصفیه با پالایشگاه‌های خارجی منسوخ و روش دیگری جایگزین آن شد که به موجب آن، جهت رفع تنگنای داخلی مقداری نفت خام به خارج صادر و از محل فروش یا تعویض آن، فرآورده‌های مورد نیاز خریداری شود، این روش تا سال ۶۹ ادامه پیدا کرد.

درآمد نفتی ایران

درآمد نفتی ایران در دوران جنگ، فراز و نشیب‌های بسیاری داشته است به طوری که در برخی سال‌ها (مانند سال‌های ۶۱ و ۶۲) به علت بالا بودن قیمت‌های جهانی نفت خام به بیش از ۲۰ میلیارد دلار در سال رسید و در پاره‌ای از سال‌ها مانند ۶۵ و ۶۷ به واسطه پایین بودن قیمت‌های جهانی نفت، سالانه بین ۶ تا ۷/۵ میلیارد دلار در نوسان بوده است.

در اثر این تحولات سهم درآمد نفتی در کل دریافت‌های ارزی کشور تغییرات فراوانی داشت به گونه‌ای که این میزان در سال ۶۱ به ۹۳/۴ درصد و در سال ۶۵ به ۸۴/۷ درصد رسید. گفتنی است درآمدهای حاصل از صادرات نفت خام در سال ۶۰ در حدود ۱۲/۵ میلیارد دلار بود که در سال ۶۱ با رشد ۶۰ درصدی به ۲۰ میلیارد دلار رسید که این درآمدها در سال ۶۲ بالغ بر ۲۰/۵ میلیارد دلار بود.

در سال ۶۳ درآمدهای نفتی کشور ۱۸/۵ درصد کاهش یافت و به ۱۶/۷ میلیارد دلار رسید. این کاهش در سال ۶۴ نیز ادامه داشت و در این سال درآمدهای نفتی

کشور تا سقف ۱۴ میلیارد دلار کاهش یافت.

سال ۶۵ اوج کاهش درآمدهای نفتی کشور است. در این سال از یکسو بهای جهانی نفت خام به شدت کاهش یافت و از سوی دیگر حجم صادرات نفتی کشور نیز با افت شدیدی مواجه شد، در نتیجه سهم کشور از درآمدهای نفتی تا حد ۶ میلیارد دلار کاهش پیدا کرد.

علت عمده افت شدید قیمت نفت در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۶) ناهماهنگی کشورهای عضو اوپک خصوصاً لجاجت عربستان سعودی، کویت و امارات بود. این کشورها معتقد بودند که تولید نفت باید در حداکثر میزان خود صورت پذیرد که در اثر آن قیمت نفت به شبکه‌ای کمتر از ۱۰ دلار کاهش یافت.

البته این روند در سال ۱۳۶۶ متوقف شد و متوسط قیمت نفت خام صادراتی ایران حدود ۳۰ درصد افزایش یافته و از بشکه‌ای ۱۲/۸ دلار به ۱۶/۷ دلار رسید. درآمد ارزی کشور در سال ۶۶ از محل صادرات نفت خام بالغ بر ۹/۲ میلیارد دلار بود، با وجود این، درآمد مذکور همچنان در سطح پایینی در مقایسه با سال ۱۳۶۰ قرار داشت. البته به دنبال نابسامانی در بازارهای جهانی نفت و کاهش شدید قیمت آن، درآمدهای نفتی ایران در سال ۶۷ در حدود ۱۷/۳ درصد کاهش یافت و به سطح ۷/۶ میلیارد دلار رسید.

در نتیجه این تحولات کل درآمدهای ارزی کشور حاصل از صادرات نفت خام طی هشت سال (۱۳۶۰ - ۱۳۶۷) به حدود ۱۰ میلیارد دلار رسید.

یکی از موفقیت‌های بزرگ کشور طی سال‌های جنگ تداوم صادرات نفت خام است که علی‌رغم مسایلی چون بمباران شدید تأسیسات نفتی و تحریم اقتصادی آمریکا علیه ایران با تلاش جهادگران عرصه نفت کشور محقق شد. در این سال‌ها ایران توانست تغییرات گسترده‌ای در خریداران نفت خود بدهد و سهم کشورهای اروپای شرقی و ژاپن در کل صادرات نفت خام کشور افزایش یافت.

براساس آمار بانک مرکزی تولیدات نفت خام کشور طی سال‌های ۶۱، ۶۲ و ۶۳ به ترتیب ۲/۶، ۲/۷ و ۲/۳ میلیون بشکه بود که این میزان در سال ۶۵ با کاهش نسبی به ۲/۱ میلیون بشکه رسید. گفتنی است به واسطه مشکلات اقتصادی کشور در سال ۶۵ و شرایط خاص جنگی، بسیاری از طرح‌های توسعه میدان‌های نفت و گاز در مناطق نفت خیز جنوب و حوزه‌های دریایی کشور در این سال با اشکال مواجه شد.

تولید نفت خام ایران در سال ۶۷ نسبت به سال ۶۶ حدود ۳/۹ درصد افزایش یافت و به ۲/۵ میلیون بشکه رسید. بهبود وضعیت تولید نفت خام کشور در این سال ناشی از استخراج بیشتر نفت خام از مناطق نفت‌خیز جنوب است.

براساس گفته مسئولان وزارت نفت ظرفیت فعلی تولید نفت خام در کشور بالغ بر ۴/۱ میلیون بشکه در روز است.

ساختار بودجه دولت

طی سال‌های ۶۱ تا ۶۴ حدود ۵۶ درصد از درآمدهای دولت از محل صادرات نفت و گاز بود. مابقی درآمدها نیز به ترتیبی شکل گرفت که ۳۱/۴ درصد آن نیز از محل مالیات و بقیه درآمدهای دولت از

محلی غیر از این دو منبع تأمین شد.

این روند طی سال‌های بعد از

این دوره تا پایان جنگ به گونه‌ای

است که سهم درآمدهای نفتی

به دلیل کاهش قیمت نفت

در کل درآمدهای دولت به ۲۵ درصد رسید

و سهم مالیات‌ها نیز به ۴۰ درصد

افزایش یافت.

یکی از مسائل مهم در

بررسی اقتصاد جنگ نحوه

هزینه کردن درآمدهای دولت است. هزینه‌ها به دو بخش جاری و عمرانی تقسیم می‌شود که بررسی‌ها حاکی از آن است که برای تأمین نیازهای جنگ ۷۰ درصد کل پرداخت‌های دولت صرف هزینه‌های جاری و تقویت بنیه دفاعی کشور شده است. همین مسأله حاکی از ضعف پشتوانه‌های تولیدی کشور طی دوران جنگ است، زیرا در صورتی که سرمایه‌گذاری جدیدی در اثر اجرای طرح‌های عمرانی صورت نگیرد مسلماً تولیدی در کار نخواهد بود.

اما یکی از سیاست‌های مهم دولت در این زمان تشکیل کمیته‌ای به نام کمیسیون تخصیص ارز است. در سال ۱۳۶۰ به منظور صرفه‌جویی هر چه بیشتر منابع ارزی و به دنبال تصمیم شورای اقتصاد این کمیسیون با شرکت نمایندگانی از بانک مرکزی، وزارت بازرگانی، وزارت کار و سازمان برنامه تشکیل شد که هدف اصلی آن نظارت بر مصرف درآمدهای ارزی و نحوه تخصیص آن به مصارف ضروری بود. این کمیسیون بعدها به نام کمیته تخصیص ارز که دبیرخانه آن در بانک مرکزی بود به فعالیت خود ادامه داد.

یکی از اتفاقات دیگر در بودجه دولت در سال ۶۵ روی داد. در این سال به منظور مشخص نمودن دریافت‌ها و پرداخت‌های ارزی در هر سال، تخصیص ارز جهت واردات کالا بر حسب امور و تفکیک بخش‌های دولتی و غیردولتی مشخص می‌شود. به هر حال با تمام این تدابیر معضل اصلی دولت در زمان جنگ کسری بودجه بود. این کسری که در سال ۶۱ معادل ۶۶۵ میلیارد ریال بود با روندی افزایشی به دو هزار و ۱۲۵ میلیارد ریال در سال ۶۷ بالغ گردید. هر چند کسری بودجه در شرایط عادی امری مضموم است اما در شرایط جنگ چنین برداشتی صحیح نیست. در این دوران کشور به اجبار برای مقابله با جنگ تحمیلی و پیامدهای آن به ناچار باید شرایط بودجه را به گونه‌ای می‌دید که کسری در آن غیر قابل اجتناب بود، البته یکی از منابع تأمین کسری بودجه دولت منابع بانک مرکزی بود. به همین دلیل بدهی دولت به بانک مرکزی که کمتر نیز پرداخت می‌شود با روندی صعودی از ۴ هزار و ۶۵۸ میلیارد ریال در سال ۶۱ به ۶ هزار و ۹۱۹ میلیارد ریال در سال ۶۴ رسید.

در پایان باجمله‌ای به نقل از بنی‌صدر شرایط ابتدایی جنگ بیشتر نمایان می‌شود. رئیس‌جمهور معزول، زمانی که از کشور فرار می‌کرد، در مصاحبه‌ای که در فرودگاه «اورلی» انجام داد اعلام کرد: ایران در آستانه ورشکستگی اقتصادی قرار دارد. مسئله‌ای که به زودی به آن اعتراف خواهد کرد. البته مسئولان وقت اقتصادی کشور از این مسئله به راحتی نگذشتند و بلافاصله جلساتی در بانک مرکزی و شورای اقتصاد برگزار شد. به هر حال بنی‌صدر مدتی رئیس‌جمهور این مملکت بود و بر تمامی اسرار اقتصادی آن مسلط.

در این جلسات پی برده شد که منظور بنی‌صدر از ورشکستگی اقتصاد ایران، میزان تعهدات ارزی کشور است که در آن زمان حدود ۱۳ میلیارد دلار بود. همین مسئله باعث شکل‌گیری کمیسیون‌های تخصصی در بانک مرکزی برای مهار این تعهدات و تأمین منابع ارزی اقتصاد کشور شد.

به هر حال با تدبیر مسئولان نظام جنگ تحمیلی هشت ساله اداره شد و بر خلاف ادعای بنی‌صدر ایران هیچ‌گاه اعلام ورشکستگی نکرد.

منبع: ویژه نامه ی هشتاد و سه سال



نگرانی بوش

از همگرایی ایران و عراق

سفر سه روزه نوری مالکی نخست‌وزیر عراق به ایران و پس از آن سفر به ترکیه با وجود این که از سوی سه کشور موفقیت‌آمیز خوانده می‌شود، ولی آمریکا و مقامات این کشور از این سفرها به خصوص سفر به ایران به شدت نارضاضی هستند. نوری مالکی سفر خود را در فاصله ۱۷ تا ۱۹ مردادماه انجام داد و پس از دیدار با احمدی‌نژاد، روز پنج‌شنبه به مشهد رفت تا در جوار بارگاه امام رضا(ع) با آیت‌الله خامنه‌ای دیدار کند.

آیت‌الله خامنه‌ای در این دیدار خواستار اتحاد و همکاری همه عراقی‌ها شد و اظهار داشت: «اتحاد سنی و شیعه، عرب و کرد و سایر اقوام عراق یک فریضه و واجب است و همه باید با محوری دولت عراق با یکدیگر همکاری و دولت آقای نوری مالکی را تقویت کنند.»

مقام معظم رهبری بزرگ‌ترین مشکل کنونی عراق را حضور نظامیان آمریکایی و انگلیسی دانست و عنوان کرد که اشغالگران به گونه‌ای تبلیغ می‌کنند که اگر آنها خارج شوند، عراق نابود خواهد شد، در حالی که خروج آنها سبب می‌شود که مسئولان عراق وارد میدان شوند و در جهت حل مشکلات گام بردارند.

مالکی همچنین در بیت آیت‌الله شاهرودی حاضر شد و با رئیس قوه قضائیه و سپس رئیس مجلس دیدار و گفت‌وگو کرد و در پایان سفر سه روزم‌اش به ایران عنوان کرد که دولت عراق تصمیم به تقویت روابط سیاسی خود با ایران به رغم چالش‌های امنیتی موجود دارد.

نوری مالکی علاوه بر دیدار با مقامات ایرانی از عبدالعزیز حکیم رئیس مجلس اعلاى عراق که در یکی از بیمارستان‌های تهران به دلیل بیماری ریوی تحت مداواست، عیادت کرد.

اما سفر مالکی به ایران باعث نارضاضی بوش شد، به صورتی که همزمان با سفر مالکی به ایران بوش اتهام‌های خود علیه ایران را مجدداً تکرار و عنوان کرد: «ایران باید از برهم زدن ثبات عراق از طریق مسلح کردن گروه‌های مسلح دست بکشد.» ادعایی که واهی بودن آن از مدت‌هاست که روشن شده، ولی به صورت دستمایه‌ای در اختیار بوش و به شکل یک کارت سوخته مدت‌هاست که به بازی گرفته می‌شود.

راه مقابله با توطئه جدید آمریکا

آرمی بر سینه یک ملت



تصمیم وزارت خارجه آمریکا مبنی بر قرار دادن نام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در فهرست گروه‌ها و سازمان‌های تروریستی پس از آن گرفته شد که براساس یک پیش فرض، آمریکایی‌ها تصور کردند که اتحادیه اروپا به خصوص سه کشور انگلیس، فرانسه و آلمان با آنها در این خصوص همکاری خواهند کرد.

اما اتحادیه اروپا به صراحت عنوان کرد که در صورت تحقق این امر و اعمال تحریم از سوی آمریکا در خصوص سپاه پاسداران، به آمریکا و تحریم‌هایش نخواهد پیوست. نیس میستر سخنگوی کمیسیون اروپا با اعلام این که این اتحادیه قصد پیوستن به واشنگتن را ندارد گفت: «چنین تصمیمی باید در نشستی در سطح وزیران دولت‌های عضو و با موافقت تمامی ۲۷ دولت عضو اتحادیه اروپا گرفته شود.»

وزارت خارجه آمریکا بر پایه گزارش رایان کروکر سفیر آمریکا در عراق مبنی بر اتهام واهی در خصوص آموزش نیروهای اشوب‌طلب عراقی از سوی ایران مطرح شد، مسأله‌ای که بسیاری آن را نوعی فرافکنی آمریکایی‌ها پس از عدم توانایی در کنترل اوضاع امنیتی عراق می‌دانند.

در یکی از صریح‌ترین واکنش‌ها نسبت به این قضیه، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح کشورمان عنوان کرد: «اگر آمریکا این طرح بی‌منطق و عجولانه را دنبال کند، همه ملت ایران آرم سپاه را به سینه خواهند زد.»

سردار سرلشکر حسن فیروزآبادی که در مراسم صبحگاه ستاد کل نیروهای مسلح سخن می‌گفت همچنین عنوان داشت: «عدم‌ای دیوانه و بی‌عقل در آمریکای خواهند نام مبارک سپاه را بی‌دلیل و بی‌جهت با عنوان آلوده تروریست معرفی کرده و از این طریق جنگ روانی جدیدی را علیه ایران راه بیندازند.»

او با عنوان این که این اقدام باعث محبوبیت بیشتر سپاه در بین مردم ایران و مسلمانان جهان خواهد شد، اضافه کرد: «انتخاب سپاه به این دلیل است که این نهاد مردمی تمامی توطئه‌های آمریکا در ایران پس از انقلاب را خنثی کرد و گروهک‌ها و منتسبین به این کشور را به همراه سایر نهادهای مردمی و نظامی دیگر کشور با شکست مواجه ساخت.»

سرلشکر فیروزآبادی همچنین خطاب به آمریکایی‌ها گفت: «شما سپاه را متهم به تروریست می‌کنید، به این دلیل که سپاه با دستگیری متجاوزان انگلیسی به خاک ایران نشان داد که مجهز به وسایل پیشرفته است و از این طریق می‌تواند هر گونه تجاوز از سوی دشمنان به خاک ایران را سرکوب کند.»

در حال حاضر ۴۲ سازمان در فهرست گروه‌های تروریستی آمریکا قرار دارند که طبق قانون اموال و سرمایه‌های افراد عضو در این نهادها مسدود شده و هیچ سازمانی حق معامله با آنها را ندارد.



احمدی نژاد:

جهان امروز نیازمند صلح و امنیت است

مزیت نام برد و پیمان شانگهای را دارای ظرفیتهای زیادی دانست و گفت: «مجموعه فعلی پیمان نزدیک به نیمی از جمعیت جهان و یک چهارم وسعت خاکی جهان را در بر دارد که عظیمترین منابع معدنی و آبی جهان را دارد و اگر در کنار هم قرار گیرند بزرگترین مجموعه قدرتی جهان را در خود جای خواهد داد.»

او نتایج جمعی این پیمان را جلوگیری از گسترش ناتو به شرق و برداشتن گامهای آرام توصیف کرد که در آینده می تواند تأثیر گذار باشد.

کشورهای ناظر این پیمان در چند سال اخیر در خواست عضویت این پیمان را ارائه کرده اند که این در خواست ها از سوی اعضای فعلی در دست بررسی است.

تاریخچه پیمان شانگهای

«سازمان همکاری شانگهای» در سال ۹۶ میلادی با محوریت چین و روسیه آغاز به کار کرد.

هدف اولیه سازمان هم حل و فصل اختلافات مرکزی بین چین و چهار همسایه از کشورهای مشترک المنافع بود که به تدریج زمینه ساز تشکیل سازمان شد.

محدود کردن نقش آمریکا در آسیای میانه و برچیدن پایگاههای نظامی واشنگتن، ایجاد ثبات در منطقه به ویژه افغانستان، آن هم از طریق خروج آمریکا از این کشور از جمله اهداف استراتژیک این سازمان است.

از سال ۲۰۰۵ که اجلاس همکاریهای شانگهای در آستانه پایتخت قزاقستان تشکیل شد با عضویت چهار کشور ایران، مغولستان، پاکستان و هند به عنوان اعضای ناظر موافقت شد.

هفتمین اجلاس کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای در حالی یافت که به عقیده بسیاری از کارشناسان، اعضای این سازمان با در اختیار داشتن قریب به نیمی از جمعیت جهان و شامل شدن یک چهارم وسعت کره زمین می تواند نقشی حساس و حیاتی در مناسبات بین المللی بازی کنند.

سازمان همکاری شانگهای زمانی به کار خود پایان داد که علاوه بر روسای جمهور شش کشور عضو یعنی چین، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان، روسای جمهور ایران، هند، پاکستان، مغولستان و افغانستان نیز به عنوان ناظر در این اجلاس شرکت داشتند.

اجلاس هفتم در حالی آغاز شد که همزمان با ایام برپایی اجلاس، دو کشور عضو یعنی چین و روسیه در آسیای میانه دست به اجرای رزمایشی با عنوان «ماموریت برای صلح ۲۰۰۷» زدند و همین ظن کارشناسان را برمی انگیزد که این دو کشور و در مجموع کشورهای عضو اجلاس شانگهای در پی راهی برای مقابله با نفوذ آمریکا و ناتو به سمت شرق هستند، موضوعی که در بیانیه پایانی اجلاس این گونه نمود پیدا کرد: «ایجاد امنیت و ثبات در آسیای میانه تنها در صورتی محقق خواهد شد که کشورهای منطقه وارد عمل شوند. با گذشت هر سال بر قدرت و نفوذ سازمان همکاریهای شانگهای افزوده می شود و این سازمان قدرت بیشتری برای استقرار نظم و امنیت در منطقه پیدا می کند.»

استقرار سیستم دفاع ضد موشکی و وضعیت فعلی افغانستان از دیگر مباحث مطرح شده در این اجلاس بودند، همچنین در بیانیه پایانی آمده:

«تمام اعضای سازمان با اقدام نظامی آمریکا و متحدانش در براندازی طالبان موافق هستند ولی با گذشت شش سال از سقوط طالبان کوچکترین تغییری در وضعیت این کشور بحران زده ایجاد شده است.»

دکتر محمود احمدی نژاد رئیس جمهور کشورمان هم در خصوص نتایج این اجلاس گفت که توسعه مناسبات کشورهای عضو سازمان مانعی در برابر نظام سلطه به شمار می آید و جمهوری اسلامی ایران با تکیه بر ظرفیتهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی خود برای گسترش همکاری و مشارکت با سازمان همکاری شانگهای و کشورهای عضو آمادگی دارد.

رئیس جمهور که در اجلاس شانگهای در بیشکک پایتخت قرقیزستان سخن می گفت، ادامه داد: «متأسف هستم که در جهان امروز هنوز بعضی دولتها با زبان زور و تهدید صحبت می کنند در حالی که جهان امروز بیش از هر چیز نیازمند صلح و امنیت است و صلح و امنیت بر پایه معنویت، عدالت و حفظ کرامات انسانی و عشق و محبت تأمین می شود.»

رئیس جمهور همچنین در پایان این سفر، سفرش به افغانستان، ترکمنستان و قرقیزستان را نقطه عطفی در تحکیم و گسترش روابط ایران با کشورهای منطقه دانست.

سفر احمدی نژاد به کشورهای منطقه و شرکت در هفتمین اجلاس همکاریهای شانگهای با بازتاب خوب داخلی و خارجی مواجه شد به صورتی که دکتر ولایتی مشاور رهبری در امور بین الملل از عضویت ایران در پیمان شانگهای به عنوان یک





آنها با سلاح‌های خودشان تهدید می‌شوند

از ماست که بر ماست

فاصله سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۵ انجام شده است.

این زمان مصادف است با دوری که آمریکا در عراق ساختار امنیتی درستی نداشت و کار تحویل سلاح به ارتش عراق به عهده ژنرال «دیوید پترائوس» بوده است، کسی که در حال حاضر فرماندهی نیروهای آمریکایی در عراق را به عهده دارد و رابطه چندان خوبی با مقامات ارشد عراقی از جمله نوری مالکی نخست‌وزیر این کشور ندارد.

طبق گزارش‌هایی که پنتاگون در این خصوص منتشر کرده، دلیل اصلی گم شدن این سلاح‌ها عدم ثبت سریال سلاح‌ها در بایگانی ارتش آمریکا در عراق عنوان شده است.

این حجم از سلاح عملاً به کابوسی برای ارتش آمریکا تبدیل شده است، چرا که به زعم پنتاگون به احتمال فراوان از این سلاح‌ها در عراق علیه نیروهای آمریکایی استفاده می‌شود.

سخنگوی پنتاگون هم در اولین اظهار نظر در خصوص این قضیه گفت: «ما سابقه دقیقی نداریم که این سلاح‌ها کجا هستند و تنها می‌دانیم که این سلاح‌ها در اختیار نیروهای امنیتی نیستند».

«راشل استیوئل» یک پژوهشگر ارشد مرکز اطلاعات دفاعی آمریکا هم در خصوص وضعیت به وجود آمده گفته که: «به نظر می‌رسد آمریکا به اشتباه، اسلحه در اختیار شورشیان و تروریست‌ها قرار داده است».

این پژوهشگر به این نکته هم اشاره کرده که معمولاً آمریکا از ارسال سلاح از سوی کشورهای منطقه به عراق شکایت می‌کند، ولی توجه چندانی به اشتباه نظامیان خود در مورد توزیع و نگهداری اسلحه نمی‌کند.

همین موضوع باعث شده تا اداره حسابرسی دولتی آمریکا (جی‌ای‌او) مسئله توزیع اسلحه‌های آمریکایی در افغانستان را هم در دستور کار خود داشته باشد تا ببیند در افغانستان هم وضعیتی مشابه به آنچه در عراق رخ داده، به وجود آمده است یا خیر.

هنگامی که نیروهای آمریکایی پس از سقوط دولت طالبان خواستار جمع‌آوری موشک‌های استینگر که در زمان مبارزه مجاهدان افغان علیه نیروهای شوروی سابق به کار می‌رفتند، شدند، متوجه شدند که این اسلحه‌های فوق حساس آمریکایی

به هیچ وجه قابل جمع‌آوری نیستند، چرا که هیچ آمار و اطلاعاتی از آنها وجود ندارد. این مسئله خشم نظامیان ارشد آمریکایی را به همراه داشت و این حالت در هفته‌های گذشته و پس از اعلام گم شدن ده‌ها هزار اسلحه آمریکایی در عراق تکرار شد.

جریان از این قرار بود که اداره حسابرسی دولتی آمریکا اعلام کرده که در جریان تحویل سلاح به مقام‌های امنیتی عراقی از سال ۲۰۰۳ تا کنون ۱۱۰ هزار مسلسل AK۱۴۷،۸۰ هزار قبضه اسلحه کم‌ری، ۱۲۵ هزار جلیقه ضد گلوله و ۱۱۵ هزار کلاه سربازی در خلال این سال‌ها مفقود شده است و این شامل ۳۰ درصد اسلحه‌هایی است که از سال ۲۰۰۴ به ارتش عراق تحویل داده شده است.

سرنخ ماجرا هم زمانی رو شد که نیروهای آمریکایی در شهر تکریت عراق، دو مرد را که مظنون به خرید و فروش سلاح بودند دستگیر کردند و از آنها مقداری سلاح آمریکایی کشف کردند.

ژنرال استیوئل‌س که فرماندهی عملیات را به عهده داشت متعجب از کشف سلاح‌های آمریکایی موضوع را به فرماندهان ارشد اطلاع داد تا آمریکایی‌ها که همواره کشورهای همسایه عراق مانند ایران و سوریه را به ارسال اسلحه به عراق متهم می‌کنند خود در مقام متهم ردیف اول قرار بگیرند.

به گزارش اداره حسابرسی آمریکا این مشکل ناشی از آن بوده که توزیع اسلحه در عراق توسط آمریکا به صورت شتاب‌زده‌ای صورت گرفته و بدترین حالت آن هم در

این بار کودکان قربانی جنگ عراق هستند

حاشیه‌های یک باتلاق آمریکایی



یک مقام ارشد سازمان ملل در آخرین اظهار نظر خود اعلام کرد وضعیت کودکان عراقی نسبت به سال گذشته وخیم‌تر و میزان سوءتغذیه نیز دو برابر شده است. روزنامه‌ی آمریکایی "لس‌آنجلس تایمز" نیز طی گزارشی از کشتار زنان و کودکان عراقی چنین می‌نویسد: نظامیان آمریکایی به خود این امکان را می‌دهند آن گونه که می‌خواهند با عراقی‌ها رفتار کنند. این روزنامه به حملات هوایی اشغال‌گران آمریکایی اشاره می‌کند که عمده قربانیان این حملات، زنان و کودکان بی‌گناه هستند. در این گزارش همچنین آمده است که کودکان عراقی نخستین قربانیان خشونت هستند که در میان قتل‌عام‌ها و انفجارها مجبورند برای لقمه نانی تلاش کنند. سازمان یونسف نیز به ۱۲۲ هزار کودک عراقی اشاره می‌کند که طی جنگ کشته شده‌اند. اما آنچه تاکنون نادیده گرفته شده است، برخورد نظامیان آمریکایی با کودکان عراقی است که آسیب‌های روحی و روانی فراوانی به دنبال دارد. جنگ‌های آمریکادر طول سال‌های اخیر، همواره مشکلات حاشیه‌ای فراوانی چه برای شرکت‌کنندگان در جنگ و چه خانواده‌هایشان داشته است.

در حین یا پس از دو جنگ کره و ویتنام با انبوه سربازانی مواجه می‌شویم که با بحران روحی و روانی شدیدی مواجه شدند و در هنگام بازگشت به آمریکا مشکلات عدیده‌ی را به بار آوردند، همین موضوع تا سال‌ها و حتی تا امروز مورد بحث کارشناسان و روانشناسان مختلفی قرار گرفته است.

در جنگ اول خلیج‌فارس در زمان بوش پدر، هنگامی که فاش شد که تعداد زیادی از سربازان آمریکایی در معرض تشعشع اورانیوم تخفیف حدت یافته ناشی از آزمایش سلاح‌های جدید آمریکایی قرار گرفته‌اند، دانشمندان بر روی این سربازها آزمایش‌های مختلفی انجام دادند و در نهایت دریافتند که استفاده از سلاح‌های جدید آثار زیانبار و مخربی بر سلامت جسمی و روانی این سربازها گذاشته. آثاری که غیرقابل جبران بودند و زندگی بسیاری از نظامیان حاضر در جنگ اول خلیج‌فارس را دستخوش تغییر کرد و عملاً تبدیل به یکی از نقاط تاریک کارنامه جنگی آمریکا شد.

اما جدیدترین رسوایی در این خصوص مربوط می‌شود به مشکلی که هم‌اکنون تبدیل به یکی از مسائل حاشیه‌ای جنگ عراق شده است. یک مؤسسه تحقیقاتی آمریکایی پس از یک بررسی طولانی‌مدت، خبر از برخورد خشونت‌آمیز مادران یا سرپرستان کودکانی دارد که یکی از والدینشان در عراق حضور دارند.

در این مدت ۱۸۰۰ مورد بدرفتاری نسبت به کودکانی که یکی از والدینشان به عنوان سرباز در عراق حضور پیدا کرده‌اند ثبت شده است که این آمار جنجالی را میان انجمن‌های فعال در زمینه دفاع از حقوق کودکان ایجاد کرده است.

بر اساس این پژوهش ۴۰ درصد این فرزندان توسط مادر یا پدر خود مورد بدرفتاری قرار گرفته‌اند و تأکید شده که این بدرفتاری بیشتر از جانب مادران این کودکان بوده است.

دکتر دبورا استاد دانشگاه و پژوهش‌گر در خصوص این مسئله می‌گوید: «بدرفتاری توسط مادران یا نامادری‌ها نسبت به کودکانی که پدرانشان در جنگ عراق حضور داشته‌اند ۳ برابر زمانی است که شوهرانشان در داخل کشور حضور داشته‌اند.» در این گزارش، همسر یکی از سربازان آمریکایی به نام سالی در خصوص شرایط مادران آمریکایی هنگام حضور شوهرانشان در جنگ می‌گوید: «من همسر تاکنون ۶ بار به جنگ اعزام شده، ۳ بار به افغانستان و ۳ بار به عراق و در این ۶ دوره زندگی سختی داشته‌ایم، چرا که در نبود همسر باید تلاش بیشتری انجام بدهیم.»

او درباره‌ی دلیل اصلی کودک‌آزاری توسط زنان آمریکایی به استرس و فشار روحی

بسیار به زنان و مادران آمریکایی اشاره می‌کند. پژوهشگران همچنین در این گزارش عنوان کرده‌اند که پدرانی که در غیاب همسرشان، سرپرستی کودک را به عهده دارند کمتر مرتکب کودک‌آزاری می‌شوند و بدرفتاری میان آنها نسبت به مادران نصف است، آنها دلیل این امر را کمک گرفتن مردان از خانواده‌های دیگر برای مراقبت از کودکانشان می‌دانند. به هر حال آمار، آماری غیر قابل باور است، دست کم ۱۸۰۰ کودک - آن هم به صورت ثبت شده - قربانی خشونت شده‌اند که خود از یک خشونت بزرگ‌تر ریشه گرفته، جنگی که آنها در آن دخیل نیستند و تنها ریشه در حس جنگ‌افروزی جنگ طلبانی دارد که به هیچ چیز جز فروش تسلیحات، خاورمیانه، طلای سیاه و... فکر نمی‌کنند. در یک بررسی تطبیقی می‌توانیم نگاهی هم به شرایط نگهداری کودکان ایرانی در هنگام حضور پدرانشان در جنگ تحمیلی بیندازیم، کودکانی که مراقبت از آنها در این دوران بسیار بهتر و بیشتر از زمانی بود که پدرانشان حضور داشتند و...

محمد حسن اسپروینی، کارآفرین برتر کشور:

هیچ وقت انتهایی برای کارهایم متصور نیستم

• شکبیا انصاریان



انگار هنوز همان جوان ۱۸-۱۷ ساله‌ای است که با وسایل ابتدایی و پیش پا افتاده برای خود یک دستگاه خودرو می‌سازد. هنوز همان شور و نشاط جوانی را دارد و هر روز طرح‌ها و ایده‌های جدیدی در ذهن خود حلاجی می‌کند. تمام طرح‌ها و ایده‌های او برای گروهی از جامعه است که از بسیاری امکانات رفاهی محرومند. بهترین طرح او مناسب‌سازی خودرو جانبازان و معلولان است. که با همین طرح توانست عنوان کارآفرین برتر کشور را کسب کند. با او گفت‌وگویی انجام دادیم که خالی از لطف نیست.

• اخیراً شما به عنوان کارآفرین برتر استان و کشور انتخاب شدید، در چه رشته‌ای فعالیت می‌کنید و در اصل چطور شد که به کار فنی روی آوردید؟
من قبل از سربازی در مغازه جلوبندی‌سازی کار می‌کردم و از همان اول هم به کارهای فنی علاقه داشتم، بنابراین وقتی دوران بیماری‌ام تمام شد و به قزوین برگشتم، تصمیم گرفتم فعالیت‌هایم را دوباره شروع کنم.

روزهای اول فکر می‌کردم چون پایم قطع شده دیگر توانایی انجام کارهای یدی را ندارم، لذا رفتم بنیاد شهید و تقاضای کار کردم، بنیاد شهید هم مرا به کارخانه سیکاب شهر صنعتی معرفی کرد، وارد کارخانه که شدم، مدیر کارخانه حسایی مرا تحویل گرفت و برای شروع کار به سرکارگر کارخانه معرفی‌ام کرد، او هم مرا به اتاق مخابرات کارخانه برد و پس از بیان شرح وظایفم، در آن قسمت مشغول به کار شدم. دو روز از کار کردنم در کارخانه گذشته بود که احساس کردم مرا توی قفس کرده‌اند و زندانی هستم، دلم داشت می‌ترکید، از کارخانه زدم بیرون و بهانه آوردم که کارخانه راهش دور است و نمی‌توانم آنجا بروم.

بنیاد شهید مجدداً نامه‌ای نوشت و مرا به فروشگاه شهر و روستایی که مقابل مسجدالنبی (ص) بود معرفی کرد، آنجا هم کارهای زیادی به من پیشنهاد دادند و در نهایت هم پس از دادن آموزش‌های لازم، من شدم ماشین‌نویس آنجا و نامه‌ها را تایپ می‌کردم.

حدود ۱۵ روزی هم آنجا کار کردم، اما این مدت برایم خیلی سخت گذشت، یک روز توی خودم بودم و ناراحت که یکی از افراد فامیل مرا دید و گفت: چرا ناراحتی؟ گفتم: دنبال کاری هستم که بتوانم آن را انجام دهم. کاری که با من سازگار باشد.

گفت: من تو را می‌شناسم و با روحیات هم آشنا هستم، تو فقط باید برگردی سر کار قبلی‌ات.

گفتم: من با پای قطع شده چطور می‌توانم برگردم سر کار فنی و سخت؟

گفت: تو برو من مطمئن هستم که موفق خواهی شد.

آن روزها تازه عصا به دست گرفته بودم، رفتم سر همان کار قبلی‌ام و مشغول به کار شدم، چند روزی که گذشت احساس کردم دوباره به زندگی برگشته‌ام، خوشحال بودم و تصمیم گرفتم کاری بکنم که برای جامعه‌ام مؤثرتر باشم.

پدرم ماشین‌نی داشت که برادرم رانندگی آن را می‌کرد، من هم قبلاً رانندگی کرده بودم و دوست داشتم دوباره ماشین سواری کنم، اما امکانش برایم نبود، چرا که یک پایم کاملاً قطع شده بود و توان رانندگی را نداشتم، خیلی فکر کردم و خلاصه هم تصمیم گرفتم تا مشکل را یک طوری حل کنم.

به سراغ ماشین پدر رفتم، روزها با آن سر و کله زدم و سرانجام هم با ایجاد تغییراتی در آن و با تعبیه کلاچ در کنار فرمان توانستم مثل گذشته رانندگی کنم.

با اجرای این طرح ایتکاری کم‌کم تصمیم گرفتم، با تلاش بیشتر و ارائه خدمات



مشابه، برای جامعه، به ویژه جانبازان و معلولان مفیدتر باشم، بنابراین شروع کردم به ادامه این کار و وقتی دوستان متوجه شدند، ماشین‌هایشان را می‌آوردند و فراخور حال و نوع جانبازی‌شان تغییرات لازم را می‌دادم تا آنها هم بتوانند به راحتی از خودروی خود استفاده کنند.

در همین ایام بود که شغل قبلی جلوبندی‌سازی را تغییر داده و فروشنده لوازم یدکی خودرو شدم. حدود ۱۰ سالی مشغول فروش لوازم یدکی بودم، در کنار آن، ماشین بسیاری از جانبازان را مناسب‌سازی می‌کردم تا اینکه تصمیم گرفتم فضایی را برای فعالیت‌هایم فراهم آورم تا خدمات بیشتری به جانبازان و معلولان ارایه دهم. در همین ایام انجمن جانبازان و معلولان ضایعات نخاعی استان قزوین را به عنوان یک تشکل صنفی راهاندازی کرده و هیأت مدیره آن را هم تشکیل دادم. بلافاصله طرح را در انجمن مطرح کردم و با توجه به شناختی که سایر اعضای هیأت مدیره از فعالیت‌های من داشتند، متقاعد شدند که ادامه‌ی فعالیت من در زمینه‌ی مناسب‌سازی خودروی جانبازان و معلولان، هم به نفع جانبازان است و هم ایجاد درآمدی برای انجمن که بتواند به فعالیت‌هایش ادامه دهد، بنابراین با پیشنهاد من موافقت کرده و فضایی را به عنوان کارگاه اختصاص داده و کار را به طور رسمی آغاز کردم.

* کار شما مورد تأیید دستگاه‌های مرتبط دولتی هم بود؟

ما طی همین مدت با سازمان صنایع و راهنمایی و رانندگی صحبت‌های مفصلی را انجام دادیم، به طوری که هر دوی آنها از ما و برنامه‌هایمان حمایت کردند و در حال حاضر هم، هر طرحی را که اجرا می‌کنیم، اول به اطلاع راهنمایی و رانندگی می‌رسانیم و پس از تأیید آنها، تولید آن را ادامه می‌دهیم که تاکنون همه‌ی طرح‌های اجرایی ما مورد تأیید راهنمایی و رانندگی هم بوده است.

طی سال‌هایی که در این زمینه فعالیت داشته‌ام، هر روز طرح‌ها نسبت به گذشته کامل‌تر شده و امروز به جایی رسیدیم که تعداد متقاضیان مناسب‌سازی خودرو از میزان تولیدات ما بیشتر شده است که به هیچ وجه پاسخگوی نیاز این عزیزان نیستیم، لذا موضوع را با اداره کل صنایع مطرح کردیم که خوشبختانه آنها هم از طرح استقبال کرده و ما را به شرکت شهرک‌های صنعتی لیا معرفی کردند تا با اختصاص زمین، بتوانیم کارگاهی جهت تولید قطعات مورد نیاز احداث کنیم.

ما در حال حاضر با اشتغال ۳ نفر، فقط امکان تولید یک دستگاه در روز را داریم، در حالی که پیش‌بینی می‌شود با راهاندازی کارگاه فوق بتوانیم با اشتغال به کار حداقل ۳۰ نفر، روزانه ۳۰ دستگاه تولید کنیم.

* تاکنون چند دستگاه خودروی جانبازان و معلولان را مناسب‌سازی کرده‌اید؟

از زمانی که کار را به طور رسمی و در انجمن آغاز کرده‌ایم، حدود ۲۰۰ دستگاه خودروی جانبازان و معلولان سراسر کشور را مناسب‌سازی کرده‌ایم و در این میان تقریباً از تمام استان‌های کشور برای مناسب‌سازی خودرو به ما مراجعه شده است.

* نحوه اطلاع‌رسانی شما و آرایه سفارش جانبازان چگونه است؟

با توجه به اینکه من در بخش ورزش هم فعالیت دارم، بیشتر در سفرهایی که برای مسابقات می‌رویم و یا در سمینارها و همایش‌ها که شرکت می‌کنیم با تهیه و پخش بروشور، اطلاع‌رسانی می‌کنیم و در همین رابطه هم معمولاً جانباز و یا معلولی که نیاز به مناسب‌سازی خودرو دارد با ما تماس گرفته و نوع ماشین و نیاز خود را مطرح می‌کند و ما پس از ساخت دستگاه مربوطه، وقت لازم را تعیین و به متقاضی اعلام می‌کنیم و او نیز در وقت مقرر خودروی خود را به کارگاه آورده و دستگاه مورد نیاز بر روی آن نصب می‌شود.

البته در زمینه‌ی اطلاع‌رسانی، فعالیت‌هایی هم از سوی بنیاد شهید و بهزیستی صورت گرفته است.

* صحبت از مسابقات ورزشی کردید، در عرصه ورزش چه فعالیت‌هایی دارید؟

من قبل از مجروحیت، به ورزش‌های رزمی می‌رفتم و علاقه زیادی هم به ورزش داشتم، اما بعد از مجروحیت و از دست دادن پا، امکان ادامه دادن این رشته ورزشی نبود، لذا به سراغ ویلچررانی رفتم، به طوری که چند سالی هم مقام‌های اول تا سوم این رشته را کسب می‌کردم. بعد از مدتی به سراغ ورزش وزنه‌برداری رفتم، ولی به مرور زمان احساس کردم از این طریق نمی‌توان به قهرمانی و رده‌های بالاتر دست یافت، لذا به سراغ ورزش تیراندازی رفتم و تاکنون هم این رشته ورزشی را ادامه داده‌ام که طی همین سال‌ها، ۹ بار به اردوی

تیم ملی دعوت شدم و دو بار هم برای اعزام به اسپانیا و انگلیس انتخاب شدم. در طول همین سال‌ها دوره مربیگری تیراندازی را هم گذرانده و در حال حاضر با داشتن کارت مربیگری، مشغول آموزش این رشته به علاقمندان هستم. البته در کنار این ورزش، به رالی هم علاقمندم، به طوری که در سال ۷۹ که نخستین مسابقات رالی کشوری جانبازان برگزار شد، رتبه اول کشوری را به دست آوردم و چندین رتبه اول تا سومی کشور را نیز تاکنون کسب کرده‌ام.

* موضوع ساخت ماشین‌تان چه بوده است؟

همانطوری که گفتم، قبل از مجروحیتم علاقه زیادی به کارهای فنی داشتم، لذا یک بار با وسایل ابتدایی که در اختیار داشتم یک دستگاه خودرو ساختم که به خوبی با آن رانندگی می‌کردم، ولی متأسفانه بعد از رفتن به خدمت سربازی و طی دوران مجروحیتم این خودرو در گوشه گاراژ توسط افراد مختلف از بین رفت.

* حرف آخرت و آینده‌ای که پیش روست؟

به نظر من انسان‌ها متفاوت و دارای روحیات خاص خودشان هستند، من هیچ وقت انتهایی برای کارهایم متصور نیستم، ده‌ها بار شده که به هدفی رسیدم و آنرا به دیگران واگذار کرده و سپس به سراغ هدف بزرگ‌تری رفتم. کاری که جزو اهدافم است و

آن را همیشه پی‌خواهم گرفت.

در امور اجتماعی هم که وارد شدم، رانجمنی را تشکیل دادم که الحمدالله تا امروز موفقیت‌های خوبی را هم پشت سر گذاشته‌ایم، به طوری که با ایجاد

کارگاه تولیدی فوق، توانستیم یکی از تشکلهای موفق استان باشیم.

قابل ذکر است که ما، در خصوص اداره انجمن، تاکنون از جیب خرج نکرده‌ایم، بلکه از فکرم‌ان خرج کرده‌ایم تا کارها ماندگارتر باشد.

هشتم اسفند ماه سال ۱۳۴۲ در خیابان تبریز قزوین به دنیا آمده است، مقطع ابتدایی را همانجا و دوره راهنمایی را در منطقه سعدی گذرانده است.

محمدحسن اسپروبینی در سال ۶۳ ازدواج کرده، ۳ فرزند دارد و همسرش هم به عنوان مربی تیراندازی، در خدمت همسران و فرزندان شاهد و ایثارگر استان است. خودش می‌گوید: ۲ سال قبل از پیروزی انقلاب اسلامی بود که ترک تحصیل کردم و رفتم سرکار، از همان بچگی علاقه‌ی زیادی به کار کردن داشتم، رفتم سراغ جلوبندی‌سازی و مشغول به کار شدم.

هفت سالی بود که کارم همین بود، یعنی از ۱۲ سالگی وارد این شغل شدم، انقلاب که پیروز شد رفتم بسیج محل ثبت نام کردم، فعالیت‌هایی هم در بسیج داشتم تا اینکه وقت خدمت سربازی‌ام که رسید. پدرم پیشنهاد داد بروم خدمت. من هم رفتم و ثبت نام کردم.

برای گذراندن دوران سربازی مرا به کردستان اعزام کردند. یک سالی را کردستان بودم و مرا به شهرهای مختلف از جمله سنندج، سقز و بوکان فرستادند. آن سال‌ها ضدانقلاب در کردستان فعالیت زیادی داشت و به اشکال مختلف منطقه را به آشوب کشیده و به عناصر انقلابی، به ویژه پاسداران و سربازان حمله می‌کردند.

محمد حسن اسپروبینی، در جنگ و یک پایش را تا انتهای ران از دست داده و جانباز ۵۰ درصد جانباز است و وقتی از نحوه حادثه‌ای که منجر به جانبازی‌اش شده است می‌گوید، انگار این اتفاق همین حالا افتاده است، اما همیشه معتقد است که این بده بستانی است بین او و خدا.



* جیب الکاس، جیبه....

آنها، یک صدا این جمله را فریاد می‌زدند و در حالی که هر کدام یک جام نمادین کوچک در دست گرفته بودند، منتظر جام اصلی بودند، جامی که بن همام و سایر مسئولان فوتبال آسیا نه به آنها که به تمام مردم عراق باید تحویلش می‌دادند، یک عده جوان گمنام عراقی - البته به زعم ما و خیلی‌های دیگر - کاری کرده بودند که در ابتدای شروع جام ملت‌های فوتبال آسیا کسی چندان باورش نمی‌شد و برای آنها هیچ بختی قائل نبود یا اگر قائل بود آنها را پس از تیم‌های ایران، ژاپن، استرالیا، عربستان، کره جنوبی و چین قرار می‌داد، اما... شاید این اما به این خاطر بود که آنها در مسابقات غرب آسیا از تیم دوم ایران یا همان تیم ملی B در فینال باخته بودند اما هیچ کس به این نکته توجه نکرد که آنها تیمی بودند که از المپیک ۲۰۰۴ آتن همدیگر را پیدا کرده بودند، پیرمرد آلمانی گروهی از جوانان گمنام عراقی را از زیر آتش توپ و خمپاره جمع کرده بود، جایی برای تمرین و مسابقه نبود و همه این‌ها یا باید در اردن و کویت انجام می‌شد و یا به اروپا می‌رفتند.

گروه جوان به المپیک ۲۰۰۴ رفتند و آنجا همه را شگفت‌زده کردند، مقام چهارمی المپیک آن هم برای کشور جنگ‌زده‌ای مانند عراق مقام در خوری بود، حالا آنها کم‌کم در حال بازیافتن آن اعتبار دهه ۸۰ خود در فوتبال آسیا بودند. شروع ناامید کننده در جام ملت‌ها و آن تساوی روز اول بسیاری از کارشناسان را به این باور رساند که آنها ممکن است حتی از گروه خود هم بالا نیایند ولی هنگامی که عزم جدی وجود داشته باشد و یک تیم، تیم باشد، آن وقت است که زردپوشان استرالیایی که عمدتاً در لیگ برتر انگلیس شاغل هستند هم با ۳ گل مغلوب تیمی می‌شوند که یک تیم بودند!

اینجا پروسه هر بازی بهتر از بازی قبلی آغاز شد و معنی پیدا کرد. ویرای برزیلی که در ابتدای تورنمنت آشفته و مضطرب بود به سرعت خودش و تیمش را باز یافت و بعد قرعه مناسب یک چهارم نهایی، رسیدن تیم ضعیف کره جنوبی به رده‌بندی همه را به این باور رساند که عراق با خوش‌شناسی به فینال رسیده. اما دیگر فینالیست مسابقات عربستان بود، تیمی که آنها هم امیدهای عربستان بود، اما خودشان را برای مقدماتی جام جهانی ۲۰۱۰ و خود جام ۲۰۱۰ آماده

می‌کردند و در راه رسیدن به فینال تیم‌های گردن کلفتی مانند ازبکستان و ژاپن را نابود کرده بودند.

حالا چند هفته از حکایت آن فینال کذایی می‌گذرد، فینالی که با پرس عالی عراق و گل یونس پایان خوشی را برای تیم عراق و مردم عراق نقش زد. تصاویر نشان‌دهنده خوشی عراقی‌ها بود، آنها سال‌ها بود این چنین شاد نشده بودند، و به این پیروزی نیاز داشتند، بهانه‌ای که بتواند یک وفاق ملی را تشکیل بدهد و در این میان، جادوی فوتبال بهانه‌ای شد، تصاویر نشان می‌داد که عراقی‌های مقیمی عراق بدون توجه به خطراتی که ممکن است جان آنها را در خطر بیندازد به خیابان‌ها ریختند، خطری که از جانب تروریست‌ها پس از شادی پیروزی بر ویتنام و کره جنوبی جان چند ده عراقی را گرفت.

به جز عراق در کشورهای عمده مهاجر نشینی که عراقی‌های زیادی در آنها ساکن هستند هم جشن قهرمانی برگزار شد تا ترجیع‌بند حرف‌های همه آنها هنگامی که میکروفسن تلویزیون مقابل آنها قرار می‌گرفت این باشد که: «این پیروزی را به همه عراقی‌ها، چه شیعه، سنی و کرد تبریک می‌گوییم و...»

عراق در میان بهت همه کشورهای مدعی قهرمانی آسیایی پس از سوت داور استرالیایی یکی از رویایی‌ترین شب‌هایش را پشت سر گذاشت و جوان‌هایی که این شادی را برای ملتشان به ارمغان آورده بودند، بی‌قرار جام بودند، نمی‌دانم یادتان هست جریان اختلاف کردستان و دولت مرکزی عراق بر سر پرچم را یا نه، پیش و پس از آن جریان در تمام کردستان عراق پرچم اتحادیه کردستان بر فراز بود ولی برای اولین بار پیروزی تیم فوتبال عراق بود که باعث شد پرچم ملی عراق با ستاره‌ها و الله‌اکبرش در خیابان‌های کردستان عراق به اهتزاز درآید.

آنها بی‌قرار جام بودند و از مسئولان AFC جام را می‌خواستند «جام را بیاورید، جام را بیاورید...»

این ترجمه همان جمله‌های عربی بود که آنها فریاد می‌زدند، آنها جام را برای یک ملت می‌خواستند.

جامی برای یک ملت از هم گسیخته

جیب الکاس، جیبه...*



کسی به قیچی فکر نمی کرد



المپیک، چیزی که پیش از آن تنها در المپیک ۱۹۴۸ لندن تجربه اش کرده بودیم، آمیخته شده بود.

بچه ها با شیطن اطراف حلقه بسکتبال را گرفته بودند، کسانی مثل حامد حدادی و جابر روزبهرانی بدون این که روی پنجه بایستند یا کسی آنها را بلند کند، اتصال تور به سبد را قیچی می کردند، دیگران از کسی کمک می گرفتند و بعد در فاصله بر پاشدن سکوها و تقسیم مدال ها، دو تیم لبنان و کره با حسرت جشن بچه ها اطراف سبد را نگاه می کردند.

راستی قیچی از کدام وقت به وسائل مسئولان تیم اضافه شد، اصلاً چه کسی فکر می کرد ما بتوانیم تور را قیچی کنیم؟



قیچی در بسکتبال به کار می آید، آن هم برای بردن تور سبد بعد از قهرمانی یک تیم، این رسمی است که بین اهالی تور و توپ و سبد سال هاست که جریان دارد، اما زمانی که تیم بسکتبال کشورمان تهران را به مقصد ژاپن برای شرکت در مسابقات بسکتبال جام ملت های آسیا ترک می کرد، هیچ کس به فکر قیچی و بردن قیچی نبود، چرا که رئیس فدراسیون به دلیل مصدومیت عمده ستاره های تیم عنوان کرده بود که هیچ انتظاری از این تیم نباید داشته باشیم.

ما می رفتیم تا عنوان همیشگی پنجم تا هشتمی را تکرار کنیم، اگر هم خیلی خوش شانس می بودیم به جمع چهار تیم راه پیدا می کردیم و افتخار سومی بازی های آسیایی دوحه را که کمتر از یکسال پیش کسب شده بود را تکرار می کردیم.

بسکتبال جام ملت های آسیایی ژاپن در کنار همه مسائلش یک اهمیت خاص داشت، آن هم این که تنها یک تیم و قهرمان این مسابقات به المپیک ۲۰۰۸ پکن راه پیدا می کرد و ما منتظر بودیم تا آن یک تیم خوشبخت را نظاره کنیم و در رویاهایمان خودمان را به جای آنها ببینیم.

بازی ها شروع شد، ما فیلیپین را شکست دادیم و این فوق تصور ما بود، بعد اردن را، بعد چین و دیگران را، حالا ما صدرنشین گروهمان بودیم و به دور دوم گروهی صعود کردیم، بچه ها کم کم به خود باوری می رسیدند و پس از آن که قطر را با همه آفریقایی هایش - در واقع تیم بسکتبال قطر منتخب قاره آفریقا بود - را شکست دادیم ترجیح دادیم به شکل مصلحتی به لبنان بازییم تا در نیمه نهایی مقابل قزاقستان قرار بگیریم، قزاقستانی که هر چند صدرنشینی گروهش را داشت ولی به زغم خیلی ها از تیم دوم یعنی کره جنوبی ضعیف تر بود، نیمه نهایی برای ما حکم مرگ و زندگی بود و به فینال رسیدن موجی از خوشی و خوشحالی را در جامعه ورزشی ایران به راه انداخت، جامعه ای که هنوز غمگین شکست ستاره های شکننده فوتبالش بود ولی پس از افتخار آفرینی والیبالیست های جوان در مسابقات جهانی، پس از آن به مدال رنگارنگ دو و میدانی در آسیا و حالا فینالیست شدن بسکتبالیست ها باعث شده بود تا همه آن اشک ها و حسرت های مالزی و تیم ملی و قلعه نویی برای چند ساعتی فراموش شوند.

مادیر مقام سستی پنجم تا هشتمی بسکتبال آسیا، ناکامی در مسابقات جهانی والیبال، تک مدال های دو و میدانی آسیا برایمان کوچک و غیرقابل تحمل بود، دوره جدیدی برای ورزش کشورمان در مردادماه آغاز شده بود که نیاز به استمرار دارد و مراقبت.

فینال روز ما بود، اگر چه ۹ بر ۴ عقب افتادیم اما همه و همه از صمد و آیدین نیکخواه بهرامی تا حامد حدادی و دیگران خودشان را جمع و جور کردند تا پس از آن پرتاب ۳ امتیازی ثانیه های پایانی کوآرتر اول ما با پیروزی زمین را ترک کنیم، بعد کوآرتر دوم و سوم هم همین طور پیش رفت، به طوری که در پایان کوآرتر سوم فاصله امتیازهای ما با لبنان و رونی فهد و فادی خطیب مغرور که توی ذهنش هنوز فکر می کرد ببر عرب است و حتی آن دو آمریکایی لبنانی شده آنقدر زیاد شده بود که آنها زورشان را بزنند که خودشان را برسانند ولی نتوانستند، بچه ها همه و همه به آنچه که می خواستند، قدم به قدم نزدیک می شدند، ما ۳ امتیاز پیش بودیم و تنها چند ثانیه به پایان بازی مانده بود، فادی و رونی و دیگران شانه های شان را به نشانه تسلیم فرو انداخته بودند، یک دو امتیازی دیگر در ثانیه پایانی یعنی خداحافظ لبنان و سلام پکن ۲۰۰۸، یعنی

سالی دیگر همین حوالی، یعنی ما برای اولین بار در تاریخ ورزشمان به قهرمانی بسکتبال آسیا رسیده بودیم، مقامی که پیش از این در رده های جوانان، امید و باشگاهی تجربه اش کرده بودیم و تنها طلای بزرگسالان را کم داشتیم، طلایی که با حضور در

مقابله با

قدرت‌های بزرگ



• ابراهیم زاردی

در حالی که از هشتم شهریور، تیم ملی والیبال کشورمان به مصاف حریفان آسیایی خود می‌رود، مسائلی پیرامون این تیم اتفاق افتاده که نگرانی کارشناسان را در پی داشته است.

زوران گائیچ، مربی نامدار صربستانی که از اواخر خرداد، هدایت تیم ملی ایران را به عهده گرفته‌است، تعدادی از بازیکنان بزرگ و سرشناس را از تیم کنار گذاشت و این شبهه را به وجود آورد که آیا در فرصت اندک باقی مانده تا مسابقات قهرمانی آسیا، می‌توان تیمی قدرتمند به این دوره از مسابقات اعزام کرد؟ گرچه زوران گائیچ هدف اصلی خود را به بازی‌های آسیایی ۲۰۱۰ گوانگ‌ژو و المپیک ۲۰۱۲ لندن معطوف کرده است، ولی هر تورنمنت معتبر آسیایی برای مردم و مسئولان ما از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. کارشناسان معتقدند که گائیچ می‌توانست به گونه‌ای عمل کند تا والیبال کشور، زمان به اهداف کوتاه مدت و بلند مدت خود برسد. مربی صربستانی تیم ملی، با توجه به اهداف بلند مدت خود ظاهراً دست به جوانگرایی زده و بازیکنان ارزشمندی چون امیرحسینی (بهترین پاسور سال‌های اخیر و از مهره‌های کارساز در قهرمانی مجدد تیم پیکان در جام باشگاه‌های آسیا)، فرهاد ظریف (بهترین لیبرو در جام باشگاه‌های آسیا، به خصوص در بازی فینال که تیم پیکان ایران با نتیجه سه بر صفر تیم الهلال عربستان را شکست داد)، محمد منصوری (سرعتی زن ثابت پنج ساله‌ی اخیر تیم ملی ایران)، بهنام محمودی (که حضوری موفق در سری A داشته است)، سعید رضایی، مهدی بازارگرد، احسن‌الله شیرکوند، عادل غلامی، علیرضا بهبودی و... را از ترکیب تیم کنار گذاشته است. اگر تیم ملی والیبال ایران در اولین مصاف خود با حریفان آسیایی به نتایج مطلوبی دست نیابد، مسلماً انتقادات علیه گائیچ شدیدتر می‌شود و او برای ادامه‌ی کار با چالشی جدی روبه‌رو خواهد بود. البته بعید نیست که این مربی بزرگ با این نگرش، تیم ملی را دچار تحولی شگرف کند و تیم ملی بزرگسالان هم، مانند تیم‌های نوجوانان و جوانان به عناوین جهانی دست پیدا کنند. تیم ملی نوجوانان برای دومین بار قهرمان آسیا شد و نایب قهرمانی مسابقات جهانی را هم در کارنامه‌ی خود دارد. تیم ملی جوانان هم علاوه بر قهرمانی آسیا، در مسابقات جهانی هم به عناوین درخور توجهی دست یافته است. حال باید منتظر بمانیم تا ببینیم آیا زوران گائیچ با تیم بزرگسالان به نتایج دلخواه می‌رسد یا تجربه‌ی تلخ فوتسال، این بار در والیبال تکرار می‌شود؟ بعد از آنکه تیم فوتسال ایران هفت بار متوالی قهرمان بلامنازع آسیا شد، جوراندیرو، مربی برزیلی جانشین محمدحسن انصاری‌فرد شد تا تیم فوتسال ایران را به سکوهایی جهانی برساند. او به بهانه‌ی جوانگرایی بازیکنان بزرگی چون محمدرضا حیدریان، وحید شمسایی، بابک معصومی، کاظم محمدی و... را از تیم حذف کرد و با جوانگرایی صرف، نه تنها به سکوی جهانی نرسیدیم، بلکه برای اولین بار قهرمانی آسیا را به ژاپنی‌ها هدیه کردیم و خود به مقام سوم رسیدیم. بلافاصله بعد از این بازی‌ها، مسئولان فوتبال کشورمان حسین شمس را جانشین جوراندیرو کردند. این جایگزینی نتیجه داد و حسین شمس با دعوت مجدد از بازیکنان با تجربه و قرارداد دادن تعدادی بازیکن جوان و با انگیزه در کنار آنها، برای هشتمین بار قاره‌ی کهن را مقهور قدرت و توان ایرانی‌ها کرد و فوتسال ایران بر پام آسیا نشست. البته شاید زوران گائیچ با جوراندیرو قابل قیاس نباشند، چون گائیچ کارنامه‌ی درخشانی دارد و حتی تیم صربستان به را قهرمانی المپیک رسانده است. شاید در آینده‌ی نزدیک، اقدام گائیچ مبنی بر حذف بزرگان والیبال کشور را اقدامی شجاعانه تلقی کنیم و او را بستاییم، ولی در هر صورت گذشت زمان واقعیت‌ها را روشن خواهد کرد.

تیم ایران در مسابقات قهرمانی آسیا در گروه دوم با تیم‌های ژاپن، ویتنام و پاکستان هم‌گروه است. در گروه اول تیم‌های اندونزی، قطر، مالدیو و چین تایپه قرار دارند. تیم‌های چین، تایلند، سریلانکا و عربستان در گروه سوم و در گروه چهارم تیم‌های کره جنوبی، هند، قزاقستان، امارات و استرالیا جای دارند. با توجه به نتایج درخشان تیم‌های چین و ژاپن در لیگ جهانی والیبال و شکست تیم‌های قدرتمند فرانسه و آرژانتین و همچنین حضور تیم‌های کره جنوبی و استرالیا در مسابقات قهرمانی آسیا، مطمئناً ملی‌پوشان کشورمان کار سختی پیش رو دارند.





صنعت ناقص مونتاژ مربی وطنی

خارج کرده. زمانی اگر هندوستان و برمه در فوتبال آسیا صاحب مقام بودند حالا حتی به حساب نمی‌آیند و از آن طرف ژاپن در ۱۶ سال اخیر ۳ مقام اولی فوتبال آسیا را کسب کرده است.

بر می‌گردیم به ابتدای بحثمان، پس از شکست ایران در جام ملت‌های آسیا، حرف و حدیث فراوانی در گرفت و تقریباً ۹۹ درصد انگشت تقصیر به سمت سرمربی تیم یعنی امیرقلعه‌نویی نشانه رفته بود، اما هیچ کس از خودش نپرسید که مکانیسم رسیدن امیر قلعه‌نویی به سمت سرمربی‌گری تیم ملی چه بود. امیر قلعه‌نویی روزی که کارش را در استقلال شروع کرد. یک برنامه سه ساله برای این تیم تدوین کرد و درست در سومین سال این برنامه بود که تیمش را قهرمان لیگ برتر کرد، قهرمانی او در لیگ برتر، همراهی‌اش با کخ و شرکت در کلاس‌های مربی‌گری باشگاه‌های آلمان هم درست، اما آیا همه اینها باید باعث می‌شد تا یک مربی که میدان‌های مطرح آن هم در بعد ملی و در مقام سرمربی‌گری تیم ملی را تجربه نکرده در این جایگاه قرار بگیرد. بهترین نقد را هم بیژن ذوالفقار نسب در مورد او انجام داد، جایی که در برنامه نود گفت که امیر باید پنج سال تجربه در بعد ملی را کسب می‌کرد و آنگاه در مقام سر مربی‌گری تیم ملی قرار می‌گرفت.

خوزه مورینیو معروف، تمام تجربه مربی‌گری‌اش را از چند سال قرار گرفتن به عنوان مترجم در کنار سر بابی چارلتون به دست آورده، نسل اول مربیانمان هم تجربیاتشان را در چند سال و از قرار گرفتن در کنار مربیان انگلیسی و اروپایی به دست آوردند و سال‌ها مفید فایده بودند، اما در این سال‌ها و از حضور این همه مربی ریز و درشت چه چیزی عاید فوتبال ما شده است. یادمان نرود ما و کره‌جنوبی در دهه ۶۰ میلادی صنعت مونتاژ را فرا گرفتیم...



اوایل دهه ۶۰ میلادی یک صنعت تبدیلی به نام مونتاژ خودرو در دو کشور آسیایی به صورت تقریباً همزمان آغاز شد، کره‌جنوبی و ایران، یکی در آسیای شرقی و دیگری در آسیای غربی.

سال‌ها و دهه‌ها که گذشت به دلیل شرایط مختلف که شاید جای آن در این مطلب نباشد در دهه ۹۰ ایران همچنان در حال مونتاژ کردن خودرو بود، ولی کره‌جنوبی صاحب صنعت غول آسیایی در زمینه تولید خودرو و سه شرکت بزرگ آن یعنی هیوندای، کیاموتورز و دوو در حال تسخیر بازارهای جهانی بودند. اما این موضوع چه ربطی می‌تواند به ورزش و به خصوص فوتبال داشته باشد، به این نکته هم خواهیم رسید.

دهه ۶۰ در کنار توسعه صنعتی ایران، شاهد توسعه ورزشی در کشورمان بودیم، کشتی و فوتبال گل سر سبد و سایر رشته‌ها هم دنباله‌رو این دو رشته. اقبال عمومی نسبت به فوتبال باعث شد تا استادیوم شهید شیرودی شاهد گردهمایی اهالی فوتبال باشد، همین سرمایه‌گذاری روی فوتبال را توجیه‌پذیر می‌کرد. به همین خاطر بود که گروهی از مربیان خارجی و از جمله اوفارل به فوتبال ما راه پیدا کردند، مربیانی که نسل جدیدی از مربیان داخلی از جمله حشمت مهاجرانی و حسن حبیبی را خلق کردند، ایران سه دوره پیاپی قهرمان جام ملت‌های آسیا شد، به المپیک ۱۹۷۶ مونترال راه پیدا کرد و در ادامه موفقیت‌های خود به جام جهانی ۱۹۷۸ راه پیدا کرد.

تا سال‌ها پس از انقلاب و جنگ خبری از مربی خارجی در فوتبال ما نبود، شرایط جنگی و رکورد وضعیت ورزشی اصلی‌ترین مانع ورود مربیان خارجی به ورزش کشورمان بود و در این شرایط ورزش کشورمان افتان و خیزان با بضاعت داخلی خود به حرکت خود ادامه می‌داد تا پس از آن و در دهه هفتاد به تدریج مربیان درجه چندم اروپایی و آمریکایی جنوبی پایشان به ایران باز شد، مطرح‌ترین نامی هم که به ایران آمد بلازویچ بزرگ بود که ماترک او یعنی برانکو با پنج سال تأخیر ایران را ترک کرد.

غرض از این نبش قبر تاریخی این بود که در دوره اول حضور مربیان خارجی در فوتبال کشورمان، گروهی از مربیان جوان و فوتبالیست‌های آن زمان در کنار آنها قرار گرفتند و توانستند به مدت دو دهه جوابگوی نیازهای داخلی و تا حدودی خارجی ورزش ما باشند، اما در دوره دوم کمتر این کار صورت گرفت، دوره‌ای که می‌بایست نسل دوم مربیان تعلیم یافته ایرانی زیر نظر مربیان - آن هم مربیان طراز اول یا دست کم درجه دو - خارجی به سیستم فوتبال کشورمان تزریق می‌شدند.

ما در آسیا دو قطب فوتبال داریم، یک طرف شرق آسیا و سمت دیگر غرب آسیا، در شرق آسیا و در سال‌های دور تنها کره‌جنوبی حرفی برای گفتن داشت و یا کشوری مانند برمه و نه خبری از ژاپن و چین بود و نه حتی تایلند. در این طرف هم ایران و عربستان و کویت و عراق حضور داشتند، اما این شکل سنتی سال‌هاست که به هم ریخته، ژاپن و چین دو دهه است که مدعی شده‌اند و از این طرف هم کشورهای دیگر، پیش رفتن با جریان روز خیلی کسان را از دور

گفت و گو با مصطفی کارخانه
سر مربی تیم والیبال جوانان

لحن حماسی آقای سرمربی

○ جواد حسینی



اشاره:

نه این که او یکشبه به این نام و نشان رسیده باشد، او ربع قرن است که به عنوان مربی تلاش می کند، درست هنگامی که بعد از تجربه بازی در تیم ملی والیبال نیروهای مسلح و تیم های پارچین، صنایع دفاع، میلاد، حصار و استقلال در حین یک مسابقه دوستانه فوتبال ترقوه اش شکست در سن ۲۴ - ۲۳ سالگی مربی گری در والیبال را شروع کرد.

پله پله بالا آمد تا جایی که امروز تجربه سرمربی گری در تیم های ملی نوجوان، جوانان و بزرگسالان کشورمان را دارد، سال ۸۱ بهترین مربی سال ورزش ایران شناخته شد و یک ماه و چند روز پیش با تیم جوانان ایران مقام سوم جهان را به دست آورد.

مصطفی کارخانه در سن ۵۰ سالگی به افتخاری نادر در ورزش ایران دست پیدا کرد و در بازگشت بود که قرار شد مدال شجاعت و لیاقت او به عنوان نماینده مربیان تیم ملی والیبال جوانان داده شود.

با کارخانه در شرایط ویژه ای گفت و گو کردیم، برق منطقه نوپیدا رفته بود و ما در تاریکی روی پله های مقابل جایگاه ورزشگاه صنایع دفاع روبه روی هم نشستیم تا او با همان لحن حماسی همه چیز را برایشان توضیح دهد و همین لحن حماسی بود که ما را در جو زمانی قرار داد که ایران دو ست از ایتالیا عقب بود و همین مصطفی کارخانه بود که بچه ها را تشویع کرد و حس مبارزه را در آنها زنده کرد.

* این چندمین مصاحبه شماست؟

۱۰ - مورد تلویزیون، ۸ - ۷ مورد رادیویی و بیشتر از همه اینها هم مطبوعات، کار، کار خوبی بود چرا که کسب عنوان جهانی هر ۳۰ - ۲۰ سال یکبار اتفاق می افتد.

* برای ایران؟

بله، چون ما نسبت به تیم های بزرگ دنیا به لحاظ فیزیکی مشکل داریم.

* فیزیک باز یکنان؟

بله، اروپایی ها و آمریکایی ها از لحاظ فیزیکی از ما بالاتر هستند میانگین قدی ما ۱۹۴ سانتی متر بود در حالی میانگین قد تیم روسیه ۲۰۲، برزیل ۲۰۱، بلغارستان ۱۹۹ و کوبا ۲۰۴ سانتی متر بود، کوبایی ها یک بازیکن ۲۱۱ هم سانتی متری در بازی داشتند، یکی از مسائلی که اگر می خواهیم در آینده این سومی ما به اولی تبدیل شود این است که این میانگین قدی ما به آنها برسد.

* این فاکتور قد چقدر تأثیر گذار است؟

در فلسفه دفاع کردن، ۵۰ درصدش قد است.

* برای افزایش این میانگین باید چکار کرد؟

باید روی قد بلند ها سرمایه گذاری کرد، امکانات را برای جوان های مستعدی که قد و قواره خوبی دارند فراهم کنیم بخصوص در مدارس، یک مدرسه با یک توپ والیبال هیچ وقت موفق نیست، باید تخصصی کار کنیم.

* این کار تخصصی در مدارس ما امکان پذیر است؟

بله در یک مدرسه راهنمایی یا دبیرستان بیاییم یک مربی تخصصی والیبال یک مربی تخصصی هندبال، بسکتبال، یک دانه هم فوتبال اختصاص بدهیم نه این که یک نفر بدهیم که همه کار را انجام بدهد، به این می گویند کار پایایی، هنگامی که فونداسیون قدی باشد می توانیم طبقاتمان را بنا کنیم.

در مرحله دوم باشگاه ها قرار دارند، بعضی از باشگاه های ما متأسفانه ضعیف ترین مربیانشان را می گذارند برای تیم های پایه در حالی که کار پایه بهترین مربی فنی و با شخصیت ترین مربی را می خواهند، ما اگر می خواهیم کار فرهنگی انجام بدهیم باید از اینجا شروع کنیم.

* بعضی مربی ها به یک سطحی که می رسند شاید برایشان کسر شأن باشد که با نونهالان و نوجوانان کار کنند؟

نه اتفاقاً لذت در کار با تیم های پایه است.

* خود شما از بین گروه های سنی این گروه را انتخاب می کنید؟

بله، اگر پیشنهاد بشود و مختار باشم این گروه سنی را انتخاب می کنم، خود من مربی نوجوانان، جوانان و بزرگسالان بودم، انقدری که از کار با جوانان و نوجوانان لذت بردم در بزرگسالان نبوده، جوان و نوجوان مثل یک نهال است و هر جور بخوای می توانی آموزشش بدهی ولی بزرگسالان مثل درخت شکل گرفته ای است و نمی شود کارش کرد.

اینها سرمایه هستند و باید از لحاظ ورزشی، اعتقادی، فرهنگی، روحی و روانی و ذهنی رویشان کار شود که از آفتهای اجتماعی دور بمانند، جوان پول و شهرت به دست می آورد و امکان انحراف وجود دارد و آنقدر باید مقاوم شود که از این آسیبها دوری کند.

* والیبال ما در رده نوجوانان و جوانان در سال های اخیر مقام های خوبی کسب کرده، این ها به رده بزرگسالان وارد می شوند، فکر می کنید نسل جایگزینی برای اینها وجود دارد؟

خوشبختانه والیبال ما با آمدن آقای داورزنی که تحصیل کرده است و دکترای ورزش دارد و در زمینه تربیت بدنی و باشگاهداری دارای تجربه است، من افق والیبال را روشن می بینم، پشتوانه سازی خوب دارد شکل می گیرد، گروه های کارشناسی مانند گروه کشف استعداد، گروه کانون ها، گروه مینی والیبال و گروه های دیگر در حال کار زیربنایی هستند.

* الان هم یک سری انتظارات از والیبال به وجود آمده؟

بله، شما وقتی مقام سومی جهان را کسب کردید به شکل ناخود آگاه مردم از تو دومی می خواهند و اولی، گفتم که پنجاه سال طول می کشد که به سومی برسی ولی اینجا دیگر کار سخت تر می شود، باید امکانات در اختیار بگذارند، باید پول خرج شود، ما هنوز ترس داریم از تیم های بزرگ دنیا از بس ارتباط بین المللی مان کم است، باید این ارتباط قطع نشود، باید با روسیه بازی کنیم و برویم توی دل روسیه که ببینیم چکار کرده در زمینه بدنسازی، در زمینه تکنیک و همه مسائل دیگر، برویم ببینیم برزیل، کوبا، آلمان، ایتالیا و غیره چکار کرده اند، از هر کدام که یک چیز بگیریم می شود الگو برداری و شبیه سازی، ما مربیان توانمندی داریم چرا که ایرانی هستیم و به تیممان و مملکتمان اعتقاد داریم.

* قبل از اعزام به مراکش خودتان ذهنیتان چطور بود؟

من یک آدم مثبت اندیش هستم و به کار خود و به خصوص پشتکار خودم اعتقاد دارم، به همین خاطر همیشه قله را نگاه می کنم، برای رسیدن به هدف هم در جلسه های ابتدایی با بازیکنان چهار تا قله کشیدم، قله اول را هدف گذاری کردم، ابتدای

کار بود و هنوز اردوهای اصلی شروع نشده بود، برای مثال بنا داشتیم توی بازی‌های سوپر لیگ نقاط ضعف و قوت بازیکنانمان که در لیگ حضور داشتند را شناسایی کنیم، پایان بازی‌های لیگ مصادف بود به رسیدن به قله اول، ما سخت‌ترین کارها را قله اول فرض کردیم به طور مثال فیزیک سخت‌ترین درس یک دانش‌آموز است که آن را قله اول فرض کردیم، قله دوم را درس شیمی گرفتیم که شروع اردوی اول و جدی ما بود که شامل بدنسازی بود و مثلاً کار سرویس، در این مرحله سرویس‌زن‌های ما اگر دو سرویس خوب می‌زدند می‌توانستند یک سرویس خطا هم داشته باشند.

قله سوم را بازی گرفتیم و در این اردو گرفتیم حالا سه سرویس خوب در مقابل یک سرویس خطا بزنید، قله آخر هم که قله نهایی بود که در مقابل ۴ سرویس خوب اجازه داشتند یک سرویس خطا داشته باشند.

* یک نوع تکامل تدریجی؟

بله، من به آنها گفتم که ما یک هواپیمای چهار موتوره هستیم، فتح قله اول یعنی روشن شدن یک موتور، قله آخر موتور چهارم بود که یعنی شرایط اضطراری، ما از ۱۰۰ درصد که بالاتر نداریم، ما دنبال این بودیم، این ۱۰۰ را هم تقسیم‌بندی کردیم به حمله ۴۵ درصد، سرویس ۲۰ درصد، توپ‌گیری ۱۵ درصد، دفاع ۱۵ درصد و مابقی هم توپ‌های برگشتی، تجربه ۳۰ ساله من به من می‌گفت که با تمرینات رقابتی و فرمول ریاضی جواب می‌گیریم.

به همان دلیل اولیه که گفتم یعنی ضعف فیزیکی و تا حدودی تکنیکی ما فکر کردیم که این خلاء را با چه چیزی می‌توانیم پر کنیم با تلاش، با همت والا، با توکل بر خدا، توسل بر ائمه و داشتن برنامه

* این مسائل را با بازیکنان هم مطرح می‌کردید؟

بله ولی قبل از آن می‌دیدم که آفت بزرگ بازیکنان ما ذهنیت منفی‌شان است، برای تقویت این ذهن، «می‌شود» و «می‌توانم» را کنار زدیم و پالس‌های مثبت فرستادیم که ما می‌توانیم، هدف را وقتی بزرگ گرفتیم تمرینات هم باید در راستای آن هدف بزرگ باشد، وقتی هدف کوچک باشد تمرینات هم سبک می‌شود، ما از همان اول هدفمان را بزرگ گرفتیم.

* این کار چقدر وقت برد؟

شاید ده سال است که من سرمربی تیم‌های ملی جوانان و نوجوانان هستم، ده سال است که رسیدن به اینجا وقت برده، برای این موفقیت هم خیلی فاکتورها کنار هم قرار گرفته، یک مدیر، یک سرمربی، یک سرپرست و بازیکنان خوب، این کار به تنهایی صورت نگرفته و در کنار تمرینات ذهنی، انسجام تیمی بچه‌ها عالی بود انسجامی که در طول همه این سال‌ها بی‌سابقه بود.

* این انسجام چطور به دست آمد؟

من برای این که بچه‌ها را در یک فاز انگیزشی قرار بدهم، یک بازی را با نام مبارک فاطمه زهرا (س) وارد میدان می‌شدیم، یک بازی با نام مولا امیرالمؤمنین (ع) یک بازی با نام امام حسین (ع) و یا حتی یک بازی را با نام پدر و مادرهایمان، یک مورد بود که به تکتک بچه‌ها گفتم آرش کشاورزی، موسوی عراقی، علی نجفی، صابر نریمان‌زاد کاری کنید که بعد از بازی به پدر و مادرهایتان زنگ بزنم و بگویم دمتان گرم با این بچه‌هایتان، حالا ببینم چقدر پدر و مادرهایتان را دوست دارید.

* با همین لحن حماسی؟

بله، خیلی مهم است، ما به کوبا باخته بودیم و فردا ساعت ۱۰ یعنی کمتر از ۱۰ ساعت زمان داشتیم که با ژاپن بازی کنیم، ژاپنی که ۶ ماه قبل در تهران ۳ بر یک به آنها باخته بودیم، حالا هم می‌خواستیم انتقام بگیریم و هم کار صعودمان آسان شود، مانده بودم چطور اینها را تحریک کنم، گفتم دوست دارم امروز را به عشق پدر و مادرهایتان مبارزه کنید.

* چقدر این اعتقادات در کارتان مؤثر بود؟

خیلی، من سال‌ها در وزارت دفاع در خدمت دکتر دهقان، سردار شمخانی، سردار وحید، دکتر منطقی مدیرعامل ایران خودرو، آقای سردار شهریاری مدیرعامل صبا باطری بودم، نیروهای ارزشی که من و والیبال به آنها بدهکار هستیم و این گونه گوشه‌ای از دینمان را هم به این عزیزان و هم به مملکت ادا کردیم.

* کاری بود، که اختصاصاً شما انجام داده باشید؟

بله ما تیم‌های بزرگ دنیا را در اینترنت بررسی کردیم، روزی چند ساعت تمرین می‌کنند، قدشان، وزنشان، ارتفاع حمله و دفاعشان کجاست من به آنالیز خیلی اعتقاد دارم و چون نظامی هستم اعتقاد داریم این مثل جنگ می‌ماند، اگر می‌خواهم با دشمنم بجنگم پشت این خاکریز چند نفر دشمن، چند تانک، چند نفربر و چقدر ادوات دیگر

قرار دارد، آن وقت است که طرح نقشه و دفاع و حمله می‌ریزم.
* ایرانی‌ها پیروزی‌های اول و دوم تیم برایشان تا حدودی عجیب بود، حتی باخت به کوبا را هم غیرعادی تلقی نکردیم ولی در نهایت از گروه خودمان صعود کردیم؟

آن هم به عنوان تیم اول که بی‌سابقه بود، من روحیه بازیکنانم را خوب شناخته بودم، اینها را جمع کردم و مثال شهید فهمیده را برایشان زدم، گفتم مگر شهید فهمیده نمی‌دانست تانک دشمن که می‌آید و او نارنجک می‌بندد و می‌رود، کشته خواهد شد، برای سربلندی من و شما این کار را کرد و در کل بحث اعتقادی زیادی برای آنها مطرح کردم.

* وارد فضای مسابقات بشویم، در بدو ورود تیم‌های دیگر چقدر برای شما بخت قاتل بودند؟

در شروع مسابقات شاید جایگاه ما را ششم تا هفتم می‌دانستند ولی بچه‌ها خیلی زحمت کشیده بودند، الان هم که برای شما صحبت می‌کنم و یکماه از مسابقات گذشته شاید ۲۰ ساعت کمبود خواب دارم، ما شب و روز نداشتیم، شب باید ۴-۳ فیلم را آنالیز می‌کردیم و روز هم مسابقه بود.

* کی به چشم یک رقیب جدی به شما نگاه کردند؟

زمانی که در استارت ۳ بر صفر بلغارستان را بردیم، بلغارها از تیم‌های مطرح بودند

و ما قدم اول را که خیلی مهم بود محکم برداشته بودیم، بازی دوم که با ایتالیا بود ۲ ست عقب افتادیم، ما در تمرینات این حالت را تمرین کرده بودیم، تیم الف و ب را مقابل هم قرار می‌دادم و می‌گفتم تیم الف ۲۴ بر ۱۹ از ب عقب است و الان باید جبران کنید ۲ ست عقب افتاده را باید ببرید، همین حالت در بازی با ایتالیا به دردمان خورد و گفتم حالا وقتش است که جبران کنید.

* اینجا دیگر بچه‌ها به خود باوری رسیدند؟

از قبل رسیده بودیم ولی دو برد پیاپی که داشتیم بچه‌ها از ایران SMS فرستادند که فلائی، رئیس جمهور دوبار پیاپی از شما به عنوان مربی وطنی، مربی ایرانی، مربی بسیجی یاد کرده و من هم به بچه‌ها منتقل کردم و نگفتم که از من اسم برده و گفتم که آقای احمدی‌نژاد از تیم به نیکی اسم برده و مسئولیت ما سنگین شده است، وقتی هم برگشتیم رئیس جمهور ما را مورد لطف قرار داد و آن نشان شجاعت و لیاقت را که به بنده اعطا شد تا آخر عمرم فراموش نمی‌کنم.

البته این را هم بگویم، همه این‌ها با استرس و زحمت به دست آمد، من چهار بار به خاطر قلیوم در بیمارستان بستری شدم، من هم زن و بچه دارم و بچه‌هایم بزرگ شده‌اند، عروس دارم، دخترم را شوهر داده‌ام و باید به آنها بیشتر برسم ولی از مردم و به خصوص خانواده‌های شهدا می‌خواهم که برایم دعا کنند تا انرژی بگیرم و بتوانم در خدمت مردم و مملکت‌م باشم.

* در خصوص

بحث پیش آمده

در خصوص مربی

ایرانی و خارجی

چه نظری دارید؟

من معتقد به

شایسته سالاری

هستم، هر کس که

لیاقت دارد، کارنامه دارد و عملکرد مناسب داشته باشد باید در رأس قرار بگیرد، چه ایرانی و چه خارجی، آنچه در گذشته مرا ناراحت می‌کرد تبعیض بود، ما ایرانی‌ها غریب‌پسند هستیم، مربی خارجی آوردیم با ماهی ۲۵ میلیون تومان ولی به مربی وطنی ماهی ۴۵۰ هزار تومان پرداخت می‌شود، این انگیزه‌ها را می‌کشد، من آدم قانعی هستم ولی همه این‌جور نیستند.

* نهایت آرزوی شما در مربی‌گری؟

مربی‌گری انتها ندارد و دوست دارم امروزم با فردایم متفاوت باشد.



یک مورد بود که به تکتک بچه‌ها گفتم آرش کشاورزی، موسوی عراقی، علی نجفی، صابر نریمان‌زاد کاری کنید که بعد از بازی به پدر و مادرهایتان زنگ بزنم و بگویم دمتان گرم با این بچه‌هایتان، حالا ببینم چقدر پدر و مادرهایتان را دوست دارید



وظیفه‌ی همه‌ی ما این است که به نحو احسن
روی ابعاد انسانی جنگ و جبهه کار کنیم. که
به یاری خدا موفق خواهیم بود

گپ و گفتی با مهدی فقیه بازیگر سینما

دفاع مقدس با لهجه شیرازی

● الیا حسینی



– چطور رفتنش را یاد نمی‌آید ولی خوب رفتیم.
* فکر نمی‌کردید که شما یک تحصیل‌کرده
هستید و جبهه جای کار، آن هم کار هنری
نیست؟

– نه، جاهایی هست که مدارک و کارنامه و همه چیز
فراموش می‌شود، من این را گفتم که چرا مثلاً نمی‌گویند
هنر دوره بودایی یا هنر دوره مسیحی، هنر دوره یهودی،
اینها قبل از ما بوده‌اند، ولی هنر دوره اسلامی زیانزد است.
این به خاطر اعتقادی بودن هنر ماست.

یک مثال بزنم، مسجد عتیق شیراز معماری داشته که
خاص بوده و اهل دل، این معمار معین می‌کند محراب
کجا ساخته شود و قبله کدام طرف است، اما عده‌ای
با او مخالفت می‌کنند و می‌گویند که نه قبله سمت
دیگر است، معمار هم که در معذورات قرار می‌گیرد دو
انگشتش را باز می‌کند و قبله را میان آن دو انگشت
نشان می‌دهد، می‌بینید که هنر ما اعتقادی بوده که به
آن هنر دوره اسلامی اطلاق می‌شود، حالا که حکومت
اسلامی هستیم چه کردایم؟، هنرمان را توانستیم
به مرحله‌ای برسانیم که بگوییم هنر دوره اسلامی در
حکومت اسلامی؟

* شما خودتان چه فکر می‌کنید؟

– نتوانستیم.

* نتوانستیم یا نخواستیم؟

– من عملاً هنر هستم، متفکران، کارگزاران فرهنگی
ما و بزرگان فرهنگی ما نمی‌دانم چکار می‌کنند و این
خیلی بد است.

ما مکاتب زیادی داریم اصفهان، تبریز، خراسان، ولی
کو، به بهانه سنتی بودن همه را کنار گذاشتیم و توی
دانشگاه‌هایمان هنر مدرن را تدریس می‌کنیم، ما به
خاطر آثاری که الان زینتبخش موزه‌های دنیا هستند
شناخته شدایم، ولی به اشتباه یکسری اسم گذاشتیم

مقدس، به نوعی می‌شود گفت به دلیل نوع حرفه‌مان
همه نوع کار قبول می‌کنیم، ولی این تنوع کار باعث
نمی‌شود به هر قیمتی هر کاری را قبول کنیم.
* شمارا بیشتر با چه نقشی می‌شناسند؟

– بابا عقیل.

* این بابا عقیل چقدر با شخصیت واقعی
خودتان همخوانی دارد؟

– من در دوره دفاع مقدس نه به عنوان رزمنده، بلکه به
عنوان هنرمند تئاتر همکاری داشتم و جبهه رفتم، از فاو
تا بلندی‌های حاج عمران را رفتم. اوایل به ما می‌گفتند
یکسری کار جنگی برای اینها اجرا کنید، ما گفتیم بابا
خود اینها دارند می‌جنگند و بهتر از ما هم می‌جنگند،
حالا اگر می‌خواهیم تئاتر اجرا کنیم چه بهتر که کم‌دی
باشد.

* چه سال‌هایی؟

– از همان بحبویه آغاز جنگ، یعنی سال‌های ۶۰ به
بعد، خاطره‌های زیادی هم از آن دوره دارم، یک اجرا
داشتیم در یک سوله. فکر می‌کنم لشکر امام رضا (ع)،
یک سوله بزرگ بود و مشکل صدا داشتیم، یک بچه ۱۶
– ۱۵ ساله آمد و یکسری از این میکروفون‌ها را جوری
توی صحنه کار گذاشت که تمام صحنه را پوشش می‌داد،
همچنین سیستمی را توی تالارهای بزرگ شهرمان هم
ندیده بودم، اجرا که کردیم به معاون لشکر گزارش داده
بودند که اجرا خیلی خوب بوده، ما می‌خواستیم برویم
که معاون لشکر آمد و گفت مثل بچه خوب می‌مانید
و چند اجرای دیگر انجام می‌دهید یا بگوییم که نگذارند
از اینجا خارج شوید، باید بچه‌ها از خط بیایند و این کار
را ببینند.

شاید این سابقه جبهه باعث شد تا آن نقش بابا عقیل
در بیاید، یعنی بچه‌های جبهه را از نزدیک دیده بودم.

* چطور شد پایتان به جبهه باز شد؟

اگر بخواهید نامش را بگویید، مخاطب شما در ابتدا
می‌گوید اسمش آشناست بعد می‌گوید: «آها، همان
پیرمرد شیرازی را می‌گوی.» مهدی فقیه را با اینک‌های
گرد و لهجه شیرازی می‌شناسیم، متولد ۱۳۲۴
که کار هنری را از دبیرستان‌های شیراز با تئاتر شروع
کرده، دانشگاه هنرهای دراماتیک در سال ۵۳ آغاز کار
آکادمیک او بود و پس از آن دانشکده و نسن و انستیتو
مارلی لوروا فرانسه.

فقیه سال ۵۶ و در اوج انقلاب به ایران بازگشت و
بعد از انقلاب کارش را با بازی و کارگردانی کار عروسکی
آغاز کرد که در نهایت منجر به بازی در فیلم‌هایی مانند
ستارگان خاک، قله دنیا، لیلی با من است، هور در آتش،
سه قهرمان، مریم مقدس، می‌گی نه نگاه کن و تعداد
زیادی فیلم سینمایی و سریال تلویزیونی شد.

او برای بازی در هور در آتش و اجرای نقش بابا عقیل
جایزه بازیگر نقش اول را از آن خود کرد.

با او در دفتر مجله شاهد جوان و در یک عصر آرام
پنج‌شنبه به گفت‌وگو نشستیم و شنونده حرفه‌های
شیرین او با لهجه شیرین شیرازی بودیم.

* شما را با دو عنوان بازیگر سینمای دفاع
مقدس و کم‌دی می‌شناسند؟

– دقیقاً آن هم کم‌دی‌ای که با مفاهیم انسانی آمیخته
است، ما می‌توانیم در کار کم‌دی هم مفاهیم انسانی را
دخیل کنیم مثل لیلی با من است.

* و این ذهنیتی که به هر کاری دست بزنیم که
کار خنده‌دار شود را از بین برد؟

– بله، لیلی با من است جرات خاصی به خرج داد و در
دوره خودش بسیار موفق بود.

* خودتان در انتخاب ژانر حساس هستید؟

– ببینید من کار تاریخی هم انجام داده‌ام مانند مریم



مثل سنتی که من با این کلمه به شدت مخالفم، چرا به جای معماری سنتی نباید بگوییم معماری ایرانی یا اسلامی، ایرانی‌ها در طول تاریخ چقدر روی هنر اسلامی تأثیر گذاشتند، اگر یک چیز گرفتیم در مقابل خیلی چیزها عرضه کردیم.

*** به چه خاطر؟**

– چون همیشه کار هنر ما ایرانی‌ها با اعتقاد همراه بود، پشتوانه داشته‌ایم، هنر دوره ساسانی و زرتشتی الهی بوده، سنگ‌نوشته‌های تخت جمشید را نگاه کنید، اینجور شروع می‌شود: به نام خدا! یا خدایا کشور من را از خشکسالی و دروغ محافظت کن.

* و با اسلام این هنر تکامل پیدا کرد؟

– بله و چون این تکامل در دین بود را پذیرفتیم، قبل از آن یهودیت و مسیحیت بودند. پس چرا آن دین‌ها را نپذیرفتیم؟

*** آقای فقیه وارد حوزه کاری خودتان یعنی سینما می‌شویم، چه حسی دارید از این که به عنوان یک بازیگر سینمای دفاع مقدس شناخته شده‌اید؟**

– افتخار می‌کنم، من از سر صدقه شهدا آن نقش بابا عقیل را بازی کردم.

*** در بین عموم سینمای دفاع مقدس چه جایگاهی دارد؟**

– مردم به خدا نوع کار را بدون شعار و لودگی دوست

دارند، ببینید بعد از آن کار هور در آتش من با خانواده‌ای بر خورد کردم که فکر نمی‌کردم علاقهای به آن فضا داشته باشند، ولی خیلی محبت کردند و از نقش بابا عقیل کلی تعریف کردند و خیلی لطف داشتند، مردم آگاه هستند.

*** ولی ظاهر آستون‌لان مردم را خیلی دست پایین فرض می‌کنند؟**

– آفرین... آفرین، ببین من با اتوبوس می‌آیم و می‌روم، من در متن مردم هستم و خوشحالم، با مردم دمخور هستم، من میان مردم به خوبی باز خورد کارها را می‌بینم.

*** یک تقسیم‌بندی نسلی در کشور داریم، نسل سوم چقدر به سینمای دفاع مقدس اهمیت می‌دهد؟**

– ما اطلاع‌رسانی خوبی نداشته‌ایم.

*** از طرف کی؟**

– کل بدنه فرهنگی را می‌خواهم بگویم، شاید رویمان نشده که ابعاد مختلف یک شهید را معرفی کنیم، آن شهید رسیده به انسان کامل بودن که شهید شده است.

*** مگر یکی از ابزارهای تبلیغی ما سینما و تلویزیون نیست، آن هم با حجم انبوه تولیداتش در زمینه دفاع مقدس یا انقلاب، از این ابزار برای ترسیم چهره واقعی این ژانر استفاده شده است؟**

– نه، چون به آن داشته‌های واقعی ما از جنگ نزدیک نشده است، من خاطرم هست که در جریان جنگ هر مسئولی که می‌رفت پشت میکروفن با این جمله شروع می‌کرد: «بسم رب الشهداء و صدیقین، اما جدیداً این جمله را شنیده‌اید؟

*** نه، خیلی وقت است.**

– به همین خاطر است، یعنی فکر می‌کنند جبهه و جنگ هم تمام شده، غرب هنوز که هنوز است دارد روی جنگ ویتنام فیلم‌هایی می‌سازد بی‌ظنیر، هزینه می‌کنند، سرمایه‌گذاری می‌کنند، می‌دانی مال ما چرا نمی‌شود، چون به هفته دفاع مقدس که نزدیک

می‌شویم، همه جمع می‌شوند که چکار کنیم، چکار نکنیم و از این دست مسائل، درست مثل کارهای مناسبتی شب‌های شهادت که چند بازیگر لباس‌های بشور بپوش تنشان می‌کنند و یک شمشیر و یک دکور کاهگلی و یک فانوس و یک شمع، بابا به خدا این نیست، فکر نکنید، آنها فکر می‌کنند، چهار سال تحقیق می‌کنند، متن می‌نویسند، پی‌گیری می‌کنند تا یک کار قابل قبولی مثلاً مثل فیلم غلاف تمام فلزی ساخته می‌شود.

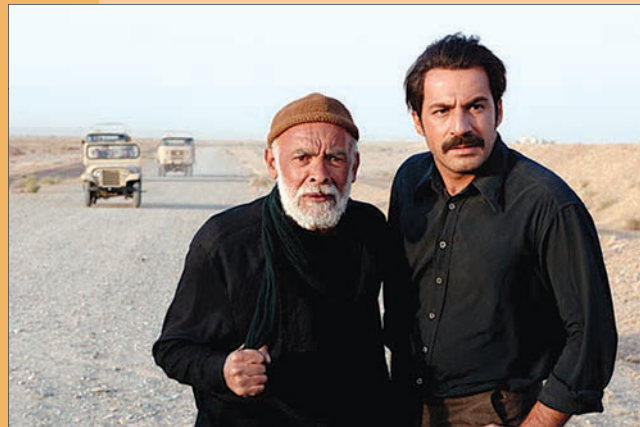
*** یعنی کیفیت فدای کمیت شد؟**

– کمیتی هم نبود، قسمت عمده‌ای از کار یک کپی ناقص از فیلم‌های ایتالیایی بود، فیلم‌های حادثه‌ای.

*** همین نوع کار ذهنیت‌ها را منحرف نکرد؟**

– چرا، در حالی که کارهای جدی سینمای دفاع مقدس ما مثل کارهای حاتمی‌کیا، مرحوم ملاقلی‌پور، حمید نژاد، کمال تبریزی و خیلی‌های دیگر موفق بودند، الان این کارگردان‌ها که مؤلف بودند کجا هستند.

*** چرا تعدادی از همین‌ها که گفتید بعد از ساخت یک فیلم می‌گویند این آخرین کار ما در سینمای**



دفاع مقدس بود؟

– ادیتشان می‌کنند، وسایل نمی‌دهند، برای فیلم یک اسلحه و مقداری مهمات خوانی، کلی تورا می‌دوانند، در غرب در عوض کلی کمک می‌شوند و علاوه بر وسایل ایده هم می‌گیرند، ولی اینجا با همه این محدودیت‌ها فیلمی ساخته می‌شود، تازه یک عده کارشناس باید ببینند نظر بدهند که اینجا را حذف کن، آنجا را عوض کن و از این دست مسائل.

*** سینمای دفاع مقدس چقدر می‌تواند ادامه داشته باشد؟**

– جای کار زیاد دارد.

*** این به خاطر ظرفیت‌های پنهان باقی‌مانده است؟**

– همین جور که فرمودید، ظرفیت‌های پنهان زیادی باقی‌مانده.

*** یعنی نیاز به زمان هست که کارگردانان ما یک رجعتی به سینمای دفاع مقدس داشته باشند آن هم در سال‌های آینده؟**

– امکانش هست، اینجور هم نیست که سینمای دفاع

مقدس همین الان هم کم رونق باشد، مردم نوع خوب و سینمایی این ژانر را دوست دارند.

*** تحلیل منفی رسانه‌ای چقدر تأثیر گذار است؟**

– باز مردم همه چیز را می‌فهمند، حضرت امام (ره) می‌گفت که ما مردم خوبی داریم، مردم آگاهی داریم، قدر این مردم را بدانیم.

*** اگر نسل سوم یا چهارم ما بیایند و به شما بگویند که این تصویری که شما از جنگ ساختید را ما درک نکردیم یا درست نبود چه جوابی دارید؟**

– این مسئله برای خودم پیش آمده، در فرودگاه یک جوانی آمد و تقریباً همین سؤال را مطرح کرد.

*** از چه چیز انتقاد داشت؟**

– مشکل این بود که تفهیم نشده بود و آن واقعیت‌های ملموس هنوز برایش جان‌نفتاده بود و بیشتر القائات بود، من برایش بابا عقیل را گفتم، یا در فاکو که بودیم مسجیدی بود مال شهرداری تهران، پیرمردی از شیراز آمده بود و آنجا فالوده شیرازی صلواتی به بچه‌ها می‌داد، این را برایش تعریف کردم که به این شکل بوده، در جواب آخر به من گفت همه این بچه‌ها دقیقاً همین‌ها هستند که توی فیلم اخراجی‌ها تصویر شده است.

*** یعنی یک فیلم همه ذهنیت آنها را ساخته بود؟**

– من یک مثالی برای او زدم، صاحبی وارد باغی شد، باغبان را فرستاد پی نخود سیاه و نظر سوء نسبت به زن باغبان داشت، به زن گفت همه درها را بستی، زن گفت همه درها را بستم جز در خداوند، صاحب به خاک می‌افتد و توبه می‌کند، من تنها توانستم در آخر این جواب را به او بدهم.

*** قانع شد؟**

– به خودش واگذار کردم که برود فکر بکند.

*** این ذهنیت چند درصد از جوان‌های ماست؟**

– اقلیت جوان‌های ما.

*** کارگردان جوانی وجود دارد که**

رغبت داشته باشد کار دفاع مقدس

انجام بدهد؟

– هست، یک کلیبی کار کردیم با آقای میرمحمدی و تهیه‌کننده‌اش صحرانیان که فرزند شهید هم هست، جوانانی که هم سوادش را دارند و هم دلسوخته، می‌دانید که کلیپ ساختن گاهی خیلی سخت‌تر از یک فیلم‌سینمایی است، هستند جوانانی که در این زمینه کار کنند، اما نمی‌دانم چه کسی باید دست اینها را بگیرد و حمایتشان کند.

*** از آخرین کارتان بگویید.**

– ملک سلیمان که یک اقتباس قرآنی و کار تاریخی است که در مرحله فیلمبرداری قرار دارد و هنوز نوبت به نقش‌های من نرسیده است.

*** حرف آخر؟**

جنگ ما یک جنگ فرهنگی بود و شهدایی که تقدیم آستان الهی کردیم آدم‌های متفکری بودند. که باید شایسته و بایسته به آنها پرداخت. سال‌ها باید بگذرد که بدانیم این ستارگان خاکی چه کسانی بوده‌اند. وظیفه‌ی همه‌ی ما این است که به نحو احسن روی ابعاد انسانی جنگ و جبهه کار کنیم. که به یاری خدا موفق خواهیم بود.



عکس: بانک روزیه، فارس

نگاهی به رویکرد جدید سینمای ایران به ساخت فیلم‌های جنگی

احیای سینمای جنگ: یک فرصت طلایی

عظیمی از سربازان دشمن قرار می‌داد و عجب‌ا که او به تنهایی دست به نابودی تمام افراد دشمن می‌زد و یا در فیلم‌هایی دیگر، سربازان و افسران و فرماندهان دشمن چنان کودن و احمق به تصویر کشیده می‌شدند که حتی باور آن نیز در عالم خیال و سینما بسیار دور از ذهن بود؛ به هر حال این روند در ژانر سینمای دفاع مقدس سال‌ها و سال‌ها ادامه داشت.

هر چند روند ساخت فیلم‌های دفاع مقدس طی هشت سال گذشته به لحاظ کمی دچار کاستی فراوان شد اما به لحاظ کیفی شاهد ساخت آبرومندانه‌ترین فیلم‌های سینمای ایران در حیطه دفاع مقدس بودیم. آژانس شیشه‌ای، قارچ سمی، دوئل و... فیلم‌هایی بودند که قهرمانان بازگشته از جنگ را در اجتماع امروزی در قالبی دیگر و البته با تأکید بر روزهای دفاع مقدس بر پرده سینما جان می‌بخشیدند. اما توجه سینماگران و سیاستگذاران سینمایی به مقوله دفاع مقدس حد فاصل سال‌های ۸۴ تا ۸۵ سبب شد تا هشت فیلم‌سینمایی در جشنواره بیست‌وپنجم به روی پرده روند. فیلم‌هایی با موضوع، مضمون و یا به بهانه دفاع مقدس؛ ویژگی فیلم‌های یاد شده در جشنواره بیست‌وپنجم، تنوع موضوعی آن است به گونه‌ای که بیننده می‌تواند در فضایی طنز (اخراجی‌ها) قهرمانان جنگ را به نظاره بنشیند و یا از سوی دیگر مستقیماً در صحنه نبرد حضور یابد و شاهد از جان گذشتگی رزمندگان برای حفظ ناموس و وطن باشد (روز سوم). جالب اینکه در بطن یک

بیست‌وپنجمین جشنواره فیلم فجر، هشت فیلم را با موضوع و مضمون سینمای جنگ پذیرا شد. این رقم در مقایسه با آمار تولید فیلم‌هایی مشابه در این ژانر طی هشت سال گذشته به لحاظ کمی، افزایش قابل توجهی را نشان می‌دهد. اما نکته مهمی که در تولیدات سینمای جنگ در سال ۸۵ (اعم از فیلم‌هایی که تا زمان نگارش این سطور به نمایش در آمده‌اند و چه آنهایی که تاکنون توفیق اکران عمومی نیافته‌اند) قابل توجه و تعمق است، تغییر نگرش فیلمسازان به مقوله سینمای جنگ است. گونه‌ای سینمایی که سال‌هاست در سینمای جهان، طرفداران خاص خود را دارد و در سینمای ما نیز از این گونه سینمایی با نام سینمای دفاع مقدس نام برده می‌شود. سال‌ها بود که در سینمای ما هرگاه صحبت از سینمای جنگ به میان می‌آمد، بیننده با سابقه ذهنی قبلی از اینگونه فیلم‌ها در سینمای ایران ناخودآگاه به یاد فیلم‌هایی می‌افتاد که رزمندگان ایرانی را تنها با یک اسلحه کلاشینکف در مقابل خیل

سینمای ایران، امروز و در این لحظه به بلوغ و پختگی مناسبی به لحاظ ساختاری و محتوایی در سینمای جنگ رسیده و سینماگران ما اینک پشتوانه‌ای گرانبها در این عرصه محسوب می‌شوند



ماجرای انتقام‌جویی نیز می‌تواند با بخشی از دردهای پنهان جانبازان سال‌های دفاع مقدس مواجه شود (سنگ، کاغذ، قیچی) و یا تلاش یک رزمنده سابق را در جامعه امروز برای یافتن خاطرات تلخ و فراموش شده به نظاره بنشیند (پاداش سکوت). مجموع فیلم‌های یاد شده به اضافه نوع داستان و ساختار سایر فیلم‌های این ژانر در سال ۸۵ (مثل یک قصه، دست‌های خالی، آنکه دریا می‌رود، اتوبوس شب) نشان‌دهنده این نکته است که سینماگران ایران به قرائت و تصویر جدیدی از سینمای جنگ دست یافته‌اند. تصویری که چنانچه حمایت سیاست‌گذاران دولتی را به لحاظ مادی و معنوی به همراه داشته باشد می‌تواند زمینه‌ساز بسیار مناسبی برای آینده‌ای درخشان در این ژانر سینمایی در سینمای ایران باشد.

تأکید بر این نکته نیز بر هیچ‌کس پوشیده نیست که بدون تردید چنانچه فیلم‌سازی بخواهد صحنه‌های نبرد را به تصویر بکشد حتماً و می‌بایست از منابع مالی دولتی بهره بگیرد. چرا که بخش خصوصی با توجه به محدودیت سرمایه خود قادر نیست تا یک پروداکشن این گونه را به لحاظ مالی پشتیبانی کند و حاصل نیز اینگونه خواهد بود که از هشت فیلم یاد شده در سال ۸۵ تنها دو فیلم به شکل مستقیم و گسترده صحنه‌های نبرد را به تصویر کشیده‌اند (روز سوم و اخراجی‌ها) و باقی فیلم‌ها اگرچه در متن و حاشیه خود مساله جنگ و دفاع مقدس را به نوعی دستمایه کارشان قرار داده‌اند اما به هر حال نشانی از فضای درگیری رزمندگان ما با دشمن، کمتر نشانی به چشم می‌آید. البته همین جا لازم است این نکته را نیز خاطر نشان سازم که به مانند سال‌های میانی دهه شصت و اوایل دهه هفتاد نباید همه هم و غم فیلم‌سازان ما به صحنه‌های درگیری معطوف شود. بلکه اتفاقاً اینک می‌بایست سینمای ایران زندگی آدم‌های جنگ را در فضای روزمره و مناسبات اجتماعی امروز جستجو کند و نمایشگر دردهای پیدا و پنهان این آدم‌ها پس از جنگ باشد. اما حمایت بخش‌های مختلف دولتی (و نه تنها وزارت ارشاد) از فیلم‌هایی که در آن تاریخ جنگ ما از طریق سینما روایت می‌شود می‌تواند بسیار ارزشمند و ماندگار باشد. نگاهی به عملیات‌های مهم در هشت سال دفاع مقدس همچون عملیات فتح المبین - عملیات بیت المقدس - عملیات والفجر و... نشان می‌دهد که هنوز بخش کوچکی از توانمندی‌های رزمندگان ایران در تاکتیک‌های نظامی و فتوحات مختلف از زبان سینما تصویر نشده است. و سینماگرانی که جنگ را از نزدیک تجربه کرده‌اند خود بهتر از هر کس دیگری بر این نکته معترف خواهند بود که هر یک از عملیات‌های یاد شده می‌تواند بستر مناسبی برای یک فیلم جنگی با ساختاری بسیار مناسب و به دور از کلیشه‌های رایج باشد.

در این سال و زمانه به نکتته‌ای اعتقاد زیادی دارم: نسل سوم ما که در فضای جنگ قرار نگرفته و آن را تجربه نکرده است. از چه راهی می‌تواند با رشادتها و مقاومت پدران و برادرانش آشنا شود؟ آیا به جز این است که زبان سینما به عنوان هنر هفتم و در برگیرنده تمام هنرها بهترین بستر برای آشنا ساختن نسل‌های پس از جنگ با این روایت هشت ساله دفاع و مقاومت است؟ همان گونه که گفتم بخش‌های مختلف دولتی را هم‌تی بلند می‌باید تا نسبت به این رسالت مهم اهتمام ورزند و با حمایت مادی و معنوی خود سینمای ایران را در این راه یاری‌گر باشند. فیلم‌های به نمایش در آمده در بیست و پنجمین جشنواره فیلم فجر که در ژانر دفاع مقدس ساخته شده بودند این مساله را به روشنی بیان کردند که سینمای ایران، امروز و در این لحظه به بلوغ و پختگی مناسبی به لحاظ ساختاری و محتوایی در سینمای جنگ رسیده و سینماگران ما اینک پشتوانه‌ای گرانبها در این عرصه محسوب می‌شوند تا بتوانند ناگفته‌های سال‌های دفاع مقدس را با بیانی شیوا و به شکلی هنرمندانه تصویر کنند. بدون تردید نام کارگردانان نام‌آشنای جوان و پیشکسوت و میانسال در میان هشت فیلم ساخته شده سال ۸۴ و ۸۵ (خسرو سینایی - کیومرث پوراحمد - ابوالقاسم طالبی - محمد حسین لطیفی - سعید سهیلی - مازیار میری - آرش معیریان - مسعود دهنمکی) مؤید این نکته است که تمایل به ساخت فیلمی با موضوع و مضمون دفاع مقدس مختص به قشر خاصی از کارگردانان و یا از آن یک نسل خاص نیست؛ بررسی کارنامه کاری هشت کارگردان یاد شده نشان می‌دهد که ایشان در ساخته‌های قبلی خود اکثر قریب به اتفاق گونه‌های سینمایی را آزموده‌اند و رویکرد

ایشان به سینمای جنگ نشان از استقبال و آمادگی سینمای ایران برای تقویت هر چه بیشتر این ژانر سینمایی دارد.

به یاد داشته باشیم که بیش از شصت سال از جنگ دوم جهانی می‌گذرد اما کشورهای درگیر در آن جنگ و حتی کشورهایی که در جنگ دوم جهانی نیز شرکت نداشته‌اند، همواره علاقه زایدالوصفی به این ژانر سینمایی از خود بروز داده‌اند. به گونه‌ای که همه ساله شاهد ساخت و اکران فیلم‌های جنگی در سطح گسترده جهانی هستیم و البته در این زمینه هالیوود با هوشمندی کامل و آگاهی به این نکته که می‌بایست نسل‌های جدید خود را با روند جنگ جهانی دوم آشنا سازد، سیاست‌ها و اهداف مورد نظر دولت‌های خود را از طریق این مدیوم سینمایی و به وسیله سینمای جنگ تبیین و منعکس می‌کنند.

به هر صورت به نظر می‌رسد هم اکنون فرصتی طلایی در زمینه احیای مجدد سینمای دفاع مقدس به سینمای ایران روی آورده است. چرا که از یک سو استقبال سینماگران از این گونه سینمایی روندی رو به رشد داشته و از سوی دیگر حمایت‌های مختلف دولت و به ویژه وزارت ارشاد و انجمن سینمای دفاع مقدس، بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس و سایر نهادهای دولتی و نیمه دولتی توجه ویژه‌ای را به این بخش معطوف داشته‌اند و برآیند این توجه و آن علاقه‌مندی، فرصتی طلایی را برای سینمای ایران و ژانر سینمای دفاع مقدس به وجود آورده تا یکبار دیگر مردم با استقبال خود از این فیلم‌ها سالن‌های سینما را رونق ببخشند و از دیگر سو پشتوانه خوبی در سینمای ایران برای نسل‌های آینده به جهت آشنایی با سینمای جنگ و هشت سال دفاع مقدس اندوخته شود.



پیاده روی بر سنگ فرش نمایشگاه معرق

راز چوب



مریم ناگهی

در اینجا چوب‌ها با تو سخن می‌گویند. چوب‌هایی که تراش خورده‌اند و در اشکال مختلف همچون قطعات کوچک و بزرگ یک پازل، هنرمندانه در کنار هم چیده شده‌اند و تصویری زیبا را خلق کرده‌اند. اینجا تالار نگارستان است. نمایشگاه معرق «راز چوب»

ردپایی از نوآموزی

تابلوها را یکی یکی از نظر می‌گذرانی، از نمایشگاه‌های معرق بسیاری تا به حال دیدن کرده‌ای اما، گویا «راز چوب» حرف دیگری برای گفتن دارد. متفاوت است و جذاب.

آثار از دور بی‌شبهت به تابلوهای نقاشی نیستند اما، وقتی از فاصله نزدیک به تماشایشان می‌ایستی سطح چوبی‌شان از میان رنگ‌ها خودی نشان می‌دهد. به راستی که به نقاشی عجیب نزدیک‌اند و حضور عنصر رنگ در آنها غالب است. تا به امروز تابلوهای معرق را محدود به طرح‌هایی مرسوم و تکراری دیده‌ای؛ طرح‌هایی چون گل و مرغ، لیلی و مجنون، آیه‌های قرآنی، اشعار حافظ و ظهیر عاشورای معروف فرشچیان.

سال‌های سال است که هنر معرق سه هزار و اندی ساله به سبک و سیاق گذشته رو به سمت جلو پیش می‌رفت. آهسته و پیوسته. آثاری که همواره زمینه‌شان به یک رنگ تخت - اغلب مشکی - خلاصه می‌شد و تصاویر هم به صورت یک بعدی از قطعات چوبی چیده شده در کنار هم. در زیبایی این آثار شک و تردیدی نیست. اما، به هر حال با توجه به گذشت زمان و نوآوری‌های هنر مدرن امروز، در معرق نیز به عنوان هنری پر قدرت چنین نیازی احساس می‌شد.

و حالا امروز در نمایشگاه راز چوب «رضا بدیعی» و «پروین خالقی» ردپای نوین این نوآوری را به تماشا می‌نشینیم.

دنیای چوبی رنگ‌ها

در هنر نقاشی برای ایجاد حجم و بعد در اثر، از درجه یا تونالیته مختلف یک





رنگ به صورت تیره و روشن استفاده می‌شود، تا خانواده‌ای از رنگ‌های تیره و روشن ابعاد مختلف یک طرح را به خوبی نمایان سازد و واقعی‌تر به نظر آید. در نگاه اول شاید استفاده از سایه روشن برای نمایش هر چه بهتر تصویر در هنر سنتی چون معرق قابل تصور نباشد اما...

در سال ۷۸ استاد معرقی به نام «مهرداد اینانلو» بعد از سال‌ها فعالیت در این رشته با آگاهی بر تنوع و گستره بسیار رنگ در چوب‌ها، دست به یک ابتکار جدید زد. او با استفاده از تجربه و کنار هم قرار دادن تکه چوب‌های رنگی آثاری بدیع و چند بعدی را خلق کرد؛ تابلوهایی بدون محدودیت موضوعی سبک سنتی گذشته. او با استفاده از این تکنیک توانست تابلوهای معرق متنوعی را با الهام از عکس‌ها، نقاشی‌ها و پرتوهای اطرافش بیافریند و این هنر چوبی را از چارچوب‌های کهنه و تکراری به فضای گسترده رنگ و بُعد پرواز دهد. کاری که تا آن زمان منحصر به هنر نقاشی بود و در مخیله یک هنرمند معرق کار نمی‌گنجید.

شاید برای کسانی که از نزدیک به رنگ چوب‌ها دقت ویژه‌ای نکرده باشند تصور اینکه یک چوب آنهم از یک نوع درخت می‌تواند تنوع رنگی بسیاری داشته باشد اندکی سخت باشد. درخت‌هایی که در هر فصل و هر نوع خاکی رنگ چوب‌شان تغییر می‌کند. حال آنکه در طبیعت گونه‌های مختلف درختانی وجود دارند با رنگ‌های ویژه و خاص خودشان که متفاوت از گونه‌های دیگرند و این خود می‌تواند گستره‌ای از دنیای چوب‌های رنگی را مقابل دیدگان یک هنرمند قرار دهد.

استاد اینانلو با تیزهوشی و تجارب بسیاری این مسئله را به خوبی دریافت کرد و با تلفیق آن در هنر معرق، تکنیک جدیدی با نام «تفکیک رنگ» را به ثبت رسانید و به دنیای هنر معرفی‌اش کرد.

صفی از مخالفان و موافقان

بدعت‌ها و سبک‌های جدید همواره در شروع کار با موجی از مخالفان و موافقان بسیاری مواجه می‌شوند. سبک «تفکیک رنگ» نیز از این امر مستثنی نبوده است.

برخی از استادان قدیم که همواره تعصب ویژه‌ای بر حفظ چارچوب‌ها و قواعد و اصول دارند همواره از مخالفان سرسخت ابتکارات جدید محسوب می‌شوند. به خصوص در هنری سنتی چون معرق. و جوانان که همیشه تشنه نوآوری و شیوه‌های جدیدند از موافقان پروپاقرص ابداعات به حساب می‌آیند.

رضا بدیعی و پروین خالقی، شاگردان قدیمی استاد اینانلو را می‌توان در جرگه موافقان و دنبال‌کنندگان پر تلاش و جدی این سبک دانست. دو هنرمندی که سال‌هاست خود در جرگه استادی، شاگردان بسیاری را با این عرصه آشنا کرده‌اند.

در نمایشگاه راز چوب تعدادی از آثار شاگردان‌شان نیز به چشم می‌آید که برای شروع، کار را با تکنیک‌های گذشته آغاز کرده‌اند و مشتاقانه انتظار ورود به سبک تفکیک رنگ اره بر چوب هستند و قطعات چوب‌ها را هنرمندانه کنار هم می‌چینند. در این میان تماشای آثار یک هنرمند ۵ ساله، شیرینی و لطف دیگری دارد و نشان از نبود محدودیت برای گام نهادن به وادی‌ای به نام هنر. اینجا تالار نگارستان است، نمایشگاه مدرن معرق.



نام: رضا

نام خانوادگی: بدیعی

تعداد نمایشگاه‌ها:

- نمایشگاه فرهنگسرای نور

- نمایشگاه میراث فرهنگی

- نمایشگاه معرق یزد

- نمایشگاه معرق زنجان

- نمایشگاه بین‌المللی گروهی کشور هلند

- نمایشگاه بین‌المللی گروهی کشور دبی

فوق‌العاده در آمدزا است

به تدریس علاقه ویژه‌ای دارد و آموزش را عین هنر می‌داند. آموزش معرق خصوص معرق کار معرفی می‌کند: «هنر جو باعث رشد می‌شود. یک تابلوی معرق تکمیل شده زمان زیادی را از یک هنرمند می‌گیرد و اصولاً یک هنرمند معرق کار یک مدل را یک بار بیشتر تجربه نمی‌کند.

اما، وقتی که تو یک مدل را به ده نفر آموزش می‌دهی با ده تجربه جدید آشنا می‌شوی که در خلق آثار بعدی بسیار مفید هستند.»

رضا بدیعی عاشق هنرش است به خصوص تکنیک جدید «تفکیک رنگ» که دنیایی از تصاویر جدید را پیش رویش قرار داده است: «همیشه به دنبال بهترین‌ها بودم. برای شروع هنر معرق مدت‌ها دنبال یک استاد خوب و برجسته گشتم و خدا را شکر این زحمت و تلاشم به بار نشست و مدت‌ها از محضر یک استاد نمونه و نوع‌آور بهره برده و می‌برم.»

سال‌ها پیش علاقه به دنیای چوب و راز و رمز این نعمت خدادادی، بدیعی را به سمت هنرهای چوبی کشاند که از میان هنرهای متعدد چوب به معرق گرایش ویژه‌ای پیدا کرد و بعد از سه سال فعالیت و آموزش سبک سنتی وارد عرصه و تفکیک رنگ شد.

جز این نمایشگاه در نمایشگاه‌ها و مسابقات کشوری و بین‌المللی بسیاری شرکت کرده و ورود تکنیک جدید تفکیک رنگ به دنیای سنتی هنر معرق را گام مثبتی برای استقبال بیشتر جوانان امروز به این هنر می‌داند.

طوری‌با لذت پنجره‌های تازه‌ای از هنر معرق را برویمان می‌گشاید که ناخواسته به این هنر علاقه‌مند می‌شویم. از درآمدزا بودن رشته معرق سؤال می‌کنیم. بدیعی با جدیت خاصی در این رابطه می‌گوید: «فوق‌العاده درآمدزا است.»

تعجب می‌کنیم و او در تکمیل صحبتش می‌گوید: «اگر بدانی که هنرت را چگونه به دیگران عرضه کنی قطعاً کارهایت با اقبال و استقبال خوبی مواجه می‌شوند.»

معرق در تمام تار و پود زندگیش رسوخ کرده است و در حال حاضر جز تدریس و قبول سفارش شغل دیگری ندارد.

با تمام این صحبت‌ها اما، از مهجور بودن هنر و هنرمند در جامعه گلایه دارد و معتقد است که همه هنرمندان آنطور که باید

از نظر مادی نمی‌توانند با هنرشان به خوبی تأمین باشند و نیاز به توجه دولت و مسئولان را دارند: «اگر دولت از هنرمند حمایت کند، مردم هم بهای بیشتری برای کار هنری قائل می‌شوند و آثار هنری وارد زندگی مردم خواهد شد.»

خیابان هنر را اقدام خوبی در این مسئله می‌داند. اینکه هر هفته هنرمندان در یکی از خیابان‌های شهر گرد هم می‌آیند و آثارشان را به میان عابران و رهگذران می‌برند تا آنها در خلال رفت و آمد روزمره اندکی با عالم هنر و هنرمندان جامعه‌شان آشنا شوند.

رضا بدیعی معرق جوان کشورمان امیدوار است که روزی فرا برسد تا جایگاه واقعی هنر در میان مردم رنگ واقعیت به خود بگیرد: «برای تقویت دید هنری مردم و ایجاد علاقه و انگیزه در آنها برای خرید کارهای هنری باید هر کسی از خودش شروع کند.»



ista™



ویستا در راه است

معرفی دستگاهی برای ویستا

• یوسف قدیانی



شما بدهد همچنین حافظه‌ی Patriot که قیمت مناسب و سرعت بالایی دارد و برای Overclock کردن هم بسیار مناسب است پیشنهاد می‌شود.

هارد دیسک:

اکثر کاربران ذاتاً به هارد دیسک‌های بالا علاقه دارند که در اینجا به نفع آنهاست. ویندوز ویستا به حداقل ۱۵ گیگا بایت فضای خالی نیاز دارد. با در نظر گرفتن بقیه‌ی برنامه‌هایی که قرار است نصب شوند، بهتر است درایو نصب ویندوز شما حداقل ۲۵ گیگا بایت ظرفیت داشته باشد که هنگام پارتیشن بندی باید به آن توجه کرد.

کارت گرافیک:

تا قبل از ویستا از قابلیت Direct ۳D کارت‌های گرافیکی فقط در بازی‌ها استفاده می‌شد. ویستا با یک تحول چشمگیر با به کارگیری مدل درایور جدید با نام WDDM، از Direct ۳D در محیط ویندوز استفاده و دسک‌تاپ ۳D را به شما هدیه می‌کند. همچنین ویستا از ۱۰ DirectX نیز به‌طور کامل پشتیبانی می‌کند.

ویندوز ویستا روی دیسک‌های DVD عرضه می‌شوند. بنابراین باید حداقل یک DVD-Rom نیز بخرید. بهتر است یک DVD-RW بخرید که حتماً به کارتان خواهد آمد. در خرید منبع تغذیه نیز دقت کافی کنید که مطابق با نیاز سیستم شما باشد. برای این سیستم یک منبع تغذیه حدود ۴۵۰ وات کافی خواهد بود.

راهنمای گام به گام نصب ویستا:

نصب ویندوز ویستا یکی از داغ‌ترین بحث‌ها در میان علاقمندان به «تازه‌های نرم‌افزاری» است. شاید جدید بودن این سیستم‌عامل، شما را نیز دچار تردید کند که آیا قادر به نصب صحیح ویندوز ویستا هستید؟ خبر خوش آن است که نصب ویستا از نصب ویندوز ایکس‌پی نیز ساده‌تر است و با دنبال کردن توضیحات این راهنما به راحتی قادر خواهید بود ویستا را نصب کنید. پس دی‌وی‌دی ویستا را تهیه کنید تا نصب را شروع کنیم. برای شروع نصب دی‌وی‌دی ویستا را در درایو قرار دهید و کامپیوتر را ریستارت کنید تا در هنگام بوت شدن وارد محیط نصب ویستا شود. توجه کنید که نصب ویستا را از داخل ویندوز ایکس‌پی انجام ندهید؛ زیرا باعث ایجاد خطاهایی در هنگام نصب می‌شود که برای یافتن دلایل آن می‌توانید به سایت مایکروسافت مراجعه کنید. اگر پس از ریستارت کردن کامپیوتر نصب ویستا آغاز نشد و باز سیستم‌عامل خودتان اجرا شد، کامپیوتر را ریستارت کنید و در تنظیمات BIOS ترتیب بوت شدن را تغییر دهید و اولین وسیله را درایو DVD انتخاب کنید. برای وارد شدن به BIOS به محض ظاهر شدن صفحه‌ی سیاه در زمان روشن شدن کامپیوتر، چندین بار دکمه Delete را فشار دهید تا وارد صفحه بایوس شوید. اگر تا این مرحله درست پیش رفته‌اید، در هنگام بوت شدن کامپیوتر صفحه‌ی ابتدایی ویستا را خواهید دید.

۱- پس از بوت کامپیوتر صفحه‌ی ابتدایی نصب ویستا ظاهر می‌شود.

۲- در این صفحه می‌توانید زبان مورد نظر و نوع نمایش زمان و واحدها را انتخاب کنید. توصیه می‌کنیم تمام این سه گزینه را به حالت پیش‌فرض خود رها کنید. فعال کردن امکان تایپ فارسی، بحث دیگری است که بعد

رسم است که هر وقت ویندوز جدیدی به بازار می‌آید، سخت‌افزار سیستم شما نیازمند به روزرسانی می‌شود. مثلاً وقتی ویندوز XP آمد، نیاز بود حافظه‌ی خیلی از سیستم‌ها زیاد شود تا XP با سرعت قابل قبولی روی سیستم اجرا شود. حتی عده‌ای به همین بهانه، کل سیستم را عوض کردند! اکنون هم که ویندوز ویستا وارد بازار شده است این مشکل به صورت حادث و جدی‌تری اکثر کاربران را به دردسر انداخته است و اکثریت آنان مجبورند کارت گرافیک، رم و پردازنده یا به عبارتی کل سیستم را عوض کنند!

ویستا به خاطر قابلیت‌های جدیدی که همراه دارد، به گونه‌ای خوره‌ی سخت‌افزار محسوب می‌شود. بهترین راه برای اینکه بفهمید سیستم کنونی شما از پس ویستا بر می‌آید یا نه استفاده از برنامه Windows Vista Upgrade Advisor است. این نرم‌افزار را از سایت WWW.Windows.com دانلود و سپس روی ویندوز XP اجرا کنید. این نرم‌افزار به طور خودکار سخت‌افزارهای سیستم شما را بررسی می‌کند و به شما می‌گوید که کامپیوترتان برای اجرای ویستا در چه سطحی است. به علاوه اگر توانایی قطعه‌ای از سیستم از حداقل‌های لازم برای اجرای درست ویندوز ویستا کمتر باشد به شما اطلاع می‌دهد. به طور خلاصه، سیستمی را معرفی می‌کنیم که برای شما جای هیچ‌گونه نگرانی را باقی نگذارد و آماده‌ی نصب ویندوز ویستا باشد.

پردازنده:

اگر به قسمت سخت‌افزارهای لازم برای ویستا در سایت مایکروسافت بروید، خواهید دید که ویستا با یک پردازنده‌ی یک گیگا هرتزی نیز نصب خواهد شد، ولی این حداقل است و قطعاً شما دوست نخواهید داشت که ویستا مثل ویندوز با ۱۲۸ مگا بایت حافظه، کار کند! یک پردازنده‌ی تک هسته‌ای با سرعت ۲ گیگا هرتز شما را از این مرحله رد خواهد کرد اما، با توجه به کاهش قیمت پردازنده‌های دو هسته‌ای و رواج آنها، معقول‌تر است که از آنها استفاده کنیم.

مادر برد:

در انتخاب چیپست برای پردازنده‌های Core ۲ (دو هسته‌ای) انتخاب‌های خوبی مثل ۵۶ nforce ۵۶، Intel ۹۶۵، Intel ۹۶۵ x۰ وجود دارد که بیشتر برای افرادی مناسب است که بخواهند از دو کارت گرافیک استفاده کنند. ولی چنانچه بخواهید فقط یک کارت گرافیک بخرید، این محدودیت‌ها را در انتخاب چیپست نخواهید داشت. در اینجا می‌توان به دو مدل از محصولات شرکت گیگا بایت به نام ۹۷۵x GA-۹۶۵p، اشاره کرد که با پردازنده‌های دو هسته‌ای هم سازگارند.

حافظه:

حداقل حافظه‌ی لازم برای ویستا، ۵۱۲ مگا بایت اعلام شده است، ولی به آن توجهی نکنید چون در آن صورت، ویستا بلا‌ی جان شما خواهد بود. یک گیگا بایت مقدار مناسبی خواهد بود تا با توجه به مادربرد و پردازنده‌ای که انتخاب کرده‌اید، دو عدد مازول حافظه‌ی ۵۱۲ DDR۲ مگا بایتی با فرکانس ۸۰۰ مگا هرتز در حالت دو کاناله، حداکثر سرعت را به



Windows Vista™



از نصب کامل ویستا انجام خواهیم داد.
۳- لازم به ذکر است که بعضی از دی‌وی‌دی‌های موجود در بازار، تمامی نگارش‌های مختلف ویندوز ویستا را در خود دارند که بالاترین نوع آن نگارش Ultimate است. اگر در هنگام نصب به صفحه‌ی انتخاب نگارش ویستا برخوردید، نگارش Ultimate را انتخاب کنید تا بتوانید از تمامی امکانات ویستا استفاده کنید

۴- در این مرحله هیچ شماره سریالی را وارد نکنید (حتی اگر آن را از جایی پیدا کرده‌اید) و تیک بخش پایین شماره سریال را حذف کنید تا پس از فعال کردن ویندوز ویستا، سیستم به طور خودکار به اینترنت وصل نشود.

۵- در این بخش باید انتخاب کنید که آیا می‌خواهید ایکس‌پی فعلی را به ویستا ارتقا دهید یا یک نسخه‌ی تمیز از ویستا را روی سیستم نصب کنید. همان‌طور که توصیه کردیم، بهتر است نسخه‌ی تمیز را نصب کنید و از گزینه‌ی upgrade به هیچ‌وجه استفاده نکنید.

۶- عمل کپی کردن فایل‌ها ممکن است چند دقیقه طول بکشد؛ هر چند سرعت نصب ویستا، نسبت به ویندوز ایکس‌پی و ویندوزهای قبلی بسیار سریع‌تر شده است. بنابراین قبل از اینکه خسته شوید، این کار به اتمام خواهد رسید!

۷- مراحل نصب ویستا، به ترتیب با ظاهر شدن علامت تیک سبز جلوی هر گزینه پیش می‌رود.

۸- پس از اتمام مرحله‌ی نصب، کامپیوتر ریستارت می‌شود و پس از بالا آمدن، مراحل ادامه پیدا می‌کنند.

۹- پس از مدتی پنجره‌ای ظاهر خواهد شد که مشاهده می‌کنید نصب در حال اتمام است.

۱۰- در این مرحله یک نام کاربری و رمز عبور مناسب انتخاب کنید تا پس از نصب، بدون رمز عبور دسترسی به کامپیوتر شما امکان‌پذیر نباشد. برای انتخاب رمز عبور، بهتر است موارد امنیتی را رعایت کنید و رمز عبور را ترکیبی از حروف بزرگ و کوچک و علائم انتخاب کنید.

۱۱- پس از وارد کردن اطلاعات لازم، دکمه‌ی Next را بزنید.

۱۲- برای کامپیوتر خود باید یک‌نام انتخاب کنید تا در شبکه قابل شناسایی باشد. همچنین یک عکس پس‌زمینه‌ی زیبا انتخاب کنید تا همه متوجه شوند سیستم‌عامل شما ویستا است! البته این کار را می‌توانید از طریق Control Panel نیز انجام دهید.

۱۳- در این مرحله ویستا می‌خواهد به اینترنت وصل شود تا آخرین بروزرسانی‌ها را روی کامپیوتر نصب کند. اکیدا توصیه می‌کنیم که از این امکان به هیچ‌وجه استفاده نکنید؛ مگر آنکه ویستا را از مایکروسافت خریده باشید.

۱۴- اکنون زمان و تاریخ را وارد کنید و Next را بزنید.

۱۵- تنظیمات تمام شده است. پس دکمه Next را بزنید تا وارد ویندوز ویستا شوید.

۱۶- حال باید چند دقیقه دیگر نیز صبر کنید تا آخرین تنظیمات ویستا کامل شود.

۱۷- نگران نباشید، ممکن است صفحه چند بار تغییر کند تا صفحه‌ی ورود ظاهر شود.

۱۸- رمز عبوری را تایپ کنید که قبلاً در هنگام نصب انتخاب کرده‌اید.

۱۹- تبریک می‌گوییم! شما ویندوز ویستا را با موفقیت نصب کرده‌اید. پس از اتمام نصب، برای اکتیو کردن ویستای ایرانی خود! به توضیحات داخل DVD توجه کنید.

برای نصب ویستا، سه انتخاب پیش رو دارید:

۱- تنها سیستم‌عامل، روی کامپیوتر، ویندوز ویستا باشد؛ یعنی ویندوز ایکس‌پی یا هر سیستم‌عامل دیگری که دارید پاک کنید و فقط از ویستا استفاده کنید.

۲- سیستم‌عامل کنونی خود را که ویندوز ایکس‌پی است، به ویندوز ویستا ارتقاء دهید؛ یعنی ویندوز ایکس‌پی شما با همان تنظیمات و نرم‌افزارها به ویندوز ویستا تبدیل شود.

۳- سیستم‌عامل اصلی خود را که احتمالاً ویندوز ایکس‌پی است، نگه دارید و در کنار آن اقدام به نصب ویستا کنید به طوری که هر دوی آنها در دسترس باشند.

توجه کنید که نصب ویستا را از داخل ویندوز ایکس‌پی انجام ندهید؛ زیرا باعث ایجاد خطاهایی در هنگام نصب می‌شود که برای یافتن دلایل آن می‌توانید به سایت مایکروسافت مراجعه کنید



○ قرعه به نام

قرعه به نام تو افتاد ای نیمه‌ی مهربانم
باید دور رکعت غزل را با ناز چشمت بخوانم

گفتمی که خیلی عجیب است اینجا پر از عطر سبب
است گفتم دگر عطر نامت پیچیده در آسمانم

در امتداد نگاهت حیرت در آینه افتاد
شعری زدیوان بیدل، باید برایت بخوانم

انگار جایی همین جا، روزی تو را دیده بودم
در لحظه‌های غربی، جاری شدی بر لبانم

با این همه بی‌قراری، با خویش می‌گویم آری
قدر تو را بیش از اینها، ای دوست باید بدانم
عبدالحسین رحمتی

○ تندیس استقامت

آخر به راه عشق فدا شد جوانی‌اش
آن کس که بود خط مقدم نشانی‌اش

شب‌های حمله، وقت دعا تا ستاره‌ها،
می‌رفت پا به پای دل آسمانی‌اش

الگو گرفت از خط خونین کربلا
سرمشق بود گرچه همه زندگانی‌اش

در بازگشت‌های صمیمانه‌ای که داشت
می‌داد بوی جبهه، لباس و کتانی‌اش

آری، ز دور می‌رسد اکنون، ولی دریغ
ساکت شده است با همه شیرین زبانی‌اش

ای تیغ‌های سرخ تهاجم! چه کرده‌اید
با قامت بلند و تن استخوانی‌اش؟!

یک شال سبز، مانده فقط یادگار او
شالی که می‌زدود سرشگ نهانی‌اش

تندیس استقامت شهر است بی‌گمان
بر موج دست‌ها، بدن ارغوانی‌اش

حمیدرضا حامدی

○ به نام او

باعث و بانی این شعر شمایید آقا!
آه یک لحظه فقط گوش نمایید آقا!

امشب اینجا همه جمعند، خدا هم حتی،
وسط معرکه، این دفعه کجایید آقا؟

اصلاً از اول این قصه شما هم بودید
پس چرا آن طرف پنجره‌هایید آقا؟

کوچه‌ها از نفس پرسه‌ی ما خالی شد
کاش امشب قدمی رنجه نمایید آقا!

من که از معجزه سر رشته ندارم اما،
مثل یک معجزه در متن دعایید آقا!

دل‌م آنقدر گرفته که پُر از بارانم،
پس چرا پیش من، اینجا نمی‌آیید آقا؟

آه یک لحظه فقط گوش نمایید آقا،
باعث و بانی این شعر شمایید آقا!

ناهید نوری

○ عکس قدیمی

یک عکس، عکس قدیمی یک روز دست تو دادم
امروز آن روز شیرین، آن لحظه آمد به یادم

یک استکان چای و قلیان عصرانه‌ای مختصر بود
آهسته خواندی به گوشم «در باورت پا نهادم»

گفتمی که مردان فردا با آفتاب آشنایند
گفتم که پایان گرفته است، افسانه‌ی انجمادم

پاییز و سرما و باران، یک دفعه از یادمان رفت
وقتی که در باغ چشمت آرام پا می‌نهادم

امروز پاییز و سرما رنگی از آن لحظه‌ها داشت
گفتمی کجا مانده آن عکس، عکسی که دست تو
دادم؟

مهری مهرمنش





ابوذر زمان

خشم انقلابی او در سال ۱۳۱۸ و اعلامیه‌ای که در مخالفت با کشف حجاب از سوی یک جوان ۲۹ ساله صادر شد، باعث شد که به زندان بیفتد و آغاز مبارزه‌ای برای او شد. و این به زندان رفتن‌های مکرر او درست تا پاییز ۵۷، یعنی چند ماه مانده به پیروزی انقلاب مردمی و اسلامی ایران. آیت‌الله طالقانی را به دلیل این همه صبر و مجاهدتش، ابوذر زمان خواندند و امام (ره) در پیام ارتحال یار دیرینش چنین فرمودند: "او برای اسلام به منزله حضرت ابوذر بود. زبان گویای چون شمشیر مالک اشتر بود. برنده و کوبنده بود." نوزدهم شهریور ۵۸، ابوذر زمان رخ در نقاب خاک کشید.

تقدیم به ابوذر زمان

از دور
کورسوی روشنای آزادی
از پشت میله‌های تار و
سال‌های کش آمده
تا پاییز ۵۷
نه میله‌ها تو را
و نه شن‌ها ابوذر را
هیچ‌کدام تا ابد
در بند نکشیدند

از دور
کورسوی روشنای آزادی
کم‌کم
به نور چشم‌نواز تبدیل می‌شود

○ قیامت سبز

بهار آمده باز آری این علامت سبز
ز رستخیز نشان دارد این قیامت سبز

در این دو روزه‌ی دنیا بزَن به دریا دل
که بر کرانه بینجامد این اقامت سبز

بدان که نیست کسی در میانه غیر از دوست
خداست بانی این عشق این کرامت سبز

در این کویر بیا بدر مهر بنشانیم
که در بهشت بروید به قد و قامت سبز

هزار دشت شقایق، هزار سرو بلند
فدای مکتب سرخ تو ای امامت سبز

بهر روز ساقی

○ حضرت دریا

گفتی نمی‌شود به تو سوگند می‌خورم
دیگر گناه نیست، بیا تا ببینمت
من تشنه‌ام شبیه کویری که مرده است
باید دوباره حضرت دریا! ببینمت

باید ببینمت، خبری هست، روز و شب
من شعرهای خسته به زنجیر می‌کشم
گاهی به بازگشت تو مشکوک می‌شوم
گاه از نگاه‌های خودم زیر می‌کشم!

در کوچه‌های ساکت این شهر کاغذی
خاموش گشته بارقه‌ی التهاب من
کار از حساب کار، گذشته‌ست مهربان!
تشریف برده‌اند غزل‌های ناب من

باید ببینمت، خبری هست، تشنه‌ام
می‌میرم، آی حضرت دریا! چه می‌کنی؟
دیر است دیر، زود جواب مرا بده
با این کویر خسته، خدایا! چه می‌کنی؟

زینب چوقادی

○ نماز عشق

تویی بی‌انتها و سبز، تویی چون وسعت دریا
منم در ساحل چشم‌ت «شکسته زورقی تنها»
به روح بودنم امشب امید می‌بخشی
کنارت می‌سپارم جان، دریغ از مرگ فرداها
نباشد زخم دیرین دلم را مرهمی هرگز،
مگر فکری کنی امشب به حال این دل شیدا
من و چشم پر از غربت، من و یک انتظار سرخ
کجا راهی به تو یابم از این صحرای ناپیدا؟
و آن کس که شقایق را به دست هرم آتش داد
بیا تا پای چشمان شقایق‌ها شود رسوا
زمستان و سکوت است و تمام باغ، غرق خواب
نماز عشق می‌خوانی کنار لاله‌ها آیا؟
صبور و ساکت و سرشار، پر از احساس نورانی
بیا تا با ظهور تو سپیده گردد این بلدا

راضیه رضا زاده



کوثر

شمسی خسروی

را به قاسم داد:

– تو کوثر را دوست داری؟

و از سکوت او دانست که سؤالش بی‌مورد بوده است. قاسم بلند شد. پیشانی کوثر را بوسید و حاضر شد و رفت. زهرا کنار تخت‌خواب کوثر نشست. پیشانی‌اش را به لبه‌ی تخت تکیه داد. شب قبل، از فشار افکار گوناگون خوابیده بود.

به سنگینی، پلک‌هایش روی هم افتاد.

«بوی سیر و سبزی تو هوا پیچیده و مه و گرد و غبار غلیظی نمی‌گذارد تا به وضوح ببیند. همه با عجله ماسک‌ها را به صورت می‌زنند و کش آن را از پشت گردن رد می‌کنند. همه‌همه است. هر کس به سمتی می‌دود تا از محیط انفجار دور شود و او هنوز مشغول بانداز پای بسیجی است که از زانو قطع عضو شده و خون زیادی از آن می‌رود. ماسک بسیجی را از کولاش در آورده و به صورتش گذاشته است. امدادگرها بسیجی را می‌برند تو آمبولانس. بوی سیر و سبزی بیش‌تر شده است و توان او برای رفتن کم‌تر. سینه‌اش می‌سوزد. سرفه می‌کند؛ تند و پی‌درپی؛ آن قدر که معده‌اش به سوزش می‌افتد و پهلوهایش درد می‌گیرد. می‌افتد کف زمین. امدادگرها ماسک را به صورتش می‌زنند. زیر بازوهایش را می‌گیرند. او را پیلی پیلی می‌خورد و به سمت آمبولانس می‌برندش. زبانش زیر شده است و ته‌گلویش احساس لزجی دارد...»

به صدای گریه‌ی کوثر از جا پرید. تو گلویش لزج شده بود و بوی سبزی را هنوز در مشامش احساس می‌کرد. کوثر را در آغوش گرفت. تکان تکان داد. آرام آرام تک سرفه شروع و تند و تندتر شد تا امانش را برید. موهای صاف و مشکی دخترش را نوازش کرد و او را توی تخت گذاشت. به آشپزخانه رفت. یک لیوان آب نیم گرم را جرعه جرعه سر کشید. دارو خورد و به اتاق برگشت. بچه خوابیده بود و با لبخندی لب‌های کوچک و سرخش را از هم باز کرده بود. «خوشا به حالت فرشته معصوم». گفت و دوباره مرغ خیالش پر کشید به ماه‌ها قبل که تازه کوثر را به فرزندی قبول کرده بود. زنی که بچه به شکمش بند نمی‌شود به چه درد می‌خورد؟ معلوم نیست بچه کی را از پرورشگاه گرفته که عیب خودش را بپوشاند. فالگوش نایستاده بود. موقع آوردن چای، صدای مادر قاسم را از پشت در شنیده و دست و پاهایش بسست شده و سینی چای از دستش افتاده بود. تک سرفه‌هایش بعد از مدت‌ها آرامش، دوباره شروع شده بود. صدای فریاد قاسم زیر سقف خانه پیچیده بود: «تو را به هر که می‌پرستید، دست از سر ما بردارید. ما همین طوری خوشبختیم، اگر شما بگذارید مادر. کوثر غلت زنان از خواب بیدار شد. با چشم‌های سیاه و درشتش خیره به او مانده بود. شیشه‌ی شیر را به طرف دهان او برد. کوثر گرفت و مشغول خوردن شد. – سید خدا، کاش به جای من، الان مادرت به تو شیر می‌داد.

مفاتیح را باز کرد و خواند: صدای گریه‌ی کوثر بلند شد. او را در آغوش گرفت و تکان داد. به قاسم گفته بود: «نیت می‌کنم تا سال دیگر از صدقه سر این سادات و جدش، خدا به تو هم بچای بدهد که اجافت کور نماند.»

و قاسم خندیده بود: «اگر برای من است که این بچه‌ی من است» و قهقهه‌زنان کوثر را روی دست‌هایش بلند کرده و بالای سرش گرفته بود.

بچه را که پدر و مادرش را در تصادف از دست داده بود، آورد و کوثر نامیدش. به نیت جدش فاطمه‌ی زهرا(س) نذر کرده بود تا سر سال بچای نصیبش شود.

کوثر شیر می‌خورد و تو بغل زهرا دست و پا می‌زد. شیشه‌ی شیرش را دو دستی گرفته بود و گاه لبخندی می‌زد. زهرا موهایش را از روی پیشانی کنار زد و گونه‌اش را بوسید. به صدای زنگ تلفن، او را روی تخت خواباند. به ساعت دیواری نگاه کرد که ده‌نیم را نشان می‌داد. هر روز همین ساعت، کلاس تدریس قاسم تمام می‌شد و از دفتر مدرسه تلفن می‌زد. زهرا گوشه‌ی را برداشت. احوال‌پرسی کرد. از شیطنت‌های دخترش گفت و گوشه‌ی را که گذاشت، به جای او هم دخترش را بوسید. از روی بوفه‌ی کمد بچه، عروسکی برداشت و دست دختر داد. چقدر وسایل بچه‌گانه داشت. آن‌ها را در اولین حاملگی‌اش، مادر و آقا جان آورده بودند. اولین بچه که سقط شد.

دوباره غُق زد. به سختی و پی‌درپی. طوری که دل و اندرون‌هاش به هم پیچید. سوزشی را در مهره‌های کمرش حس کرد. همسرش خواب بود. دخترش کوثر هم روی تخت‌خواب به پهلوی خوابیده بود. بلند شد و توی تاریکی دستش را به دیوار گرفت و آرام آرام به طرف دستشویی رفت.

به صدای غُق زدن‌هایش، قاسم تکانی خورد. توی رخت‌خواب نشست و از پشت شیشه پنجره، بیرون را نگاه کرد. روشنایی صبح را دید. خمیازه کشید. شیار باریکی از نور لای در دستشویی به بیرون راه باز کرده بود. زهرا پاورچین بیرون آمد. قاسم، آرام سر را روی بالش گذاشت و پلک‌ها را روی هم فشار داد. می‌دانست که زهرا نمی‌خواهد او را از خواب بیدار کند.

زهرا چادر نماز یاسی رنگش را سر کرد. سجاده را باز کرد و برای نماز صبح قامت بست. سفیدی صورتش از درد و تهوع، گچی شده بود. صورتش در روز خواستگاری زیر پلک‌های قاسم جان گرفت. چادر یاسی رنگش را به سر داشت و از شدت شرم دانه‌های درشت عرق، رو پیشانی‌اش نشسته بود: «آقا قاسم البته... من... من... عوارض شیمیایی را تو بدنم دارم. زمان جنگ امدادگر بودم. شیمیایی شدم و حالا ریه‌هایم آلوده است.» و قاسم سرش را پایین انداخته و سکوت کرده بود.

او می‌دانست. زهرا نمی‌دانست که او می‌داند و با این حرف‌ها شیفته‌تر می‌شود. دوباره همان احساس در دلش جان گرفت. سر خم کرد و زهرا را نگاه کرد که دست به قنوت بلند کرده بود و نجوا می‌کرد. لبش به لبخندی باز شد. سرش را روی بالش گذاشت.

زهرا سجاده را جمع کرد. چای را دم کرد و صدا زد: «قاسم جان... صبح شده.» قاسم دستی به پلک‌هایش کشید. سلام کرد:

– حالت بهتر است؟

زهرا با دست‌پاچگی نگاه کرد. تو نگاهش شرمی بود که قاسم را به احترام و می‌داشت و قاسم، دست و رویش را که شست، روبه‌روی او نشست.

– بهتری؟

زهرا زیر چشمی نگاه کرد. بغضی که تو گلویش چمبره زده بود، باز شد:

– برای تو می‌سوزم قاسم جان.

– چرا؟ مگر چی کم دارم؟!

– مادرت آرزوی بچه‌ی تو را دارد. بچه خودت را می‌خواهد... – لابد هی نشسته‌ای و فکر کرده‌ای و خودت را به این روز انداخته‌ای... که چه؟ توکل کن خانوم.

صدایش دو رگه شده بود. مهربانی نگاهش را به صورت زهرا ریخت.

– من تو را دارم. چی کم دارم؟!

زهرا لقمه‌ای را که درست کرده بود، کنار سفره گذاشت. کمرش را به دیوار تکیه داد و صورتش را میان دو زانو پنهان کرد:

– مادرت آرزوی بچه‌ی تو را دارد... او کوثر را به فرزندی ما قبول ندارد.

قاسم لقمه‌اش را قورت داد و زیر لب گفت: «من دارم.»

مکشی کرد. چشمان پر از اشک زهرا دلش را به درد آورده بود.

– می‌دانم که از چی ناراحتی!

پوزخند زد.

– از این که مادرم گفت بچه را به خاطر پوشاندن عیب خودت آورده‌ای.

گفت و پشیمانی به جانش افتاد. زیر چشمی به همسرش نگاه کرد.

زهرا با اکراه «نه» گفت. قاسم خندید. به سختی و به اجبار و سر تکان داد:

– امان از مردم... ولی نمی‌دانم که تو بزرگواری. می‌توانی ببخشی. زهرا لیوان چای



دکتر، مدتی استراحت داد. گفته بود «به علت عوارض شیمیایی، تخمدان‌هایت ضعیف عمل می‌کند» آقا جان برای بار دوم با اشتیاق بیش‌تری که ساختگی بود، با شانه‌هایی افتاده و محاسن سفید آمده بود و وسایل جدیدی برای بچه‌ی یکدانه‌اش آورده بود. تو چهارماش می‌شد خوشحالی و ناباوری را دید. خوشحال از این که می‌خواهد صاحب نوه شود و ناباور از این که مگر می‌شود؟! و مادر مثل پروانه دورش می‌گشت و خدمت می‌کرد. اما دومین و سومین سقط او دهان همه را باز نگه داشته بود و هر بار شانه‌های پدر، افتاده‌تر از قبل می‌نمود.

دکتر توصیه کرده بود. «مراقب باشید نباید باردار شوید. چون ضعیف و ضعیف‌ترتان می‌کند.»

و قاسم مقابل طعنه و کنایه‌های مادر مقاومت می‌کرد. «قاسم جان... یک دختری برایت دیده‌ام که حوری است. سر سال صاحب‌اولاد می‌شوی.»

بغض راه گلولی زهرا را بست. چقدر تحمل کرده بود. خدایا اجر تحملم را نمی‌دهی؟

به زحمت گفت و گلویش سوخت. چند تک سرفه زد. «حرص و عصبانیت حالت را بدتر می‌کند. بزن بر طبل بی‌عاری که آن هم عالمی دارد» دکتر گفته بود و زهرا به زحمت لبخند زده بود.

مفاتیح را باز کرد. خواند. صدای خنده و شادی کوثر تو گوشش از هر آهنگی شادتر بود. بلند شد و او را روی زانو‌ها نشانده و مشغول بازی شد. حالت تهوع گرفت. تمام دل و اندرون‌هایش انگار بالا آمد. بچه را زمین گذاشت و به طرف دستشویی دوید. دو ماهی می‌شد که حالت تهوع داشت.

لا بد بعد از مدت‌ها، به خاطر خیالاتی که دارم دوباره حاملگی کاذب به سراغم آمده است.

در این سال‌ها به تعداد موه‌های سرش آزمایش داده و همه پوچ در آمده بود. حوصله‌اش از هر چه پزشک و دارو و آزمایش، سر رفته بود. چند روز قبل به اصرار قاسم باز هم آزمایش داده، اما هنوز جوابش را نگرفته بود. زیر چشم‌ها گود افتاده و لب‌هایش بی‌رنگ شده بود. به صدای گریه‌ی کوثر، شیر آب را بست و او را که آرام از کنار دیوار گرفته بود و به طرف دستشویی می‌آمد، در آغوش گرفت.

می‌خوری زمین دست و پایت زخمی می‌شود، عزیز کم. کوثر دست می‌زد و می‌خندید. زهرا تقویمش را در آورد. نگاه کرد و لبخندی بر لبش نشست. همان طور که کوثر را روی زانو نشانده بود، شماره‌ی مدرسه را گرفت. از مدیر دبیرستان خواست تا دبیر تاریخ را صدا کند. صدای قاسم را که شنید «خسته نباشید» گفت.

فردا اولین سالگردی است که کوثر مهمان ماست. تولد حضرت زهرا(س) هم هست. باید سه نفری جشن بگیریم. زودتر بیا قاسم جان.

بعد گوش‌ی را به دخترش داد و او با کلمات مبهم با قاسم صحبت کرد و گوش‌ی را گذاشت.

کوثر از دیدن بادکنک‌های رنگی که زهرا به سقف چسبانده بود، با سر و صدا می‌خندید و به این طرف و آن طرف می‌رفت. زهرا به گل قالی نگاه کرد.

نذر کرده بودم که در یک سالگی ورود کوثر، پدر شوی. قاسم خندید و کوثر را روی زانو نشانده:

من پدر هستم. این هم دختر کوچولوی من است. زهرا بغضش را فرو خورد و کیک را برد. قاسم دوربین را آماده کرد و روی پایه گذاشت. خودش تند دوید و بین زهرا و کوثر جا گرفت. کیک را خوردند و زهرا سفره شام را پهن کرد.

بعد از شام پلک‌های کوثر سنگین شده بود و روی پای قاسم چرت می‌زد. دوباره دل به هم خوردگی زهرا شروع شد. بی‌آنکه بگوید، به طرف دستشویی رفت. نفسش را حبس کرد و صورتش را با آب خنک شست.

شاید گرم شده است. یا شاید هیجان‌زده شده‌ام!

گفت و توی آینه به خودش نگاه کرد. وضو گرفت و با حوله صورتش را خشک کرد. قاسم هم ته مانده‌ی جشن را بر چیده و خودش کنار کوثر دراز کشیده بود. زهرا قامت بست تا به شکرانه‌ی شب عزیزی که داشت نماز شب بخواند. نوری در دلش روشن بود. «لا بد به یمن سالگرد ورود کوثر است». از دلش گذشت. سلام نمازش را که گفت، رختخواب را پهن کرد و دخترش را که روی قالی خوابیده بود، کنار خود خواباند. قاسم غلتی زد و توی رختخوابش خوابید. زهرا دستش را دور گردن کوثر

انداخت و هُرم نفس‌های او را با تمام وجود تو ریه‌هایش کشید. پلک‌هایش سنگین شد و روی هم افتاد.

«بین خواب و بیدار بود. می‌شنید و نمی‌شنید. می‌دید و نمی‌دید. در فضایی محو و نورانی، پشت قاب پنجره‌ای که رو به باغی سرسبز باز بود؛ خودش را دید. بانویی بلند بالا و سفیدپوش بالاتر از سطح به سوی او می‌آمد. نمی‌توانست چهره‌ی بانو را ببیند. صدای قاسم را از دور می‌شنید. گنگ و مبهم: «دامنش را بگیر زهرا» و صدای آقا جان که از دور دست‌ها می‌آمد: «شفا بخواه دختر». او ولی محو تماشای عظمت و جمال بانو بود. صدای گام‌هایش مثل جاری آب، آرام و یکنواخت و ملایم به گوش می‌رسید و بال‌های چادر حریر یاسی رنگش زیر پایش کشیده می‌شد. نوزادی را از آغوشش بیرون آورد. زهرا سر را بالا گرفت و نگاه کرد. بانو بی‌کلامی نوزاد را به او سپرد. دست‌های زهرا می‌لرزید. «هن هیچ‌وقت نتوانستم نوزادی را نگه دارم». نگفت، ولی از دلش گذشت. بانو با دو دستش دست‌های او را گرفت و فشرد. زهرا نیرویی را در وجود خود حس کرد. نوزاد را به سینه فشرد. سُست نبود. محکم ایستاده بود و بانو به همان سبکی که آمده بود، رفت...

چشم که باز کرد، کوثر را کنارش دید. هنوز عطر حضور بانو را استشمام می‌کرد. دست‌هایش را بوید. عطر یاس داشت. نفس تو سینه‌اش محبوس شده بود. اشک تو چشم‌هایش حلقه زد.

می‌شود آیا؟!

پرسید و گریه کرد. از ته دل و با خلوص و درد. دردی که از جسمش نبود. دلتنگ دیدار بانو بود. در روشنایی مهتاب که از پنجره به اتاق راه باز کرده بود، چشمش به مفاتیح روی میز افتاد که تمام روز خوانده بودش. قاسم سر را بلند کرد و نگاهی به او انداخت. برایش آب آورد. پشنگ‌های از آن را به صورت زهرا پاشید و جرع‌ای به او خواند که بریده بریده خوابش را تعریف می‌کرد. برقی تو نگاه قاسم دوید. دست‌های او را در دست گرفت.

آرام باش. صبح می‌روم جواب آزمایشات را می‌گیرم. زهرا سر را روی بالش گذاشت و پلک‌هایش سنگین شد و روی هم افتاد. صبح که از خواب بیدار شد، قاسم نبود. چای را دم کرد و شیشه‌ی شیر کوثر را آماده کرد و کنار تخت گذاشت. هنوز مُست دیدار بانو بود. پلک که بر هم می‌گذاشت، بانوی سفیدپوش زیر پلک‌هایش جان می‌گرفت و قد می‌کشید.

به صدای در، سر خم کرد. قاسم را دید. جیب‌ی شیرینی در یک دستش و برگه‌ی جواب آزمایش را در دست دیگرش، بالا نگه داشته بود. چین‌های ریزی اطراف چشمش افتاده و مهریانی نگاهش را عمیق‌تر نشان می‌داد.

اول مژدگانی بده. گفت و بی‌هیچ مقاومتی جواب آزمایش را به زهرا که بی‌قرار بود و می‌خواست، آن را بگیرد تحویل داد. با دیدن جواب آزمایش تو دل زهرا لرزید. بغض کرد و نگاهش به نگاه قاسم که از ته دل می‌خندید، گره خورد. نمی‌توانست چیزی بگوید. نیرویی غریب در وجودش بود. قطره‌ی اشکی توی چشمش را سوزاند. پلک بر هم گذاشت. صدای گام‌هایی شبیه جاری آب، تو گوشش پیچید و قامت بلند بانو زیر پلکش جان گرفت و باز فشار دست‌های نیرومندش را بر دست‌های خود حس کرد.



برای تهیه ی کتاب های نشر شاهد می توانید با مرکز پخش و توزیع تماس بگیرید.

مرکز پخش تهران: ۶۶۴۹۱۸۵۱

مرکز پخش قم: ۷۸۳۰۳۴۰ - ۰۲۵۱ / توزیع: ۸۸۸۲۹۵۲۳



شرح دعای ماه رمضان

رمضان را با قلمی ساده و پاکیزه شرح داده است. دعاها را که هر روز در ماه رمضان آنها را می خوانیم و با آنها با خدای خود گفتگو می کنیم و خوب است. در بطن این دعاها نیز تأمل و تفکر کنیم که این فرصت را جمشید صاعدی سمیرمی با این کتاب در اختیار ما و شما قرار داده است.

شرح دعاها را ماه رمضان توسط نشر برگزیده در ۳۱۲ صفحه به چاپ رسیده است.

مراکز پخش کتاب:

تهران - شریعتی - خواجه نصیر - ساختمان طوس - واحد ۱۴

تهران - انقلاب - خ فخررازی - کوچه شهید فاتحی داریان - پلاک ۲۷

قم - خیابان شهدا - کوی ۲۳

امام صادق (ع) می فرماید: «هر که از بلایی بترسد که به او رسد و پیش از رسیدن آن بلا درباری آن دعا کند، خدای عزوجل هرگز آن بلا را به او ننماید.»

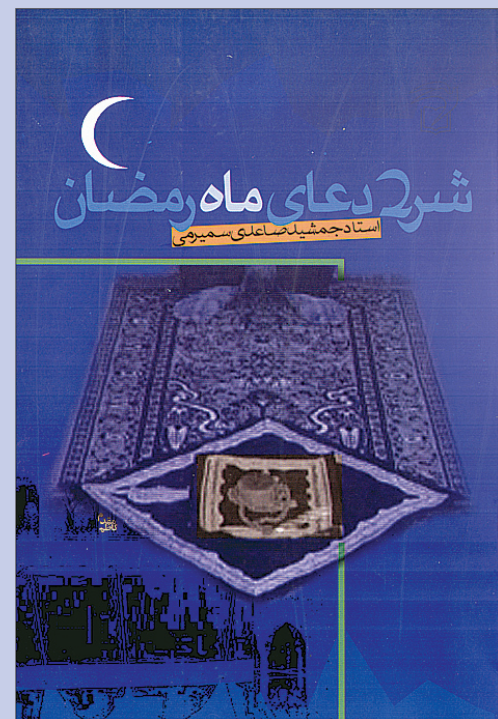
و باید دانست که چون ماه رمضان، ماه رحمت است، خصوصاً اینکه ماهی است که بندگانش به میهمانی حق دعوت شده اند، دعا را اثری بلیغ در روا شدن حاجات است، و رمضان ماه تهذیب و تزکیه نفس است که شکم از طعام بازداری تا دهان باطن به لقمه باز شود. اشعار مولوی مناسب این مقام است که:

یک دهان بستی دهانی باز شد

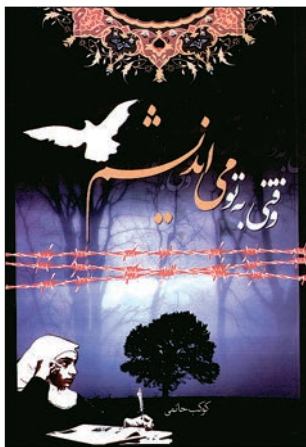
کاو خورنده لقمه های راز شد

کار خدای نقد است چون دهان ظاهر از طعام بستی، خدای دهان جان را گشاید و لقمه های راز برو چشانند. ...

نویسنده ی کتاب: «شرح دعای ماه رمضان» در ابتدای کتاب خود اینگونه از فضیلت های ماه رمضان می گوید. او دعاها را



وقتی به تو می اندیشیم

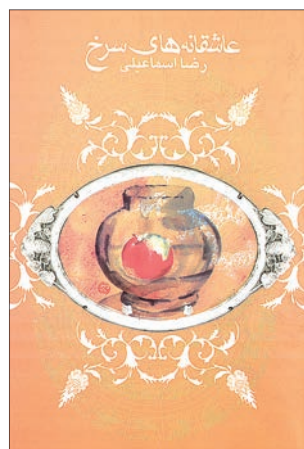


در سرزمین من
مردانی هستند
که سنگ و نخل را می شناسند
و معنای آب و آینه را می دانند
و در سکوت نیایش شبانه
تا ارتفاع بی پایان می روند
و فرشتگان ملکوت برایشان دست تکان
می دهند

کوکب حاتمی از زنان آزاده سرزمین
ماست که مردانگی مردان میهنش را با
مجموعه شعر «وقتی به تو می اندیشیم» بر
سپیدی کاغذ حک کرده است.
در سراسر مجموعه ردپای قدرشناسی
این بانوی فهیم از ایثارگران این مرز و بوم
را با قلمی روان می بینیم که در ۸۴ صفحه
توسط انتشارات چویل به چاپ رسیده
است.

این مجموعه با احترام به مقام شامخ شهدا شروع و با یاد شهدا به پایان می رسد.

عاشقانه های سرخ



چه دلتنگم، چه دلتنگم، چه دلتنگ
کجا رفتی ای مردان یکرنگ
شما رفتید و حسرت سهم من شد
جنون و داغ غربت سهم من شد
شما رفتید و من اینجا غریبم
ز فیض سرخ مردن بی نصیبم
شهادت ای شهادت، ناز شخصیت
پرستو کن مرا، قربان دست

حکایت، حکایت ماندن است و شکستن
پر پرواز، حکایت عشق سرخی است که
آرزوی مردان دیروز معبرهای مین است.
مردانی که امروز مانده اند با بار سنگین
مسئولیت. و گاه این مسئولیت چنان بر
شانمهایشان سنگینی می کند که قلم را
به یاری می طلبند. تا روایت کنند آنچه
دیده اند و تجربه کرده اند.

گرچه حکایت دل است و دلتنگی. اما
آب سردی است بر آتش درون. عاشقانه های سرخ دل سروده های رضا اسماعیلی
است که در مجموعه های ۸۸ صفحه ای گردآوری کرده است. این کتاب در شمارگان
۳۰۰۰ نسخه توسط نشر شاهد به چاپ رسیده است.

طوفان دیگری در راه است

یکی از نویسندگان محبوب جوانان که کتاب‌های بسیاری در زمینه ادبیات دینی یا مذهبی قلمی کرده است، استاد سید مهدی شجاعی است. نویسندگانی که با آثاری قابل تعمق و تأمل، محبوبیت و جایگاه خاصی در بین اکثر جوانان برای خود کسب کرده است. تا آنجا که بیشتر آثار این نویسنده‌ی چهل و هفت ساله به چاپ‌های سیزدهم و چهاردهم نیز رسیده است.

وجه تمایز سید مهدی شجاعی علاوه بر ترکیب حوزه‌های ادبیات با فرهنگ اهل بیت در نثر زیبا و روان اوست که با دقت و وسواس خاصی، کلماتی را که از دل بر آمده‌اند، در کنار هم چینش کرده است و چون حرف، حرف دل است لاجرم بر دل نشیند.

سید مهدی شجاعی تا کنون ۱۸ عنوان کتاب با عنوان‌های خدا کند تو بیایی، دست دعا، چشم امید شکوای سبز ۱ و ۲، متقین، آفتاب در حجاب، پدر، عشق و پسر، آسمانی‌ترین مهربانی مناجات، کشتی پهلوی گرفته، از دیار حبیب، رزیتا خاتون، سامانتا ماریا ۱ و ۲، غیر قابل چاپ، آیین راز، صمیمانه با جوانان وطنم، مردان و رجزهایشان تألیف کرده است.

اثر نوزدهم و اولین رمان بلند سید مهدی شجاعی با عنوان طوفان دیگری در راه است، نیز به تازگی در سرای اهل قلم توسط انجمن قلم ایران رونمایی شد.

آخرین اثر سید مهدی شجاعی متشکل از چند نامه است و در هر نامه علیرغم پیوند با کلیت داستان، استقلال نسبی نیز وجود دارد.

این کتاب متشکل از ده فصل

متناسب با اسم اصلی رمان و متأثر از حال و هوای هر فصل مثل باد، رعد و برق، باران،... است.

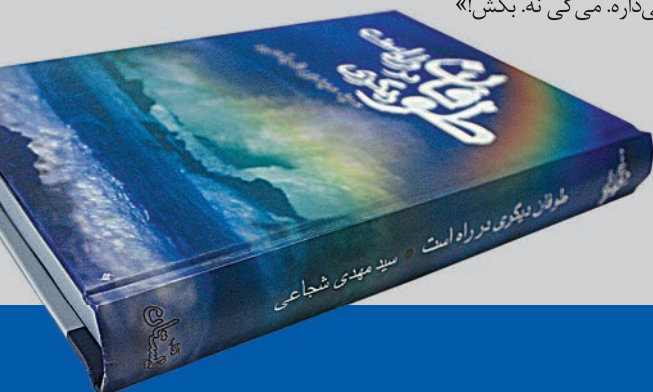
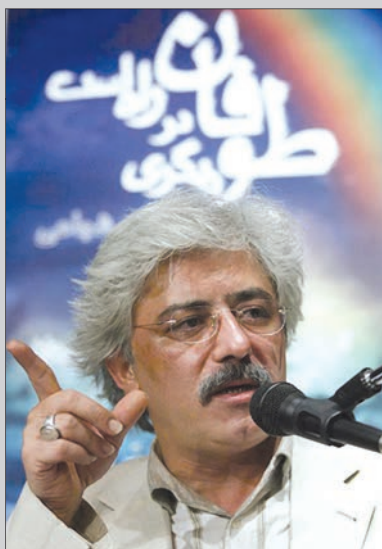
رمان بلند سید مهدی شجاعی در مرداد ۸۶ توسط انتشارات کتاب نیستان وارد بازار کتاب شد. کتابی که پیش از این بخش کوچکی از آن توسط انتشارات همشهری به چاپ رسید و با استقبال خوب خوانندگان روبه‌رو شد.

خواندن این اثر زیبا را به همه‌ی دوستان اهل فرهنگ و کتاب توصیه می‌کنیم. «تو چه تهوری داری زن! چه بی‌باکی! نه، بی‌باکی کمه، باهاس گفت لوطی مسلکی، جوونمردی دست خودم نیست. از تو دوستم می‌آید.

من تو عمرم به مرد به مردی تو ندیدم. چه برسه به زن! ای والله! چه خوب گذاشتی سر کار همه‌ی اون مهمونای نامردو. همه شونو می‌شناسم. یکی از یکی پست‌تر و پست‌تر هم انداز‌تر.

همه شونو بچلونو به قطره موفت از شون نمی‌چکه. سقف همه شون چیکه می‌کنه.

به من می‌گن دیوونه. ولی از تو چه پنهون، موتور همه شون سه کار می‌کنه. عقل همه‌شون پاره سنگ ور می‌داره. می‌گی نه. بکش!»



یک جرعه باران

دو هم پیمان

بعد از این که دوستانش خداحافظی کردند و رفتند، دیدم خبری از او نیست. در گوشه‌ی از حیاط پیدایش کردم. نشسته بود و سرش را به دیوار تکیه داده بود. آرام آرام اشک از روی گونه‌هایش به پایین می‌غلطید.

پرسیدم:

«چه شده چرا اینقدر ناراحت هستی؟
چشمان خیسش را به من دوخت و گفت:

«امروز به من خبر دادند که

یکی از دوستانم شهید شده ما با هم عهد بسته بودیم که با هم شهید شویم اما او...

گریه امانش نداد. سرش را روی زانوهایش گذاشت و دوباره اشک ریخت. هنوز یک سال از شهادت دوستش نگذشته بود که «خداکرم» با دوستش هم پیمان شد.

خاطره‌ای از شهید خداکرم منصوری‌فر

یک جرعه باران، روایت عشق است. روایت مردی و پایمردی. و راویان مردان و زنانی هستند که در جوار آنها زیسته‌اند، تنفس کرده‌اند و تجربه کرده‌اند نوع ناب زندگی را.

مجموعه خاطرات یک جرعه باران، در ۷۴ صفحه توسط خانم زهرا یگانه توسط انتشارات باغ ابریشم در ۱۰۰۰ نسخه به چاپ رسیده است.





موسیقی و ریاضیات



دو، ر، می، فا.. ۱، ۲، ۳

علی ظریف ابن کاظم

بیندازیم، به سادگی خواهیم دید که مثلاً توزیع پدیده‌های (متغیرهای) تصادفی اجتماعی غالباً از رفتار توزیع نرمال «گوس» پیروی می‌کنند. بنابراین نمی‌توان به این صراحت از ریاضیات به عنوان یک علم نظری محض نام برد.

ریاضیات عقلی و موسیقی احساسی:

اگر ریاضیات با عقل انسان در ارتباط است، موسیقی را می‌توان از مهم‌ترین هنرهای دانست که به سادگی روح آدمی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و خوشبختانه امروزه در جوامع مختلف به شکل قابل توجهی با زندگی انسان عجین شده است.

همه‌ی ما حداقل یک قطعه‌ی موسیقی را از حفظ بلد هستیم و به هنگام خلوت، هنگام کار یا رانندگی و... آن را زمزمه می‌کنیم. حتی درصد بالایی از مردم توانایی نوازندگی و خوانندگی به صورت آماتور یا حرفه‌ای را دارند. موسیقی در یک نگاه ساده، هنری است که تمام مردم می‌توانند به سادگی با آن تعامل داشته باشند. اما چگونه ممکن است ریاضیات، که علمی کاملاً عقلی است با موسیقی که هنری کاملاً احساسی است، مشابهت‌هایی داشته باشند یا حتی در برخی زمینه‌ها، همگرایی؟

مشخص‌ترین ارتباط میان موسیقی و ریاضی:

اولین دخالتی که ریاضیات می‌تواند در موسیقی انجام دهد ناشی از آن است که موسیقی از تکرار برخی اصوات یا نت‌های موسیقی درباری زمان تشکیل شده است. طول مدت نت‌ها را می‌توان اندازه گرفت و به روابطی میان آنها در باره‌ی زمان دست پیدا کرد. همانند آنچه در تحلیل ریتم‌های مختلف انجام می‌شود.

مسئله‌ی دیگر، بررسی ارتباط فرکانسی میان نت‌های مختلف موسیقی و ارتباط میان نت‌های موسیقی و زیبایی‌شناسی است که اغلب در مباحث مربوط به فیزیک صوت بررسی می‌شود. این ارتباط همچنین می‌تواند با تحلیل ریاضی، گونه‌ی انواع سبک‌های هارمونی یا انواع روش‌های ساخت ملودی از روی «موتیف» مشخص و... باشد.

آیا ارتباط موسیقی و ریاضیات در همین حد، یعنی مدل کردن رفتار موسیقی به کمک روابط ریاضی است؟

نتایج برخی تحقیقات جدید:

تحقیقات دانشمندان نشان داده است، کودکانی که پیانو می‌نوازند و آموزش موسیقی می‌بینند معمولاً:

۱- توانایی بیشتری در درست کردن پازل‌های پیچیده دارند.

۲- خیلی بهتر و زیباتر از سایر کودکان شطرنج بازی می‌کنند.

۳- قدرت استنتاج بیشتری دارند.

همچنین در بررسی دیگری که نتیجه‌ی آن در The American Mathematical Monthly به چاپ رسید، مشاهده شده است که بیش از ۶۸ درصد دانشجویان رشته‌ی ریاضی، کلاس‌های موسیقی را به عنوان دروس اختیاری برای فارغ‌التحصیل شدن انتخاب می‌کنند. نتیجه‌ی این بررسی، رابطه‌ی ناشناخته میان موسیقی و ریاضی را تا حد زیادی آشکار می‌کند.

تحقیقات ثابت کرده که حفظ کردن شعر، در سرعت عمل یک ریاضیدان برای حل یک سؤال، تأثیر دارد. این امر ارتباط هنر و ریاضیات را واضح‌تر می‌کند.

در کل می‌توان گفت دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم و علوم گوناگون در آن تا حد قابل ملاحظه‌ای پیشرفت داشته است. برای آن که از آن لذت برد و زندگی خوبی همراه با آرامش داشت، باید آموخت! چون تا شما نسبت به موضوعی آگاهی نداشته باشید، نمی‌توانید کمال لذت را ببرید. شمایی که همه روزه در کنار رادیو و تلویزیون و... خواسته یا ناخواسته گوش خود را در برابر موسیقی‌های سالم و غیر سالم قرار می‌دهید باید علم آن را کسب کنید تا ابتدا سالم و ناسالم بودن آن را تشخیص بدهید و دوم اینکه با فهم آن، کمال لذت را از آن ببرید. پس بیاموزیم تا لذت زنده بودن را بچشیم.

موسیقی و ریاضیات از ابتدای خلقت هر یک به نوبه‌ی خود در مسیر تکامل تمدن بشری نقش مؤثری داشته‌اند. ریاضیات به طور مستقیم با پیشرفت گونه‌های مختلف علوم تجربی، نظری، مهندسی و... در ارتباط بوده و موسیقی، علاوه بر تأثیر مستقیم بر سایر هنرها، پیوسته در حال تعامل با انسان در تمام نقاط جهان است؛ به گونه‌ای که امروزه از آن حتی به عنوان یک ابزار برای جهت دادن به پدیده‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی استفاده می‌شود.

برای بسیاری از مردم که با ریاضیات سر و کار ندارند، فرمول‌ها و قوانین ریاضی بسیار خشک و پیچیده به نظر می‌رسد

و گاهی هم به عنوان رمز و رازی که میان یک سری اعداد، نشانه‌ها و علائم عجیب و غریب است، مطرح می‌شود. بسیاری از مردم، حتی آنهایی که با ریاضیات در ارتباط هستند، معتقدند ریاضیات یک علم نظری است و حداکثر توانایی آن، مدل سازی پدیده‌های فیزیکی است. حال آنکه اگر به مسائل و رخداد‌های اجتماعی نگاهی

تحقیقات ثابت کرده که حفظ کردن شعر، در سرعت عمل یک ریاضیدان برای حل یک سؤال، تأثیر دارد. این امر ارتباط هنر و ریاضیات را واضح‌تر می‌کند

ربات‌های که زیر آبی می‌رود

رباتیک

رباتیک، دانش و فناوری وابسته به ابزارهای مکانیکی کنترل شونده به کمک رایانه است. برای نمونه، ماشین‌های خودکار رباتیک عموماً در خطوط مونتاژ خودروسازان استفاده می‌شوند. برخلاف تصور افسانهای عموم مردم که ربات‌ها را به عنوان ماشین‌های سیار انسان‌نما که تقریباً قابلیت انجام هر کاری را دارند، می‌شناسند، بیشتر دستگاه‌های رباتیک در مکان‌های ثابتی از کارخانه‌ها بسته می‌شوند و در فرآیند ساخت با کمک رایانه، اعمال قابل انعطاف، ولی محدودی را انجام می‌دهند. چنین دستگاهی حداقل شامل یک رایانه برای نظارت بر اعمال و عملکردهای انجام شده است که این رایانه قابلیت برنامه‌ریزی مورد نظر را دارد. کاری که ربات‌ها انجام می‌دهند توسط ریزپردازنده‌ها و ریزکنترل‌گرها کنترل می‌شود.

در سال ۱۹۵۰ دانشمندان تصمیم گرفتند ربات‌های دو پا درست کنند که از لحاظ فیزیکی شبیه انسان باشند. این گونه ربات‌ها متشکل از دو دست و پا به صورت متقارن و شبیه بدن انسان هستند. برای انجام چنین کاری آن‌ها می‌بایست در ابتدا آناتومی بدن خود را می‌شناختند. اگر از مردم راجع به ربات‌های شبیه انسان سؤال کنید آن‌ها در اولین وهله به پادفیلیم پلیس آهنی می‌افتند...

اما ربات‌هایی که کاربرد زیادی در زندگی ما دارند و شاید ما نیاز آن‌ها را حس نکنیم، کمک فراوانی در سلامت انسان و محیط پیرامون خود دارند، زیرا به راحتی کارهایی که برای انسان مضر است را انجام می‌دهند و هیچ‌گاه خستگی ندارند.

کاربرد ربات در دریا:

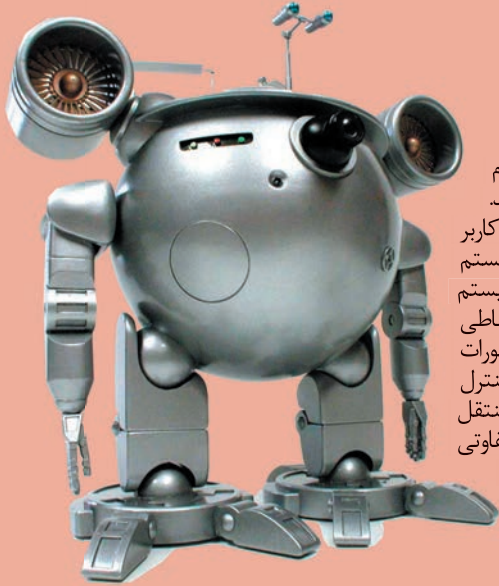
منابع و صنایع دریایی نقش و تأثیر مهمی در زندگی انسان‌ها دارند. به همین دلیل مطالعه و بررسی بسیاری از مسائل مهندسی، زیست‌شناسی، تجاری و نظامی مرتبط با دریا، همواره مورد توجه محققان بوده است. با توسعه و گسترش صنایع دریایی و علوم مرتبط با دریا، امروزه برای انجام بسیاری از کاربردهای کشف و استخراج منابع زیرآبی، بازرسی و جمع‌آوری اطلاعات زیست محیطی و تحقیقاتی و نیز نصب، تعمیر و نگهداری سازه‌های ساحلی و دریایی، به کارگیری تکنولوژی خاص و جدیدی برای پاسخگویی به نیازهای روزافزون پیش آمده، ضروری به نظر می‌رسد. استفاده از وسایل و ابزار آلات مهندسی که قابلیت به کارگیری در اعماق آب را دارند و کاربردهای متنوع در فضا و بستر دریا را ممکن می‌کنند، چنان در سال‌های اخیر توسعه و گسترش یافته است که توانایی بشر را در بررسی، تحقیق و کار در اعماق دریا، به شدت متحول کرده است. در بسیاری از صنایع مختلف و گوناگون، استفاده از تجهیزات که بتوان آن‌ها را بدون حضور مستقیم نیروی انسانی و از راه دور هدایت و کنترل کرد، کاربردهای فراوانی یافته‌اند و در بسیاری از موارد به جزء جدانشدنی در کاربردهای تجاری و صنعتی بدل شده‌اند؛ به گونه‌ای که انجام بسیاری از پروژه‌های مهندسی و تحقیقاتی بدون آن‌ها امکان‌پذیر نیستند. این تجهیزات شامل ربات‌ها و بازوهای مکانیکی هستند که قابلیت انجام عملیات از پیش برنامه‌ریزی شده و نیز اجرای فرامین لحظه‌ای کاربر را به نحوی مناسب و دقیق، دارند.

طی سال‌های اخیر در صنایع زیردریایی بنا به دلایلی که گفته شد، استفاده از تکنولوژی رباتیک توسعه و گسترش فراوانی یافته است.

بهبود و افزایش کارایی این تکنولوژی، نیازمند افزایش اطلاعات مهندسی روی تمامی انواع و اجزای سیستم‌ها و ربات‌های زیرآبی، برای انجام عملیات پیچیده‌تر و فرامین متنوع‌تر است. به این منظور، حجم عظیمی از مطالعات و تحقیقات مهندسی در سراسر جهان و در رشته‌ها و تخصص‌های متفاوت بر این موضوع متمرکز شده‌اند.

تعریف ربات زیر آبی «ROV»

یک وسیله نقلیه پوششگر و قابل کنترل از راه دور (ROV) زیر دریایی، «ربات زیر آبی» است که به کاربر یا همان اپراتور این امکان را می‌دهد تا این وسیله را در اعماق آب کنترل و هدایت کند و از طریق اعمال فرامین، عملیات مورد نظر را به وسیله تجهیزات ربات انجام دهد» که به اختصار «ربات زیرآبی» خوانده خواهد شد. ربات‌های زیرآبی در اندازه‌ها و ابعاد متفاوت و با گستره متنوعی از تکنولوژی‌ها و امکانات در سال‌های اخیر طراحی، ساخته، آزمایش و به کارگیری شدند و حتی در برخی موارد به تولید صنعتی رسیدند. انواع این ربات‌ها شامل نمونه‌های کوچک و ساده‌ای که صرفاً مجهز به دوربین فیلمبرداری کوچکی هستند، تا گونه‌هایی پیشرفته و بسیار پیچیده که در



اعماق بیش از شش هزار متری دریا امکان انجام عملکردهای متنوع و متعددی را دارند، می‌شوند. اجزای ربات زیرآبی که توسط کابل ارتباطی به کاربر واقع در سطح دریا متصل است، عبارتند از سیستم هدایتی برای کنترل ربات، سیستم رانش، سیستم به آب انداختن، منابع تأمین قدرت و کابل ارتباطی که توان لازم برای عملکرد پروانه‌ها و نیز دستورات و سیگنال‌های کنترلی به ربات و داده‌های کنترل شده توسط حسگرها را به کاربر در سطح دریا منتقل می‌کند. ربات‌های زیرآبی می‌توانند تجهیزات متفاوتی داشته باشند، از دوربین تلویزیونی کوچک که برای مشاهدات ساده به کار می‌روند گرفته تا مجموعه‌های پیچیده‌ای که ابزار آلاتی مانند بازوهای مکانیکی ماهر، متنوع و قدرتمند و دیگر ابزارهای پیشرفته را در بر می‌گیرد.

امروزه ربات‌های پیشرفته‌ای ساخته شده است که بدون استفاده از کابل، امکان هدایت آن‌ها در اعماق دریا وجود دارد. این گونه از ربات‌های زیرآبی را «ربات خودکار زیرآبی (AUV)» می‌نامند و برای جستجو در اعمال اقیانوس و انجام مطالعات اقیانوس‌شناسی و نیز مصارف نظامی کاربردهای فراوانی دارند. در عین حال که بیشتر تکنولوژی طراحی و ساخت ربات‌های زیرآبی با قابلیت‌ها و توانایی‌های متنوع، بسیار گران‌قیمت و پرهزینه است اما، در سال‌های اخیر تلاش‌هایی نیز برای ساخت ربات‌های زیرآبی با صرف هزینه‌های

کاربردهای ربات‌های زیر آبی

امروزه ربات‌های زیرآبی بخش جدانشدنی صنایع و علوم دریایی هستند. در حال حاضر، این ربات‌ها بخش بسیار مهم و قابل ملاحظه‌ای از صنایع ساحلی و فراساحلی هستند که توسط نهادهای اجتماعی، دولتی، نظامی و دانشگاهی استفاده می‌شوند. امروزه ربات‌های زیرآبی مدرن، طیف متنوعی از وظایف محوله را از بازرسی محیط‌های خطرناک درون راکتورهای هسته‌ای گرفته تا تعمیر تأسیسات پیچیده صنایع نفت و گاز به انجام می‌رسانند. عموماً ربات‌های زیرآبی برای انجام مأموریت‌های زیر به کار می‌روند:

۱- مشاهدات زیر دریایی: برای کمک و اطمینان از ایمنی و سلامت غواص، مطالعات متنوع و جمع‌آوری اطلاعات مربوط به محیط زیست و شیلات، دریاشناسی و اقیانوس‌شناسی.

۲- بازرسی از سازه‌ها و سکوهای دریایی و ساحلی: برای بازرسی عینی از عملکرد وسایل و ابزار آلات یا بازرسی اثرات خوردگی، رسوب، محل وقوع ترک‌ها، تخمین بیولوژیک رسوب‌ها و غیره...

۳- بازرسی از خطوط لوله: دنبال کردن خطوط لوله‌های زیردریایی برای کنترل و بازرسی خطوط از لحاظ اطمینان از عدم وجود هر گونه نشست و دیگر عیوب خطوط لوله و اطمینان از نصب صحیح آن‌ها.

۴- نقشه‌برداری: انجام نقشه‌برداری‌های عینی و آگوستیک که قبل از نصب سازه‌های ساحلی، سکوهای فراساحلی خطوط لوله، کابل‌ها و هر گونه عملیات نصب سازه‌های دریایی، باید انجام شوند.

۵- کمک در انجام عملیات حفاری: انجام بازرسی‌های عینی و هم‌زمان با عملیات نصب، به کارگیری و نگهداری صنایع حفاری و استخراج در بستر دریا.

۶- کمک به انجام عملیات ساخت: کمک به هدایت و کنترل بازوهای مکانیکی و دیگر ابزارهای برشکاری، انتقال قدرت و نصب و ساخت در بستر دریا حین عملیات حفاری، ساخت و برپا کردن سازه‌های دریایی، نصب انواع وسایل و ابزار آلات اندازه‌گیری و نمونه‌برداری.

۷- کشف و نجات اجساد و اجسام در دریا: جستجو، شناسایی و انجام عملیاتی نظیر نجات اضطراری وسایل زیرآبی غرق شده، بالا آوردن تجهیزات گم شده در بستر دریا و نیز کشف اجساد و اجسام به جای مانده از سوانح هوایی و دریایی.

و.....

موارد بالا فقط کاربردهای دریایی رایج از ربات را شامل می‌شود، در حالی که عملکرد این ربات‌ها به موارد بالا محدود نمی‌شود و کاربردهای فراوان و متنوع دیگری نیز دارد. مأمونیه ربات‌ها مأمونیه مهندسان طراح.

مردی از جنس صنوبر:

تبلیغات برای هیچ



تنگ غروب بود، آفتاب در حال خداحافظی. زمین و آسمان سرخ، سرخ دلم گرفته بود. شب هم که از راه رسید، انگار نمی خواست هیچ وقت روز شود. خبرنگاران خارجی را هم خبر کرده بودند. می خواستند به عالم و آدم بگویند ما شق القمر کردیم. آهای جهانیان بیایید، ببینید، فیلم بگیرید. عکس بگیرید. خبر مخابره کنید. ما جهان را فتح کردیم. همه جوان بودیم و کم سن و سال. سرباز عراقی چراغ قوه پر نوری که دستش بود به طرف ما گرفت تا خارجی ها بهتر عکس بگیرند. از همه جوان تر، من بودم. صف اول بودم. سرم را انداختم پایین. سرباز با عصبانیت سرم را بلند کرد. دوباره سرم را انداختم پایین. سرباز دست گذاشت روی زخم سرم که هنوز تکه‌ی سربی ترکش داخلش بود سرم را بالا گرفت. بی حال شدم. عکاس عکسش را گرفت. با دست عکس خود را نشانم می دهد و با حسرت می گوید: چه روز گاری داشتیم. سخت بود اما...

در امانی، رضا نظر نژاد هزار حرف نگفته است. هزار حرف و حدیث از روز هایی که مثل سرو و صنوبر ایستادند در مقابل سهمگین ترین طوفان ها.

تا قبل از اینکه آسیب ریمه‌هایش جدی شود کارمند بانک بود. برخلاف آسیب های جسمی با شور و علاقه کارش را به نحو احسن انجام می داد. می خواست هر کاری را انجام می دهد در نهایت علاقه و مسئولیت باشد. و رمز موفقیت در هر کاری را صبوری و اعتقاد و توکل به خدا می داند.

او در زندگی خصوصی هم فرد موفق است. سال ۷۳ ازدواج کرده و حاصل آن دو فرزند دختر و پسر است. دخترش در دبیرستان تیزهوشان درس می خواند و همه‌ی تلاش او این است که آینده‌ی خوبی برای بچه‌هایش بسازد. آن طور که برای اسلام و کشور خود مفید باشند.

می گوید: بزرگ ترین و مهم ترین آرزویم این است که زمینهای فراهم شود تا یک روز بروم و علیه اسرائیل بجنگم، آن هم با یهودیانی که دشمن خدا و اسلام هستند.

می پرسیم، شما که دین خود را ادا کرده اید، انگار دلتان می خواهد دوباره این فضا را تجربه کنید، می گوید:

به نظر من ۸ سال دفاع مقدس سفرهای بود که اولاً هر کسی به آن دعوت نشده بود و آن هایی هم که دعوت بودند، هر یک به اندازه توان و تلاش خود از این سفره روزی بردند، عده‌ای با شهادت، عده‌ای با اسارت و عده‌ای هم با جانبازان خود، خلاصه نشستن کنار این سفره لیاقت می خواست و آن هایی هم که به سفره رسیدند، هر کدام به اندازه لیاقت خود سهم بردند و امروز بر ماست که دستاوردهای آن روزهای بزرگ را حفظ کنیم و نشان بدهیم که امروز هم لیاقت داریم که حسینی باشیم.

شما چطور بای این سفره نشستید؟

۱۷ - ۱۶ سالم بود که رفتم جبهه، در سال ۶۳. اما در سال ۶۵ اسیر شدم. در عملیات کربلای ۴ که از قبل لو رفته بود. در همان عملیات در سینه‌ی خاکریز و بر اثر گلوله باران ممتد دشمن، ۲ تن از همرزمانان، مجید روغنی و مجید پیله به شهادت رسیدند و ما ۷ نفر مانده بودیم.

پشت خاکریزی که قرار داشتیم موجی از نیروهای عراقی، با انبوهی از سلاح های مختلف مستقر بودند، به طوری که اصلاً توسط تعداد اندک ما، امکان نفوذ نبود، از طرفی به خاطر معبر بزرگی که پشت سر داشتیم و هنوز باز نشده بود امکان بازگشت هم نداشتیم.

همه‌ی بچه‌ها به نوعی زخمی شده بودند، ۲ ترکش هم به سر و سینه‌ی من خورده بود، هر طور که بود تا صبح صبر کردیم تا شاید نیروی کمکی بیاید، اما از نیروهای کمکی هم هیچ خبری نبود و هر لحظه نیروهای عراقی به ما نزدیک تر و بارش آتش آنها بر روی ما بیشتر می شد.

در سینه‌ی خاکریز عراقی ها به مشورت نشستیم که چه بکنیم؟ حسین صباغ که از بقیه‌ی بچه‌ها تجربه‌ی بیشتری داشت، گفت: حالا که نه راه پیش داریم و نه بازگشت، دسته‌جمعی روی خاکریز برویم و شعار بدهیم، بالاخره اگر قصد کشتن ما را داشته باشند، همین جا شهید بشویم بهتر از آن است که در خاکریزهای بعدی به شهادت برسیم و جنازه‌هایمان هم برنگردد، اما اگر اینجاشهید بشویم، امکان دسترسی بچه‌های خودمان به جنازه‌هایمان بیشتر است و اگر هم قصد کشتن ما را نداشتند که هر چه خدا خواست، همان پیش خواهد آمد.

صباغ که نظرش را داد، هفت نفری رفتیم بالای خاکریز و شروع به دادن شعار کردیم... الموت لصدام، النصر و الاسلام.

عراقی ها هم که در چند متری ما بودند و صدای شعارهایمان را شنیدند، هجوم آورده

و ما را گرفتند دست‌ها و چشم‌هایمان را از پشت بستند.

آنها پس از اسارت، درحالی که مرتب مورد ضرب‌وشتم و فحاشی قرار می‌گرفتیم، به سنگر فرماندهی عراق منتقل و این در حالی بود که نیروهای دشمن در حال شکستن محاصره گروهی از رزمندگان دیگر بودند و وقتی که محاصره شکسته شد، ما را بعد از ۴۸ ساعت به پشت توپخانه‌های عراق منتقل کردند.

در آنجا به شما چه گذشت؟

مکانی که رفتیم، مقر سپاه هفتم عراق بود، یعنی جایی که از ما عکس گرفتند. به مقر سپاه هفتم که رسیدیم، تازه متوجه شدیم که عراق برنامه‌ریزی گسترده‌ای کرده است تا از شکست ما در این عملیات، برای خود بوق و کرنا ساخته و پس از شکست‌های پی‌درپی که از رزمندگان اسلام خورده است، در سطح جهان تبلیغ کند که ما را شکست داده است.

به یاد دارم که صدامیان از عملیات خود به نام «یوم العظیم و قتال الکبر» نام می‌بردند، به طوری که سال بعد ما فهمیدیم که صدام به شکرانه‌ی پیروزی‌اش در این عملیات به طواف خانه‌ی خدا رفته بود!

آنجا در اصل محلی بود برای تبلیغ گسترده عراق، بچه‌های رزمنده را در گروه‌ها، ۶ نفره چیده بودند و مرتب هم خبرنگاران خارجی که از قبل به محل دعوت شده بودند عکس و فیلم می‌گرفتند تا هم عملیات عراق را بزرگ جلوه دهند و هم تعداد اسرا و شهدای ما را زیاد مطرح کنند.

عراقی‌ها، آن روزها اعلام می‌کردند که ۲۰ هزار نفر از نیروهای ایرانی را کشته و زخمی کرده و دوماه هزار نفر را به اسارت در آورده‌اند، در حالی که تعداد اسرای ما حدود ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر بودند.

اسارت شما، چه مدت طول کشید؟

من در مجموع، ۴۴ ماه در اسارت بودم، البته قابل توجه است اسرایی که همراه ما در پادگان صلاح‌الدین ایوبی، یعنی همان اردوگاه ۱۱ بودند، جزو مفقودین بودیم و احدی از اسارت ما مطلع نبود، به خاطر همین هم هر بلایی که می‌خواستند، به سر ما می‌آوردند.

عکسی که از شما گرفته بودند کی و چگونه به دست خانواده رسید؟

حدود ۶ ماه بعد از اسارت ما، پسر عموی آقای کردی که از هم‌زمان ما در اسارت بود، در جریان پاکسازی سنگرهای عراقی‌ها، وارد یکی از سنگرهای فرماندهی عراق می‌شوند که در آن مجله‌ای پیدا می‌کنند که عکس عموی خودش را در آن می‌بیند، لذا مجله را به مقر فرماندهی سپاه اسلام می‌رساند و آن‌ها هم بعد از شناسایی بچه‌هایی که در عکس‌ها بودند، عکس‌ها را کپی کرده و به خانواده‌ها تحویل می‌دهند.

نحوه‌ی آزادی شما چگونه بود؟

مادامقا ۲ ساعت قبل از آزادی‌مان اصلاً خبر نداشتیم که آزاد خواهیم شد و وقتی هم که خبر دادند آماده شوید تا به کشور خود بازگردید، واقعا باورش برایمان سخت بود و هنوز فکر می‌کردیم که نقشی جدیدی برای تضعیف روحیه و شکنجه ما دارند. خبر را که دادند ساعت ۶ صبح بود و ساعت ۸ مجدداً اعلام کردند که وسایلتان را جمع آوری کرده و آماده شوید تا ماشین‌ها که آمدند سوار شوید. در آن لحظات حالی داشتیم. نگو و نپرس. انگار روی زمین نبودم. اگر هر روز هر ثانیه، خدا را به خاطر آن لحظه شکر کنم باز کم شکر کرده‌ام.

در طول ۴۴ ماه اسارت، چگونه روزگار را می‌گذرانید؟

هریک از بچه‌ها، هر کاری که از دستش بر می‌آمد انجام می‌داد، خیلی‌ها درس می‌خواندند، کلاس‌های درسی، قرآن و هنری برقرار بود، با حداقل وسایل و امکانات، بچه‌ها کارهای دستی درست می‌کردند، ورزش می‌کردیم. در تمام آسایشگاه فقط یک جلد قرآن مجید داشتیم که به هر رزمنده‌ای ۲۰ دقیقه فرصت داده می‌شد تا قرآن را بخواند و به دیگری بدهد، آن هم طوری که عراقی‌ها متوجه نشوند. آنجا درس تازمائی از زندگی آموختیم که تجربه‌ی گرانبهائی بود یادم هست که در ایام رحلت حضرت امام، یک بار قرآن را برای امام ختم کردیم.

در طول این مدت، کسی هم به فکر فرار افتاد؟

اصلاً امکانش نبود، اردوگاهی که ما در آن بودیم ۱۱ متر پهنا، ۱۱ متر عمق و ۴ متر هم ارتفاعش، هر روز ۳ مرتبه به هنگام خروج از آسایشگاه، ورود در محوطه و داخل محوطه، از ما آمار می‌گرفتند و ۳ بار هم به هنگام برگشت به داخل آسایشگاه‌ها و یک بار هم شب به هنگام خواب. پس طبیعی بود که در این شرایط حتی امکان فکر کردن به فرار هم نبود.

اما به یاد دارم که در طول ۴۴ ماه اسارت، دو نفر توانستند، آن هم زمانی که به

درمانگاه رفته بودند فرار کنند که آنها را هم در نزدیکی‌های بصره دستگیر و دوباره به اردوگاه بازگرداندند.

اگر چه همه‌ی وقایع دوران اسارت شنیدنی است، اما یکی از جالب‌ترین‌ها، به نظر شما، چیست؟

بچه‌هایی که در اردوگاه‌ها ماندن بودند، هیچ‌گونه ارتباطی با سایر اردوگاه‌ها نداشتند، که دلیل اصلی آن هم این بود که ما مفقودالایر بودیم و عراق نمی‌خواست هویت ما فاش شود، لذا خیلی علاقمند بودم که بدانم و یا بفهمیم که در اردوگاه مجاور ما چه می‌گذرد و احیاناً از دوستان و همشهری‌هایمان، چه کسانی آنجا هستند.

یک روز در حالی که در محوطه اردوگاه بودیم یکی از بچه‌های اردوگاه مجاور که مرادید دست تکان داد، من اصلاً او را نشناختم و در دل گفتم شاید همینطور و از روی دل‌تنگی دست تکان می‌دهد.

این موضوع گذشت تا اینکه یک روز یکی از رزمندگانی که به درمانگاه رفته بود در برگشت یادداشتی که روی زورق نوشته شده بود به من داد، تعجب کردم، یادداشت

را که خواندم دیدم از طرف همان فردی است اردوگاه مجاور برایم دست تکان داده بود.

او احمد خدابندلو بود و در یادداشت خود نوشته بود که من احمد هستم، همشهری توو...

این موضوع برایم خیلی عجیب بود و خلاصه من هم به طوری برایش نامه فرستادم و اظهار علاقه کردم که خیلی دوست دارم تو را ببینم و این برای نخستین بار در طول اسارت ما در اردوگاه‌ها بود که ۲ نفر

توانسته بودند از دو اردوگاه مختلف برای هم نامه بنویسند، لذا عجیب این موضوع در بین بچه‌ها مطرح شده بود. هر روز که می‌گذشت ما ابراز علاقه‌مان نسبت به یکدیگر بیشتر می‌شد، تا جایی که تصمیم گرفتیم، هر طور که شده همدیگر را ببینیم.

یک روز احمد خودش را زده بود به مریضی و او را منتقل کرده بودند به درمانگاه، وقتی از موضوع مطلع شدم، من هم خودم را مریض کردم به طوری که مجبور شدند به درمانگاه منتقل کنند، در مجموعه‌ی منطقه‌ای که ۱۲ اردوگاه قرار داشت فقط همان یک درمانگاه بود که رزمندگان را مورد مداوا قرار می‌داد.

خلاصه به درمانگاه رفتیم، دل تو دلم نبود، آرام و قرار نداشتیم مرتب لحظه شماری می‌کردم، من در یکی از اتاق‌ها بستری شدم و احمد هم در اتاق دیگری بود، یک لحظه درها که باز شد همدیگر را دیدیم.

درمانگاه که خلوت شد، دکتر به سراغم آمد، به او گفتم که آن آقای که روی آن تخت خوابیده دوست من است و خواهش کردم که به من اجازه بدهد تا یک لحظه

او را ببینم و دکتر هم که بیمارستان را خلوت دید و خبری از نگهبان‌ها نبود به من اجازه داد، در آن لحظه انگار هیچ آدمی در روی زمین به اندازه‌ی من سالم و خوشحال نیست، سریع به طرفش رفتم و او هم بلند شد و سخت همدیگر را در آغوش گرفتیم. یادش به خیر!



آنجا در اصل محلی بود برای تبلیغ گسترده عراق، بچه‌های رزمنده را در گروه‌ها، ۶ نفره چیده بودند و مرتب هم خبرنگاران خارجی که از قبل به محل دعوت شده بودند عکس و فیلم می‌گرفتند تا هم عملیات عراق را بزرگ جلوه دهند و هم تعداد اسرا و شهدای ما را زیاد مطرح کنند



کودکان، نوجوانان و بیماری قلب

• التفات رضایی

چکیده

طبق اعلام سازمان جهانی بهداشت تا سال ۲۰۱۰ بیمارهای قلب به اولین بیماری منجر به مرگ در کشورهای در حال توسعه تبدیل خواهد شد. سازمان جهانی بهداشت تغذیه‌ی ناسالم، عدم تحرک و استعمال دخانیات را اصلی‌ترین دلایل بروز این وضعیت دانسته است.

می‌دانیم که کودکان و نوجوانان، جمعیت فعال آتی یک کشور را تشکیل می‌دهند و سلامت آنها سلامت نسل بعد را تضمین می‌کند. اما، متأسفانه امروزه به شهادت آمار و تحقیقات فراوان، شیوع بیماری قلب در میان کودکان و نوجوانان را باید انتظار بکشیم. رفع این مشکل، تلاش فراوانی می‌طلبد. جمعیت فرسوده‌ای را تصور کنید که هزینه‌های فراوان دارویی و درمانی به جامعه تحمیل می‌کند، در حالی که با اندکی توجه، امکان آن بود که هم سلامت افراد تأمین شود و هم سرمایه‌ها صرف امور زیر بنایی شود.

سازمان جهانی بهداشت در سال جاری اقدام به نشر چند آگاهی‌نامه درباره‌ی انواع نابسامانی‌ها و بیماری‌های مزمن کرده است.

این مقاله، ترجمه‌ی یکی از این آگاهی‌نامه‌هاست که پیش از این، در سال ۲۰۰۳ توسط فدراسیون جهانی قلب منتشر شده بود.

کودکان، نوجوانان و بیماری قلب

دو نوع بیماری قلب در میان کودکان شایع است که یکی مادرزادی و دیگری اکتسابی است. بیماری مادرزادی قلب در موقع تولد بروز می‌کند. فدراسیون جهانی قلب در درجه‌ی اول بر بیماری‌های اکتسابی قلب که گاهی در دوران کودکی گسترش می‌یابد تکیه دارد که شامل تب روماتیسمی، بیماری شاگاس و بیماری کاوازاکی است. تب روماتیسمی یا بیماری روماتیسم قلب، شایع‌ترین بیماری قلبی - عروقی در میان کودکان و نوجوانان است. این بیماری از معضلات جدی سلامت میان کشورهای در حال توسعه به‌شمار می‌آید. پژوهش‌های اخیر حاکی از آن است که این بیماری ۲/۴ میلیون کودک بین ۵ تا ۱۴ سال را در کشورهای کم درآمد و در حال توسعه مبتلا می‌کند. مناطقی مانند جنوب صحرای آفریقا و جزایر اقیانوس آرام، بیشتر از همه گرفتار این معضل هستند. تب روماتیسمی به دنبال گلودرد (عفونت استرپتوکوکی) و بی‌اعتنایی به آن به وجود می‌آید. این گلو درد را می‌توان با تزریق یک پنی‌سیلین ساده معالجه کرد.

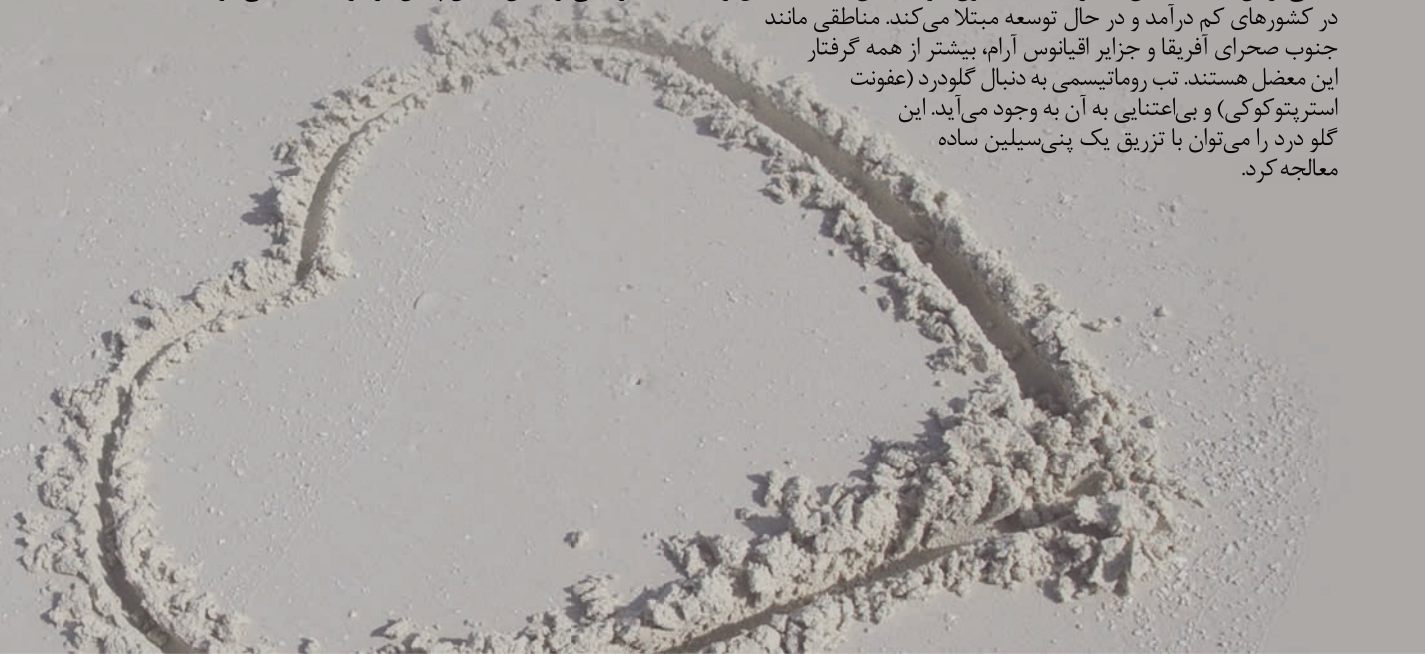
عفونت‌های مکرر باعث صدمه دیدن قلب می‌شود و بیماران را تا آخر دوره‌ی نوجوانی و اوایل بیست سالگی به عمل پرهزینه‌ی تعویض دریچه‌ی قلب مجبور می‌کند. اگر امکان جراحی فراهم نباشد یا از استطاعت مالی یک خانواده خارج باشد، قدرت و امکان زندگی برای بیمار بسیار پایین خواهد آمد. چنین بیمارانی نمی‌توانند کار کنند و متأسفانه بسیاری از آنها در ابتدای جوانی از بین خواهند رفت. آنها پس از جراحی، یا بقیه‌ی عمر را با دارو سر می‌کنند یا به جراحی دیگری نیاز پیدا خواهند کرد.

بیماری شاگاس در درجه‌ی اول افراد فقیر مناطق روستایی را مبتلا می‌کند. بسیاری از افراد در دوران کودکی دچار عفونت انگلی می‌شوند. مرحله‌ی آغازین آلودگی بیماری شاگاس حاد، معمولاً شدید نیست اما، در بعضی مواقع می‌تواند به مرگ (مخصوصاً نوزادان) بینجامد. ولیکن در حدود یک سوم کسانی که به این بیماری مبتلا می‌شوند، پس از ۱۰ تا ۲۰ سالگی علائم مزمن بیماری را نشان خواهند داد. متوسط امید زندگی در این اشخاص تا ۹ سال کاهش می‌یابد. علائم این بیماری مزمن، معضلات قلبی، مانند بزرگ شدن قلب، تغییر آهنگ کار قلب، نارسایی یا ایست قلبی است.

بیماری کاوازاکی یک بیماری قلبی اکتسابی است که بیشتر از همه در کودکان پنج ساله یا بالاتر بروز می‌کند. تأثیرات فوری این بیماری به ندرت خطرآفرین است اما، عوارض بلند مدت آن، قلب را در بعضی موارد گرفتار می‌کند که می‌توان آن‌ها را در همان دو هفته‌ی اول بروز بیماری مشاهده کرد. شیوع این بیماری در ژاپن بیشتر است و غالباً در کودکان آسیایی بروز می‌کند. اما این بیماری در هر گروه انسانی یا نژادی می‌تواند به وجود آید. علت این بیماری هنوز ناشناخته است. سکت (حتی اگر آن را بیماری اشخاص مسن در نظر بگیریم) از عوامل بالقوه خطرناک برای همه‌ی اشخاص، از جمله کودکان است. سکت بر اثر ناراحتی‌های مادرزادی قلب مانند غیر عادی بودن دریچه‌های قلب یا عفونت بر اثر بیماری داسی شکل بودن گلبول قرمز (در این افراد، خطر بروز سکت ۳۰۰ بار بالاتر از افراد عادی است) و صدمات وارده به شریان‌ها بروز می‌کند.

شیوه‌ی ناسالم زندگی

برنامه‌ی غذایی ناسالم، استعمال دخانیات و عدم فعالیت بدنی از عوامل به وجود آورنده‌ی بیماری‌های قلبی - عروقی به شمار می‌آیند که متأسفانه این شیوه‌ی زندگی از همان سنین پایین در افراد تثبیت می‌شود.



غذای فلفل دار باعث کاهش وزن می شود

اگر از چربی پوست، خواب ناقص و اضافه وزن خود ناراحت هستید، غذای فلفل دار مصرف کنید. به گزارش پایگاه اینترنتی الرایه، تحقیقات جدید نشان داده خوردن غذای سبک فلفل دار پیش از خواب باعث می شود تمام مشکلات یاد شده برطرف شود.

محققان دانشگاه پکن با نظارت پروفیسور یانگ به این نتیجه رسیدند که غذاهایی که ادویه دارند، به ویژه ادویه تند، باعث می شود انسان به خواب عمیق توأم با آرامش برود.

پروفیسور یانگ گفته است: خوردن فلفل قرمز، خردل و غذای داغ باعث می شود وزن شما کاهش پیدا کند و چربی های اضافه بدن از بین برود. وی افزود این مواد شما را تشنه می کنند و با نوشیدن مایعات مانع جذب کالری های اضافی به بدنتان می شود.



این گرد، گردو است مریم پشنگ

از آنجایی که گردو سرشار از انرژی است، توصیه می شود افراد با مصرف گردو و یکی از فرآورده های لبنی در وعده غذایی صبحانه، انرژی روزانه خود را تأمین کنند.

یک فنجان مغز گردو با ۱۲۵ گرم وزن متشکل از ۷۶۰ کیلو کالری انرژی، ۳۰ گرم پروتئین، ۷۱ گرم چربی سالم، ۵ میلی گرم قند، ۷۳ میلی گرم کلسیم، ۵۸۰ میلی گرم فسفر، ۸/۳ میلی گرم آهن، ۶۵۵ میلی گرم پتاسیم، ۱ میلی گرم سدیم، ۳۷۰ واحد بین المللی ویتامین A و نیز حاوی ویتامین های B۲ و B و نیاسین است.

مغز گردو منبعی غنی از چربی های سالم، غیراشباع و فاقد کلسترول است و تقویت کننده سیستم عصبی، سیستم عضلانی و عضلات قلب بوده و در بهبود بیماران قلبی - عروقی و افرادی که فشار خون بالایی دارند مفید است.

با توجه به اینکه گردو حاوی مقدار زیادی انرژی است، به منظور تأمین انرژی در افراد سالمند که نیازمند انرژی زیادی هستند، مؤثر است. والدین سفره غذایی کودکان را با این ماده غذایی غنی کنند تا مقدار انرژی روزانه لازم بدن کودک خود را فراهم کنند.

متخصصان تغذیه توصیه می کنند گردو را به صورت های مختلف از جمله افزودن این ماده به غذا، آجیل و شیرینی جات مصرف کنید. افراد باید در نگهداری و خرید این ماده غذایی نکات بهداشتی را رعایت کنند، چرا که گردو منبع غذایی غنی از چربی بوده و چربی موجود در آن در صورت قرار گرفتن در معرض حرارت اکسید شده و منجر به تغییر در ترکیبات و بروز طعم نامطبوع در آن می شود.



خطرات ناشی از آلودگی هوا کودکان را بیشتر تهدید می کند

تنفس سریع و از طریق دهان در کودکان موجب جذب بیشتر گازهای سمی و آلاینده های معلق در هوا می شود، چرا که تصفیه طبیعی ذرات توسط بینی در آنها صورت نمی پذیرد.

بدن بچه ها به دلیل کامل نبودن سیستم ایمنی و رشد اعضا مستعد جذب بیشتر سموم است به عنوان مثال سربی که از طریق دهان وارد بدن کودکان می شود، به آسانی در استخوان های در حال رشد آنها رسوب می کند.

اختلالات ناشی از تأثیر آلاینده ها مانع رسیدن اکسیژن کافی از منافذ باریک به سلول ها می شود. بالا رفتن میزان آلاینده ها به راحتی سیستم تنفسی حساس کودکان را در معرض ابتلا به آسم و دیگر بیماری های تنفسی قرار می دهد.

تنفس هوای آلوده مانع رشد و تکامل سیستم های تنفسی، ایمنی و اعصاب بدن شده، ترشح به موقع غدد را بر هم می زند و خطر ابتلا به سرطان را در انسان افزایش می دهد.

پس مواظب کودکان دلبندتان باشید.

درد مشترک

طنین

تصویر گر: مجید کاظمی

بدجوری گیر افتاده بودم. نه راه پس داشتیم، نه راه پیش. پای خاکریز کپ کرده بودم و با ترس و لرز به اطرافم نگاه می کردم. صدای خش، خش باد هم می توانست زهره تر کم کند. از شناس بدم. عراقی های بدمصب هم به خست افتاده بودند و آن شب دریغ از یک گلوله. فقط یک گلوله، شلیک می توانست مرا نجات دهد. آسمان، پر ستاره های ریز و درشت بود. اگر وقت دیگر بود مثلاً توی حیاط خانه خودمان بودم، حتما دست هایم را زیر سرم می گذاشتم و به آسمان پر ستاره نگاه می کردم. اما آن شب از چشمک زدن مدام ستاره ها حرصم گرفته بود. قریبون وضعیت درس جغرافیا هم برم که هیچ وقت از رقم سیزده بالاتر نرفت. دست و دلم از ترس می لرزید.

زیر لب برای خودم مویه می خواندم که:

— آئی ننه کجایی که ببینی بچه ها غریب افتاده.

بعد هم چند بار محکم زدم پس کلام و گفتم: خیر ندیده، چی می شد این زبان سرخ را که وقت و بی وقت می چرخد می چرخاندی و به پرو بچ سفارش می کردی. می گفتم بابا من بعضی شبها توی خواب راه می روم.

بعد هم به خودم دللداری دادم که: حالا گیرم تو خواب بودی. بقیه چی؟ چرا جلوی ت رانگرفته اند.

دوباره به خودم گفتم: لابد فکر کرده اند آمدنم نماز شب بخوانم. یک نگاه به آسمان دوختم و گفتم: آخه اوستا کریم، این رسمش بود. رسمش بود این جوری حالیم کنی که نماز شب نمی خوانم. آگه مرحمتی کنی یک جوری راه را نشانم بدهی، قول می دهم از این به بعد هر شب، نه هر شب که نه، هفته ای یک شب نماز شب بخوانم.

هنوز دعایم تمام نشده بود که صدایی شنیدم. خودم را به خاکریز چسباندم. نمی دانستم چکار کنم. اگر عراقی بود، حتما اسیر می شدم. در مورد اینکه طرف ایرانی باشد هم نمی شد ریسک کرد. کمی خودم را بالا کشیدم و به مغزم فشار آوردم که عربی حرف بزنم. تازه بود که می فهمیدم فایده این درس عربی چیه؟ درس عربی ام هم بهتر از جغرافیا نبود. از سرزمین آبا و اجدادی ام چیزی یاد نگرفته بودم. حالا از زبان عربی که همیشه ناپلونی دهش را می گرفتم و زبان بیگانه بود چیزی یاد می ماند. کلی به سلول های خاکستری مغزم فشار آوردم تا چند کلمه به یاد بیاورم. بالاخره خودم را جمع و جور کردم و گفتم: ماسمک؟ صدایی نیامد بلندتر پرسیدم: آهای، ماسمک؟ صدایی بلندتر از صدای من گفتم: آهه — خود تو کی هستی؟

با تعجب به خودم گفتم: خاک بر سر ت ببین اون یارو فارسی را چه بلبلای یاد گرفته. نفسم بند آمده بود. اما بند را آب ندادم و گفتم: انا مسلم. تو کی هستی؟

کلمات فارسی را هم با لهجه ی عربی می گفتم تا خیال کند از بیخ عربم — گفتم: نامرداها از کی تا کی بعضی شده مسلمان. خودت را تسلیم کن.

سری تکان دادم و با خودم گفتم: لامذهب پیش دستی هم می کند. گفتم: زکی — انت تسلیم. گفتم: ببین اخوی، قول می دهم اذیت نکنم. ما مسلمانیم. آدمهای خوبی هم هستیم.

گفتم: نیست ما کافریم. چی خیال کردی من گاوگولم. گفتم: از خر شیطان بیا پایین. گفتم: تو بیا

پایین

داد زدم: آهای یارو نکفتی. ماسمک. گفتم: لا اله الا الله مگه

فضولی

گفتم: آره

گفتم: می دونی که فضول را کجا می پر. لبم را گاز گرفتم و گفتم: بی تربیت. انگار فحش و ناسزها را هم برای روز مبادا یاد گرفتند

از من اصرار از او انکار. تسلیم شدنی نبود که نبود. گفتم: ببین یارو، من آدم بدبختی هستم. همه فکر می کنند یک آدم دست و پا چلفتی هستم. اگر تو را اسیر کنم، می دانی چه اتفاق می افتد. نمی دانی؟ اگر بدانی چه عزت و احترامی خواهم داشت. دیگر کسی جرأت نمی کند بی دست و پا صدام کنه. یارو آهی کشید و گفتم: دقیقاً عین منی. ما را باش چه شناسی آوردیم. اسیر هم می خواهیم بگیریم، عین خودمان بی عرضه است.

گفتم: حالا تو خوبه، من برو بچه های دوست و رفیق خیلی سر به سرم می گذارند. یارو با حسرت گفتم: ای بابا، انگار من و تو درد مشترک داریم. بابا من فرمانده سر به سرم می گذاره.

گفتم: این که بد نیست. نیروهای شما که آدم نیستند همه شمرند. یک جوری با این فرمانده تا کن. بلایی سرت نیاره.

گفتم: نشنیدم پشت سر فرمانده ما حرف بزنی. دوماً کافر همه را به کیش خود پندارد.

گفتم: حالا سخت نگیر. آره اخوی همین امروز صبح این بر و بچ کفرم را در آورده اند. گفتند بیا نشانه گیری یاد بدهیم تو استعدادش را داری. بعد هم یک یخچال خرابه را سیل کردند و گفتند شلیک. من هم شلیک کردم. نگو مسخرام می کنند. آخه سیل هم سوراخ می شد.

یارو گفتم: این که چیزی نیست. این فرماندهی ما همین امروز صبح می خواست به من تیراندازی یاد بدهد. یک فشنگ داد و گفتم: شلیک کن. شلیک کردم. گفتم من می روم گلوله ها را بیاورم وقتی رفت با یک پوکه ی بزرگ برگشت گفتم: اما گلوله من کوچک بود. با عصبانیت گفتم: یعنی این گلوله این همه راه رفته، نمی خواد یک کمی کش بیاد. خب. خدا و کیلی من قبول کردم. نگو فرمانده یک تیر دوشکا عوض تیر تفنگ آورد.

تعجب کردم اینکه ماجرای اکبر تپل بود. گفتم چقدر صدایش آشناست. گفتم: اکبر تویی. او هم مرا شناخت. گفتم اصغر جوجه تو هم گم شدی.

با خوشحالی هر دو به سمت بلندی خاکریز دویدیم، همدیگر را بغل کردیم. اکبر با خجالت گفتم: ببین اصغر من تو خواب راه می روم. برای همین گفتم: هیچی نگو. تا آخرش را خواندم خودم هم به این درد مبتلا هستم.

اکبر گفتم: تومی دانی الان کجا هستیم. با ناگهانی عاقل اندر سفیه سری تکان دادم و گفتم: خط مقدم. اکبر هیکل گندهاش را تکانی داد و گفتم: ولی امروز فرمانده می گفت ما قرار گاه هستیم. از خط خیلی فاصله داریم. گفتم: خب دیگه خواب بودیم نفهمیدم تا کجا آمدیم. اکبر گفتم: حالا چکار کنیم. گفتم: ما که تا اینجا آمدیم به دو سه تا عراقی شکار کنیم برای چند سالمان بس است. بعد هم می روم سر خانه و زندگی مان.

هنوز جمله ام تمام نشده بود که صدای شلیک خنده سکوت دشت را شکست. از پشت خاکریز رویرو و بچه های دسته بالا آمدند. نگو آنها در این مدت مراقب اعمال ما دو شبگرد ساده بوده اند.



۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
													۱
													۲
													۳
													۴
													۵
													۶
													۷
													۸
													۹
													۱۰
													۱۱
													۱۲
													۱۳

طراح جدول: ابراهیم زارعی
حل جدول شماره گذشته:

۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
ا	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	۱
و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	۲
ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	۳
د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	۴
هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	۵
و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	۶
ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	۷
ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	۸
ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	۹
ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	۱۰
ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	۱۱
د	هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	۱۲
هـ	و	ز	ح	ط	ث	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط	۱۳

- شریک
- ۷- کشوری در شرق آسیا و همسایه‌ی هند - در امان - لولای پا
- ۸ - هدف بزرگ - سرپرست - پرچم
- ۹- حرف جحد عربی به معنای هرگز - گروه ورزشی - جزیره‌ی ایرانی - عدد ماه
- ۱۰- مخفف بیایی - غسل - بهشت
- ۱۱- یکه و بی‌همتا - صفت دو چیز که به هم شباهت ندارند
- ۱۲- رگ لنفی - پرخور
- ۱۳- مبدأ تاریخ اسلام

برندگان جدول شماره گذشته:

- ۱ - علی برز صفایی پوریا- اقلید
- ۲ - هادی امجدیان- شهر ری

- افقی**
- ۱- عملیاتی در دوران دفاع مقدس که طی آن حصر آبادان شکسته شد.
- ۲- سوره‌ای از قرآن کریم، منسوب به امام حسین (ع) - ستاره‌شناس معروف لهستانی
- ۳- شخصی را به جایی خواندن - محل تولد جامی، شاعر قرن نهم هجری - اولین شهید در اسلام
- ۴- همبستگی داشتن - بت بی‌سروپا! - طلای سیاه
- ۵- موجود تک سلولی - سلاح زنبور - مساوی
- ۶- موی گردن اسب - منادی، سر می‌دهد - استاد علم هندسه
- ۷- از غذاهای حاضری - توان - موجب شفا است اگر خدا بخواهد.
- ۸ - نام دیگر سیاره‌ی زهره - از ارکان نماز - فیلسوف آلمانی قرن هجدهم میلادی
- ۹- نام آذری - سوره‌ی زنان - ستاره شناس
- ۱۰- از فنون کشتی - گنج عرب - خلیجی بزرگ در آسیا
- ۱۱- از بازی‌های کودکان - وسیله‌ی پرواز پرندگان - کار خود را به خدا واگذار کردن
- ۱۲- از سیارات منظومه‌ی شمسی با چهار قمر که ۸۴ سال یک بار به دور خورشید می‌گردد - فرزندزاده
- ۱۳- سردار رشید اسلام و فاتح بلندی‌های بازی دراز و بنیانگذار لشکر ۱۰ سیدالشهدا که در تاریخ ۶۱/۲/۱۰ به فیض شهادت نایل شد.
- عمودی**
- ۱- گروهی از مخالفان رژیم منحوس شاهنشاهی که رهبران آن شهیدان، نواب صفوی، طهماسبی، ذوالقدر و برادران واحدی بودند که در تاریخ ۲۷ دی ماه ۱۳۳۴ به شهادت رسیدند.
- ۲- بازگشت - بسیج شدن
- ۳- لقب حضرت عیسی (ع) در قرآن کریم - اتاق درس
- ۴- کامل - میوه‌ی قرآنی - ذره‌ی باردار
- ۵- آسیب - شریعت و آیین - میز تحریر انگلیسی - چهره
- ۶- حرکت آب دریا - از غزوات پیامبر اکرم (ص) -

اشتراک ششماهه: ۲۱۰۰ تومان یکساله: ۴۲۰۰ تومان

فرم اشتراک
جوان

اینجانب.....
متقاضی نشریه شاهد جوان می‌باشم که حق اشتراک آن را:
طی رسید بانکی پیوست به حساب ۲۱۸۲۰۵۵۵ بانک تجارت شعبه میدان هفتم تیر تهران (قابل پرداخت در کلیه شعب بانک تجارت) به نام موسسه فرهنگی شاهد واریز نموده‌ام.
نشانی دقیق:.....

تلفن و کد شهرستان:.....

امضا:..... تاریخ:.....

نشانی مجله: تهران صندوق پستی ۱۵۷۱۵/۱۹۴
تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴

"The blessed month"

A Story by SARFARAZ ABDOALHI

Wake up; wake up Ahmad, his mother said. It's time for Sahari. He woke up, but when his mother was out of the sight he went back to sleep again. His mother was angry now, so she decided not to wake him up.

In the morning when he woke up for school, he hardly remembered anything. The kitchen was empty nobody was there.

His mother was feeding the chickens, since they don't have to fast. Where is my breakfast? He asked his mother. There won't be anything to eat until sunset. Why? He asked. Because IT'S RAMADAN, she said. Oh! Oh! How come I missed it, now he remembered every thing. He went to school. There everybody in his class did fast. He was sorry for himself.

Their teacher told them about Ramadan. His Islamic studies teacher told them, that you shouldn't sleep too much in Ramadan. You should finish one Quran at least. The door of heavens is open and the door of hell will be closed in this blessed moth. The Shaitan and other devils are chained. They can't bother you. So don't be lazy and pray as much as you can. Make a lot of Dudas especially in the night of power. Ahmad raised his hand. Yes? The teacher asked. Which night is the night of power? He said. Allah had hid this night in the last ۱۰ nights, many scholars believe it's the ۲۱st night and others say it could be ۲۳rd; but nobody knows for sure which night it is the teacher said. So it could be in ۲۱st, ۲۳rd, ۱۹th.

Another student asked. Yes, you are right, the teacher said. They were still discussing when the bell rang.

When Ahmad came home from school, he didn't even ask for food. He made wudu and went to the Masjid. It was time for Zohr. He read the Quran when he came back. At Iftar he hardly ate anything.

Please wake me up for Sahari. I won't go back to sleep. I promise he told his mother before going to bed. InshaAllah, his mother said.

He felt so much peace inside him.
(The end)

از شما خوانندگان عزیز مجله می خواهیم در صورت تمایل متن فوق را ترجمه کرده و به ادرس ما ارسال کنید به بهترین ترجمه جایزه داده می شود.

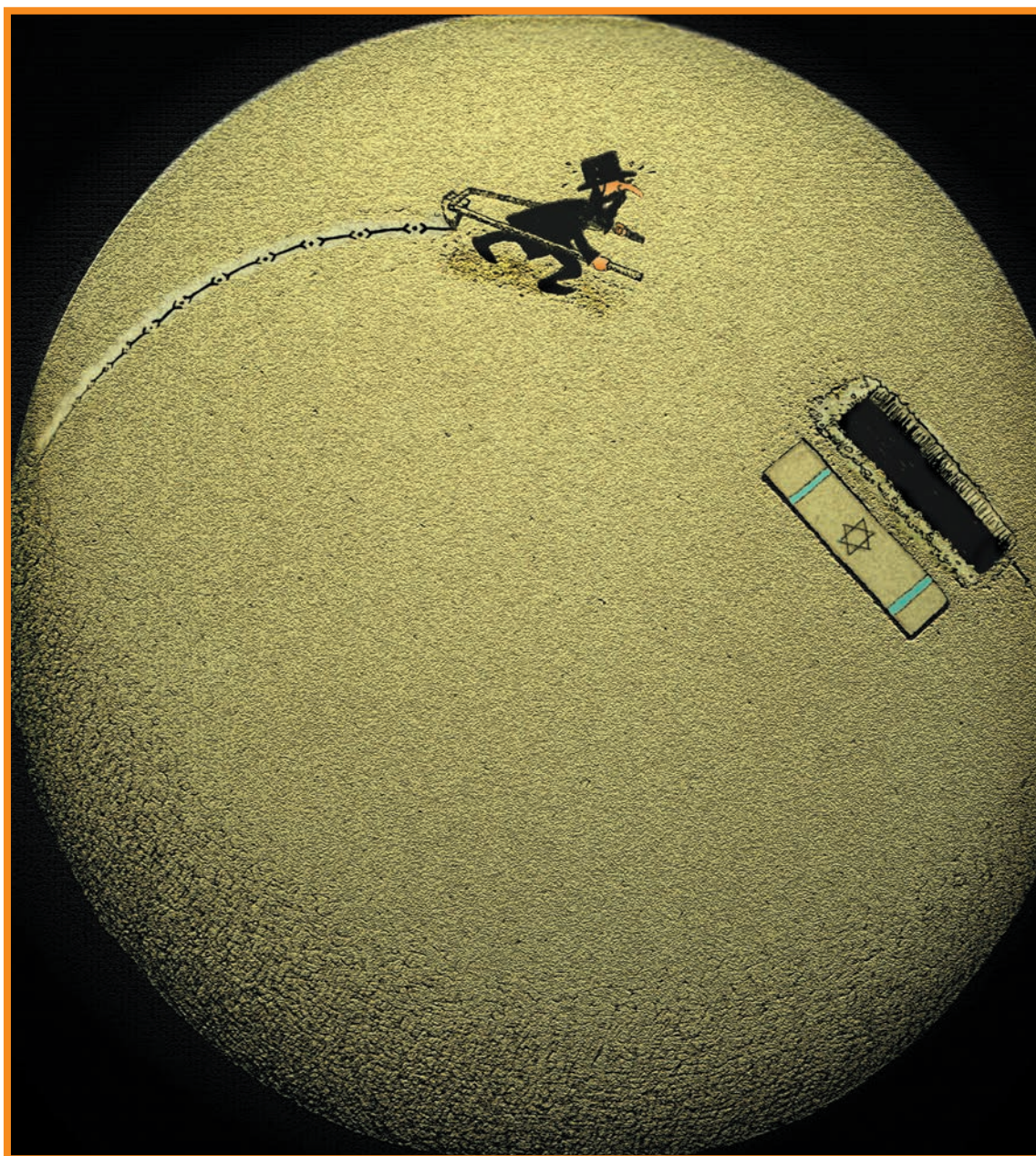
متن و ترجمه ی انگلیسی شماره ی گذشته:

In the name of Allah
Do not suppose those who were slain in the way of Allah to be dead; rather they are living and provided for near their lord.

ای پیامبر هرگز گمان مبر، کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند. بلکه آنان زنده‌اند و نزد، پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

برندگان ترجمه ی شماره گذشته:

احمد پوریا از سیرجان
سمیه رضایی از تبریز



برندگان شماره گذشته:
رقیه کاشی از ساوه
دانیال عسگری از اصفهان

مرگ
بالاخره مرگ خواهد آمد.

طراح: محمد نعیمی
خوانندگان عزیز مجله شاهد جوان می توانند برداشت خود را از کاریکاتور نوشته و به دفتر مجله ارسال کنند.
مجله شاهد جوان ضمن اعلام برندگان به بهترین نوشته جایزه می دهد.
حتما روی پاکت قید شود مربوط به شاهد جوان.



کتابخانه تخصصی ایتار و شهادت

فرصتی تازه برای دانشجویان، پژوهشگران و علاقمندان به فرهنگ ایتار و شهادت

جهت کسب اطلاعات بیشتر به آدرس اینترنتی:

www.shahed.isaar.ir

یا به آدرس: تهران، خیابان طالقانی، خیابان ملک الشعراء بهار (شمالی)، شماره ۳ مراجعه نمایید.

